

بحوله و قوته این نسخه کثیر الفوائد و جواب سوال مستفی به رساله حسینه
 که مطبعه آن دین دل مؤمنان شتاقان منور خواهد شد که در دار احسانه بغداد
 و عهد خود بهارون الرشید جمیع علمای عصر را بهیم بن خالد و غیره علمای شهر بصره
 و غیره و تمام ارکان دولت و امر و روسای بغداد را طلب کرده برای مباحثه و مباحثه
 همراه مساجد حسینه که در حرم مراحم حضرت امام محمد بن حباب جعفر الصادق علیه السلام در علم و فقه
 و تحقیق و تربیت ائمه اطهار برشته و محبت الملبت اطهار علیهم السلام آراسته بود و لغایات
 و تأییدات الملبت الطاهر علیهم السلام همه علمای عصر را از کرسی زرین زیر آورده لاجواب
 و جمل نموده و شمنان دین طبق زردنار حسینه کرده با نفیسات و اکرامات و خیرات
 چنانچه از مطالب آن مفصل واضح خواهد گشت و اگر جای سبب بشریت کما
 و طابع سهو و خطا واقع شد بایست ملزم و مأخوذ و نفیست که مانده و السلام علی من اتبع
 بتاریخ بکرت و هفتم شهر محرم الحرام ۱۲۶۱ هجری
 و مطبع حیدری حاجی حسن علی میرزا جعفر علی کریمانی بطبع رسید

انشاء الله تعالی
 قلم او حیا و بلا خط
 خواننده را زنده کند
 این رساله خط
 خواننده

و به نستعين

بسم الله الرحمن الرحيم

الحمد لله الذي من علينا بمعرفة الانبياء والايمه المتصين بالدلائل والبراهين نجارتهم
من مضلات كهوا الفاسدة والمذاهب الباطلة بالصدق واليقين الصلوة والسلام على
سيد الانبياء وآسرهم محمد وعترته اصحاء الدين ائمة الموحدين اقولهم على ابي ابي طالب اخوهم محمد
الحسن المجتنب الزمان صلوات الله عليهم اجمعين اما بعد فمن كونه قهر حقير في بضاعت وغريب مجرب في
اربعيم والى الله استرا بادي كبري اين ذره في مقدار در تاريخ سنه ثمان وخمسين وتسع مئة متوجه
مقطوعه و بعد از طواف بيت الله الحرام و زيارت حضرت سيدانام و ائمه معصومين عليهم صلوات الله
الملك العلم مراجعت نمود و بار اخلافت و مشق سب و بعضي مؤمنان با خود و شيبيان معتقدان و بار محض
و مصاحبت نمود رساله حسنيه را كه در زمان مارون رشيد با عالمان زمان فضلاي نجافين مجتهدان
حقيقت نرسيد اهل البيت را دلائل و برهان عقليه و نقليه اثبات نموده و ترو سبدي كمي تبشيع و توسع مشهور و بافته من اوله
الى آخره موطا له نموده و بالتماس تمام آنرا كوفه و رقيه كاتب و را آور و چون منوجه و بار عجم شدم آن رساله كه
شيبيان و محبان خاندان ساخته كه كيفيت مناظره و مباحثه حسنيه را با اهل سنت چراعت بسامع ارباب محبت و مودت
ميرانيدم و چون رساله كه كور عربي بود و اكثر محبان خاندان را از ان خطم و بنابر التماس عجمي آنرا كجيمان خاندان
طبيعيان طبرستان حكايه حسنيه را بفارس ترجمه نمود و در عبارات طريق تكلف را مفرعي داشت تا بكميل خواند و اصح عوام از حوز
و شبدين و نوشن آن مخطوطه را نداشتند و بركت توجه حضرت اهل المؤمنين عليه السلام رساله مذكوره در اندك زمان
استهيا تمام يافته مقبول و مستحسن جميع محبان خاندان كرده همه كس را از روي شديدين و اذن و نوشن رساله
مذكوره هي شده تا كمي از اعيان حضرت و اركان دولت قاهره قهر قهر حسيه و مناظره او با نجافان دين
ذير محاسن ميسر آين حضرت شاه اكره شاه طهاسب صفوي الحسيني انا الله بران تفرير نموده خاطر اشراف
اقدس امير اعظم شديدين حكايه حسنيه را با حضار اين بنده كمين اشارت فرمود و كه كيفيت مناظره حسنيه را
اعلام زمان تهافت نمود و اين عرقه خوار و كاله مذكوره را بنظر اشراف آن ظل الله و را و روي شكفته كرد و استيعاب من الله

و به است

یعنی خداوند جل و علی ویرادران طفولیت کتاب و نبوت ارزانی داشت و در آن حال ویرا و هیئت که در باقیست
صلوات و دادن زکوات و وی نگه دوز بود که سخن گفت و شما نیز بخواهید که خدا تعالی بایر فرماید و علی را از نور و
و ما در صلب آدم بودیم و خدا تعالی را تسبیح میگفتیم تا آنکه ما را نقل کرد از اهل صلاب طاهره بار حرام را که چنانچه
ما را می شنیدند در شبها و شکها و بر عهدی و عصری تا آنکه بعد از طلب رسیدیم و نورانی ما بر روی بدن ما
طاهره آنگاه آن نور بدو نیت شده یکمی بعد از آن منتقل شد و یکمی با او طالب شد و در علم من هرگاه که در بیان
برودان شبستندی نورانی ما بر روی شان ظاهر بودند تا آنکه بشک ما دران آمدیم و بدرستی که دوست
من جبرئیل فرود آمد در وقتیکه علی علیه السلام از ما در متولد شد و گفت یا حبیب الله خدا بی ترا سلام میرساند
و بهنیت می و در ترا بویاقه برادر تو علی ابن ابیطالب علیه السلام و یکمی که اکنون وقت طاهر شدن
نبوت است و آسکارا کردن وحی تو که ترا موند کرد اندیم به برادر تو و وزیر تو و عنای تو و خلیفه تو و ذکر تو و زود
گرد و نسل تو بوی باقی ماند چون علی علیه السلام متولد شد مادرش در برابر روی پستهای من نهاد و من دیدار
و امن خود نهادم علی علیه السلام انگشت دست راست بر گوش خود نهاد و بر رسالت من اقرار کرد و گفت بخوانم
یا رسول الله گفته بخوان بدان خدا کی جان من بفرمان او است که علی ابتدا کرد و بصفی که خدا تعالی با دم فرستاده بود
و شش بیان قیام نموده برخاسته از اول آخر چنانکه اگر سیت علیه السلام حاضر بودی اقرار کردی که علی حاضر
از ایشان است بعده تو ریت موسی برخاسته و جبرئیل عیسی علیه السلام برخاسته و او و علی علیه السلام برخاسته
چنانکه اگر صاحب کتاب حاضر بودی انصاف دادی آنگاه فرقان که خداوند جل و ذکره بر من فرستاده برخاسته
پنجاهم که من حافظم علی بنی خاظم است آنگاه با من سخن گفت و من با وی سخن گفتم چنانکه ای که انبیا و اوصیا بدان
گویند یا که که دیدیم آنکه علی بن ابی طالب طفولیت شدند و بر ابا و روی فاطمه نیت شد و او هم ای باران من مدینه
شاید چنانکه در حدیث آمده که در آن وقت که اهل شک و ترکه را چه اعتبار بود و بدانند که من و انبیا و اوصیا
جمع انبیا و رسولان من فاضلترین جمیع اوصیا آنگاه سلمان فارسی و باقی صحابه و اوصیا و انبیا و رسولان
خاستند و صلوات بر رسول خدا فرستادند و می گفتند که عن الفایزون رسول الله علی علیه السلام فرمود و
که شما میدارید سخنان من از برای شما آورده اند و در رخ اندام من و شما و شما و شما و شما و شما و شما
چون حسنه سخن از اینجا رسانید برون و اکثر علما بکرستند و ابراهیم قدرت فطرت زود داشت آنگاه حسنه
ای علمای زمان و امی شافع و ای فلان و فلان محی خداوندی که مدینه یکمی در است بگویند که از من روایت
کردم صحیح است و بنظر شما رسید یا نه اکثر علما که حاضر بودند گفتند ای حسنه این حدیث از ان فضیلت
که کسی بخار آن تواند کرد و بنیت گفت ای ابراهیم حرف هستی از حسنه است نه از انبیا و اوصیا گفت نعم حسنه است این را

قال سمعی بانه خداوند تعالی علی را نفس رسول صلی الله علیه و سلم خوانده و در قرآن مجید آنجا که گفت
تعالوا ندع ابناؤنا و ابناؤکم و نسائکم و نساءکم و انفسکم ثم نبذنا فنجعل لعنة الله علی الکاذبین
اگر درین آیت سخن درازی کو تا وجه نو جمیع مفسرین و محدثین بر تو ثابت کنم برایم گفت حاشا که من بکار
نمایم قرآن را حسینه گفت ای دشمن دین وای معاند خاندان طیبین الطاهرین بعد از آنکه بقرآن و حدیث قایل شد
بر آنکه علی نفس رسول است و برادر و وصی رسول افضل انبیا و رسل است پس چرا اعتبار میکنی که علی علیه السلام
سابق الاسلام است و معترف نمی شوی که او افضل اوصیا است چون ابراهیم که جد بر گوارا بود و موسی و عیسی
علیه السلام در حال ولادت نکلیم نمودند و ایمان آوردند بخدا پس چرا روانداری که علی علیه السلام برادر رسول
بود و ابن عمش بودین رسول نبوی قوی شد و خدا ویرا نفس رسول خواند و چنین آیات قرآنی در حق او
نازل شد و خداوند تعالی ویرا با اسم ولی خواند و رسول صلی الله علیه و آله بکسرت وی را در حدیث
برابر طاعت جن و انس کرده و ناقص حدیث شامیه و این حدیث نیز در طریق شما وارد است و در کتب شما مذکور
است که من اراد ان بنظر الی آدم فی عمله و الی نوح فی تقوی و الی ابراهیم فی حکمیه و الی موسی فی منی و الی
عیسی فی عبادته طیف نظر الی علی بن ابی طالب چون رسول الله صلی الله علیه و آله و سلم او را بجهت غیر او و لواله الغرم برابر کرد
و نعم شما در طریق الی السبب و فی فضله است از هر یک از انبیا و رسل و بعد رسول صلی الله علیه و آله و سلم افضل
عالمیان است پس چرا مضایقه میکنی در آنکه ایمان طفل معتبر نسبت به معترف نمی شوی بر سبقت احوال علی علیه
و در آنکه در طهونیت امامت یافت و وصی رسول و حافظ صفت تورات و انجیل و فرقان بود و جمیع اهل
اسلام متفق اند که علی کم شیر که با الله طرفه عین و ابی بکر بعد از چهل سال ترک عبودیت لادت و غری کرده بزرگوار
اسلام ظاهر کرد و هرگز بحسب اعتقاد موافق نشد و در جمیع اوقات مخالفت خدا و رسول کرده طریقی نداشت و می نمود
و گفت گوشت و پوست و خون و می آمیزه و پرورده و در هر یک از اینها بر سر بود و در این قبایح و براموسین
و عت و ایمان و می که او معصومان خاندان را که خدا تعالی بر عصمت و طهارت ایمان گواهی داده
ایمان و اعتبار میکنی پس بغض و عداوت که شمار است بخاندان طیبین الطاهرین ابراهیم بن خلد بجز
قولنج مبتلا گشته تدر در زیر افکنده گفت ازین مسئله در گذشتم اما چه بسا گوئی در حق عباس و علی که ایشان
با کینه بر منازعت کردند بسبب میراث پیغمبر و هر یکی دعوی کردند که حق منست و بدو درین پیش ابی ترکه
چون دو خصم بجا کم شوند یکی بر حق بود و دیگر بر باطل و عرض از پرسیدن این مسئله آن بود که اگر حسینه
گوید که عباس بر باطل بود یکم گفته شدن او بماند بحیث لکه بار و عباسی بود و اگر گوید علی بر باطل بود
ابطال از هر دو کرده بماند حسینه گفت ای ابراهیم خواهش نما از قرآن مجید جواب حاصل است

ابراهیم

ابراهیم گفت آن کدام است گفت آنجا که حق تعالی با محمد خطاب کرده هلا تیک نبوا الحضم از دستور محمد
 اذ دخلوا علی او و دفع عنهم قالوا لا تخف خصمان یعنی بعضنا علی بعض فاحکم بیننا بالحق و که تنظیم
 و اهدنا السواء الاصل اینها تسع تسعون یعنی و لی نخرجنا و احده فقال کفلینا یا و عزنی فی الخطی
 و تفسیر آمده که آن دو خصم کی جبرئیل بود و یکی میکائیل و حاکم داود و اسی ابراهیم فرمایند تا کدام بر حق بودند +
 جبرئیل با میکائیل با هر دو بر باطل بودند ابراهیم گفت که جبرئیل و میکائیل هر دو بر حق بودند و سهوا و داود را بدو
 برای تنبیه پیش وی آمده بودند حسنه گفت الله اکبر پس علی و عباس هر دو بر حق بودند و سهوا ای که با بدو
 برای تنبیه پیش وی آمده بودند و میراث را بهانه ساخته که میراث سب که این عزم و دیر و دوام و دو تنه برام
 و قره العین او در خانه من است و حسن و حسین که سیدان جوانان بهشت اند فرزندان منند نفس رسول حکمت
 انفسنا و انفسکم من عباس گفت که میراث مرث که عم منیرم چون ابی کریم این حکایت تشبیه گفت و تشبیه که از منبر
 شنیدم که فرمود علی و صبی و وارث و قاضی و منی چون عباس این سخن از ابی کریم شنیدنی طاعت شده گفت
 اسی ابی کریم چون این سخن از منبر صلعم شنیدی چرا اختلاف نشستی و حق علی را بناج کرده اند و مخالفت قبول
 رسول خدا کردی چون ابی کریم شنید گفت که ایشان برای الزام وی آمده اند و میراث را بهانه ساخته گفت شما
 بمناعت من آمدند و مرا عرض نموده اند مجلس خواست و رفت ابراهیم چون این حکایت شنید گفت از من
 در گذشتم اکنون بگو که عباس فاضلتر بود یا علی حسنه گفت تو بگو که بمنزه فاضل بود یا محمد توجه و بر عباس و
 علی افتاده اگر عباس فاضلتر بود فخر علی بود که محمد و عی و داشت و اگر علی افضل فخر عباس بود که محمد و عی و داشت
 چون با هر دو هیچ شکی نداشت و ملاغت حسنه باید بدستخیزانده روی با ابراهیم کرده گفت که حنف از آن علما
 که با حق و حقیقت است و با حق و حقیقت است و با حق و حقیقت است و با حق و حقیقت است و با حق و حقیقت است
 از من کردم بازون گفت پس هر چه خواستی حسنه گفت ابراهیم چون منبر صلی الله علیه و آله را شنید و حق تعالی فرمود
 ابراهیم گفت نکرد حسنه گفت خطا کرد یا صواب آنچه خلفا در سقیفه بنی صاعده خطا کردند یا صواب آنچه خلفا در سقیفه بنی صاعده
 میکنند یا اصحاب را از ابراهیم فرو ما از آنچه که اگر میگفت که من خطا کرده و نقصان بخش و دین بود و اگر می گفت که خطا
 خطا کرده و عی حسنه گفت می شد و بطلان مذہب او و پسند شدن نیز بود و باز شد و فرو رفت و در جمیع
 حلالین ثابت شد که ابراهیم حاضر شده در مقام خطا است خلاص میگیا بجنید و بدو سزنا شها کردند که
 چنین عالم فاضل از منبری حاضر شده و روشن چون ابراهیم را مضطرب یافت روی بوزیر خود کرده گفت که
 شنیده ام که منی در علمای بعد او و بعضی از علمای بنی هاشم و قضا و قدر و افعال عباد و از حیرت
 منازعت بودند ابراهیم سوال کن که چه بگویم و بازون بپوشه در آن مسئله متردد بود و چند علما اهل سنت دلائل برض میروانند

بیان خیر و شر

الطیبات اوصاف نیست و غرض او آن بود که بگوید که ستمگر چه میگوید بجهان بشارت مآرون از
از این سوال کرد که چه میگوید در باب خیر و شر و نفع و ضرر که از بندگان صادر میشود و بدیشان عاید می گردد
و معاصی و کفر و ظلم ایشان را ستود و به الله تعالی تسبیح یا بقضا و قدر او یا بنده را فعلی و اختیار میست چنانچه
اعتقاد دینی باشد و اتباع ایشان بهت مطیع مستحق ثواب و عاصی مستحق عقاب است یا نه ابراهیم گفت اعتقاد
درین مسئله چنان است که نفع و ضرر و خیر و شر بقضا و قدر خداوند است بپایان آدم و ابله و قابل و محض
الطیبات است و بهر آنکه بنده آب و آتش بهشت و دوزخ حیات و ممات صحت و مرض کفر و طاعت و عیسا
اوست و بنده محبت و عداوت و بر ابراهیم و نمرود و موسی و فرعون و هارون و هارمان و محمد و ابو جهل و کافران
و بهر بقضا و قدر اوست از خیر و شر اما شر و بقضا و قدر اوست بی ضاحون حسین بن مولات ربیبی بی طاعت
شد گفت ای ابراهیم از خدا شرم ندری که این کفر و زندقه را بر خود و بر جمیع مسلمانان روا می داری و از برای بی
و حجت و دلیل منبائی ندانم تو و آنها که قبل از تو بر این اعتقاد بودند با سهیل و جوه میسرست اول آنکه گفتی
که شر و عیسان و کفر و فسق بقضا و قدر اوست خامی ضای و نیست بلکه درین سخن دو محمل محال ثابت می کنی بر
آنکه درین کسی حکم کند و بان حکم راضی نباشد از عجز و بیگانه است و بر او تلبیس و ذات مقدس با ریتعالی ازین صفات
منزه است بدان ای ابراهیم این سخن را ازین جهت وضع کرده اند آنها که قبل از تو بر این اعتقاد بوده اند شاید که
بین حجت و بدین سخن کفر و زندقه را از خود و از مقتدایان خود دفع کنند بلکه اعتقاد شما آن است که شر و عیسان
و کفر و فسق حله بقضا و قدر و رضای خدا است و خود بهر این شرمند اند ابراهیم گفت ای کسی که اقرار کرد که خداوند
سبقت داد و الله که اقرار کرد که خدا دارم و تفهیم کلام و مشکلات و تأویلات آنرا اگر فهمیده ام از کتب قرآن
در حق ایشان و جد بزرگوارشان نازل شده ابراهیم گفت ای کسی که میگوید قول الله که اولی است
والله خالق السموات و الارض و من فیها و من حولها و من یشاء الله یشاء و من یشاء الله یشاء و من یشاء الله یشاء
و لوشکنا لا ینا کل نفس هیهنا معنی این آیت اول آنکه هرگز نزد خدا تعالی نیست و معنی است دوم آنکه هرگز
آنکه کسی که میگوید و راه می نماید هرگز اسیر و منی آیت سیوم آنکه اگر خواهیم بر نفسی ابراهیم که چنین میفرماید ختم
الله علی قلوبهم و علی سمعهم و علی ابصارهم غشاوة یعنی مهر نهاد خدا تعالی بر دلها ایشان و بر گوش ایشان
و بر بینای ایشان و چشم ایشان و غطائی که نرساند ایمان آوردن حسیه چگونگی در باب این آیات قرآنی و تحقیق
کنی در احکام فرغانی حسیه کفشی ای ابراهیم حتم الله علی قلوبهم و علی سمعهم و علی ابصارهم غشاوة بلکه اکثر
آیات قرآنی محمول و ماقول است بر وجهی که مطابق و موافق قصایای است و متناقص نکرد و آیات قرآن
متفاوته نکرد و آنجا که فرمود فی کل من عند الله به آنکه چون بظاهر این آیات حکم کنی لازم شود که جمیع شایع
خالق

خالقش خدا باشد و این مذہب بلیست بدانکه در قرآن کل معنی بعض آمده چنانکه در قصه ابراهیم علیه السلام
 ثلث جعل علی کل جبل مناجی جنة و این بر جمیع عقلا ثابت است که کوه الوعد و دریا و کوه و قاف نجبا
 بنود و بجن در قصه یسین میاید که من کل شیء و لها عشر عظیم جمیع عقلا و ند که با و نجبان و سلیم و زرد که نبود
 پس کل را معنی آن باشد که هر چه نقصان است ایهیت او کند از افعال حسن چون خلق آسمان و زمین و عرض
 کرسی و لوح و قلم و جن و انس و ملائکه و حول و فروع و سایر نعمتها را خالق است و تبارک و تعالی پاک و منزه است
 از خلق کفر و فضل فساد و دلالت و ظلم و معاصی و مانند آن دیگر آنکه فرمود فیض من یشاء و یهد من یشاء بدانکه
 معنی بسیار است و مرجع همه دو معنی است یکی معنی ارشاد و بیان و دیگر معنی لطف و این هر دو معنی عام است محله
 مکلفان را از مؤمنان و کافران بدان ای ابراهیم که هر چه خداوند تعالی در حق مؤمنان کرده است از الطاف و ارادت
 و ارسال سل و قدرت و قوت و تمکین و عقل و نصیب اول در حق کافران نیز کرده است که اگر کرده باشد کافران را
 بر خدایتعالی حجت بود که تو محرم بر دل چشم و گوش و آنها و می و ما را قدرت و قوت و دین و شنیدن و دین را حق و خدایتعالی از
 و خدایتعالی در قرآن مجید تصریح میفرماید که لا یقول للناس الله خیر من بعد المرسل یعنی انبیا را برای آن که در مقام مرسل
 بر حجت نباشد و حجت خدا بر ایشان چنانکه فرموده فلله الحجة البالغة بدان ای ابراهیم که هر چه ذکر کردیم
 کرده است بقیه مثبت است مراد از آن زیادتی الطاف است که واجب نباشد بر خدایتعالی که راه بهشت کسانی را که از ایشان
 و معصیت در وجود آمده باشد اگر چه با بعضی از سرکنای ایشان در کرده و راه بهشت نماید و به بهشت فرستد
 بدان ای ابراهیم که خدایتعالی هم در قرآن مجید ارشاد فرموده انهم معنی اصلی او ملاکت گفته اند و ضلال را چون خدایتعالی نسبت
 بمعنی ملاک و عذاب بود و یضل الله الظالمین یعنی عذاب و عقاب کند خدایتعالی ظالمان را
 از آن که ظالمان و کافران که راه اندوخته کرده بودی ای ابراهیم که مراد از آن که در اندین تحصیل حاصل
 بودی و این معنی است که با خدایتعالی نسبت میکنی خداوند تعالی انعم به ما با غیر خود و او را کرده است
 چنانچه می فرماید هذا صلی منکم جبلا کثیرا انکم تکونوا تعقلون هذا جنة منکم بعدو علی بنی شیطان
 که او کند از شما بسیار ای و با فرعون نیز اسناد کرده که داخل فرعون قوم من هذا منی که راه کفر و فرعون
 بنود و راه شان نموده پس هر که خدایتعالی بندگان را که راه کرد اندین اسناد با غیر خود کردی ای ابراهیم آن معنی
 که میگوید که خدایتعالی بندگان را که راه میکرد و اندوخته و دروغ است و این محض کفر بود و خدایتعالی میفرماید
 کما ینما یفتقر الذین لا یؤمنون پس بدانکه لازم بود تاویل نمودن آیاتی را که در انجا
 اضافت ضلال است فیض من یشاء و یهد من یشاء یعنی خداوند تعالی آنرا که خواهد چون
 لطف را در دلش ارشی نباشد چون خدایتعالی بنده را بوسطه آزار بکفر و عصیان خداوند ویران و گذارد

کذا
 و خدایتعالی از
 ملامت کرد

اضلال انجا

گوی که اصل آن که در دست و ضلالت خود از بنده باشد نه از خدا بدانی ای ابراهیم که مدعا از آیت ختم الله علی قلبک
وَعَلَىٰ سَمْعِکَ عَلَی ابصارهم غشاوة آنت که اضافت محصور بدل و کوس و پوشش چشم خود که وجوب تخیل
یعنی ایشان که مقام کردند بر کفر منکر کسی اند که گویی خدا متعالی با ایشان شمع کرد تا نتوانند که ایمان آورند و حق
و محصور طبع مانع نیست از ایمان که اگر مانع بودی خدا بیجا نفرمودی که بل طبع الله علیهم بکفرهم و کفایتی
الاقلیل اسی ابراهیم بنا بر اعتقاد و قول لازم می آید که دعوت انبیا قبیح بودی و بر خدا لازم بودی که رسول
صلی الله علیه و آله و سلم خود را اعلام نمودی که فلان و فلان را دعوت کن که ایشان ایمان نخواستند و در اوقات
که ایمان بر ایشان نخواستیم و مهربان بودیم و کلمات بسیار ایشان نهادیم تا دعوت رسول عبث نباشد بدان ای ابراهیم
آن هدایت که حضرت پروردگار مژدگان را کرده کافران را نیز کرده و قرآن مجید بدان ماطن است که انا هدایت
السبیل اما شاکر و افا کفایت یعنی ما هر دو راه نمودیم شاکر را که تو نیست و کفر را که فرست چون خدا متعالی
چنین فرموده چون توان گفتی که خدای عز و جل کافران را هدایت کرده ما را و این اگر چه بطریق مخالف بود اما
درین مسئله اورا بقین حاصل شده بحث حسنه و را بسیار خوش آمد ابراهیم گفت ای حسنه چگونه درین آیت
که ابراهیم علیه السلام با مشرکان گفت و در قرآن صریح و در دست که اقتبدا و ما نتخون والله خلقکم
و ما نعلمون یعنی می پسندیدیم چیزی که خود می تمسید و حال آنکه خدا متعالی کرده است شمارا و عمل شمارا حسنه
و گفت که و الله شمارا اعتقاد و قرآن نسبت ازین سبب تاویل موافق مدعای خود می کنی کلام الکی را ابراهیم گفت
اکثر منصفین و تابعین بر آنند که ما می صدیق نیست و تصدیق کلام آنت که والله خلقکم و ما نعلمون یعنی خدا متعالی
کرده شمارا و عمل شمارا حسنه گفت ای ابراهیم دلیل بر بطلان کلام شما قول الله تعالی است که لا تعبدون الا الله
ما که مورد آیت ملائت و تعریف است یعنی می پسندیدیم آنرا که خود را و محبت خود را و محبت خود را و محبت خود را
شمارا و آنچه ما می پسندیم یا یعنی خوب را و اگر ما را و آنچه خود می پسندیم و عمل شمارا و محبت خود را و محبت خود را
کافران بودی و خداوند کفری کافران را بدان عمل که میکردند و منافقانه بودی چیست که اول کلام ملائت
بودی و آخر کلام عذر نهان و جمیع بین النصفین شدی و نحوای این آیت مقتضای آنست که ایشان نسبت
بت تراش بودند و درین هیچ خلافی نسبت خدا متعالی فرمود که شمارا و آنچه شمارا و آنچه شمارا و آنچه شمارا و آنچه شمارا
خدا آفریده است بدانکه ما را و آنچه ما می پسندیم می توانیم بود که موصول باشد و می تواند بود که مکرر و صوفیه باشد و شمارا
موصول است بمعنی الذی و اگر حمل کنیم بر آنچه ما را و آنچه شمارا و آنچه شمارا و آنچه شمارا و آنچه شمارا و آنچه شمارا
عمل ایشان کرد که اگر فعل خدا بودی نسبت اضافت آن به بنده مکرری چون اضافت بنده که فعل بنده باشد و عمل
آنکه عمل او شرعاً مضاعف فعل و نسبت او با نفس اماره است که خدا می خواهد که کافر محصیست و نخواهد که کافر محصیست

شماستلزم شما را شریف است چرا که اله تعالی با فاعل قیام می نمایند و کفر و معاصی و هر فساد که در عالم واقع می شود
 میگویند که بقضا و قدر است و از سخن شما لازم می آید که خدا آنگاه از همه ظالمان ظالمتر باشد چرا که عقاب
 کافر را جهنم کفری که خود در وقتدیر کرده باشد و چون خداوند تعالی خلق کفر در کافر کرده باشد و در خلق قدرت
 بر ایمان نکرده باشد و بعد از آن اولاً عقوبت کند از برای کفری که خود در و خلق کرده باشد و تقدیر فرموده باشد
 باشد که بنده حبشی را عقوبت کند که چرا رنگ تو سیاه است باید که سفید بودی یا شخصی بلند قامت را قند
 کند که چرا قامت تو بلند است یا بیستی که کوتاه بودی و یا آنکه کودکی را دست و پا به بند و در آب اندازد و چون
 جامه اش تر شود او را از آب بیرون آورده بزنند که چرا جامه تر گردی امثال اینها ظلم صریح بودی ای ابراهیم که خلق
 کفر در کافر و خلق فسق در فاسق و خلق ظلم در ظالم پیدا کرده باشد انقطاع حجت ابتدا و الزام بر حق باشد
 برای آنکه چون بنی با کافر گوید که ایمان بیا بخدا می که مرا فرستاده که ترا دعوت کنم ایمان کافر در جواب بنی گوید که
 خدا تعالی ترا فرستاده تا مرا ایمان دلاست کنی باید که درین خلق کند ایمان را یا مرا قوت مؤثره عطا کند و نگنیم
 بدین تا من ایمان بیاورم و گرنه مرا چگونه تکلیف ایمان میکنی چون مرا قدرت نیست و درین خلق کفر کرده است
 متکلم نیست بنی را حجت منقطع گردد و عاجز شده چوای نماید ای ابراهیم اگر کفر در کافر خدا تعالی خلق کرده باشد و باز او را
 با ایمان تکلیف نماید تکلیف مالا یطاق بود و این عقلا و شرعاً قبیح بود و این بدان مانده که گوید آدمی را که طیران کن در هوا
 و در قرآن مجید نیز یافته است که لا یكلف الله نفساً الا و سعه ها و در جای دیگر میفرماید که یرید الله لیخفف عنکم
 خلق الانسان ضعیفاً و نیز میفرماید که یرید الله بکم الیسیر و یرید بکم العسر و امثال این بسیار است ای ابراهیم و
 نمائند که خدا تعالی کفر در کافر پیدا و بگوید که کیف کفر و خود خالق حق و باطل باشد و بگوید که بلسان الحق
 را بنام اجل و شان را از خود دور کند و بگوید که تصدق عن سبیل الله ای ابراهیم که خلق کفر
 در کافر است و این که با شماست لازم می آید که کافر مطیع اله تعالی باشد از برای آنکه خدا خلق کفر در کافر و او را
 کفر بخواند آنچه مراد اله تعالی بود که پس مطیع بود و بنی عاصی بود بدین تقدیر از برای آنکه کافر را ایمان
 میکنند و از کفر منع نمی نمایند و خدا تعالی خلق کفر در کافر کرده ایمان از وی خواهد پس بنی عاصی باشند نیز شما و کافر
 را پس بنی ابراهیم تا بر حق شما لازم می آید عدم رضا بقضا و قدر خدا از برای آنکه اجماع رضا با کفر حرام است
 و رضا بقضا و قدر حرام اگر کفر بقضا و قدر خدا تعالی باشد پس واجب باشد بر رضا با کفر و این کفر است
 ای ابراهیم این اعتقاد شما لازم می آید تعطیل حدود و قصاص و زجر شرعی بر معاصی از برای آنکه اگر نالوا و
 و در خلق و شرب خمر و خون ناحی و جمیع معصیاتها از قمار و طغی و فساد و غیر اینها که واقع می شود باید داده
 قصاص و قدر خدا تعالی باشد پس چنانچه شماست لازم می آید که زجر و منع که فاعل این شماست و از آنجمله مراد

خداست از آن باز دارد و آخر نماید آنچه مراد خدا نباشد و دیگر لازم می آید که الله تعالی مرید نقیضین باشد باز
برای آنکه معصیت مراد او است و او امر با جرای حدود و تفریبات کرد پس لازم می آید جمع بین نقیضین ای ابراهیم
ابو اسحق همدار است می کند که وزدی انجلیس عیسیا عبد عباس حاضر کردند و او امر کرد و قطع دست او را از
حاضران مجلس گفت نفوذ ما الله بن قضا و التور یعنی نپاه می گیریم بحد ای قضا بر عبد الله عباس گفت
و گفت لعلک عظم من بخرقته یعنی کنایه سخن تو عظم است از وزدی او و آن شخص از مجلس برخیزد و بفرمود
که ویرانید اگر دزد و توبه دادند چون مارون از حسینه این سخن بشنید بغایت خوش آمد چرا که عبد الله عباس
جدا بود حسینه گفت ای ابراهیم اگر خالق کفر و معاصی الله تعالی باشد باید که فرقی نباشد نزد ما و آنکس که در جمیع
عمر خود با ما انواع نیکو میها کرده باشد و میان آنکس که با ما انواع ظلم و جور و صناعت بدیهها کرده باشد و این
تقدیر از ما نیکو نباشد شکر نیکو کننده و بدی کننده فاعل مختار باشد بلا شک در حق و ذم ایشان تابع نباشد یعنی که بد
بفعل زید عمر را بد نگوید پس چون مع و ذم که وصف فعل است بجای مع باید که نفس فعل مانع بجای مع باشد و این
تقدیر ارسال سل و انزال کتب و هشت و دوزخ جای فایده و عیب باشد ای ابراهیم باین مذنب البسیست که
گفت ربنا عوشتی و بدکار کشا اهل خبر برای بسبب قاست دلیل مینماید و این معتقد است را بشی امتیاع ایشان از علما
و اصحاب حدیث که تابع ایشان بودند از المیزان گرفته و دین بدتیا فروخته و دشمنی متابعت می نمایند آن گروه را چون
حسینه سخن بد بخارساند ابراهیم و علما را بفرمود امتیاع ایشان بکلیا بخر و شید و فریاد بر آوردند ای کثیر خندیدند
اسلام طعن کنی دزد یک بود که قصد حسینه نمایند مارون آشفت و گفت ای ابراهیم شما هم شرم ندارید از خدا که کنفری
بدلیل و برهان تکفیر شما می کند از وی عاجز شده اید و با وجود این با وی خشنوت می کنید حسنه گفت اگر مناظر
و مباحثه من موجب ملال خلیفه زمان نشود تا حقنه و کرا قاست نمایم مارون گفت بگو و بیار آنچه تو از حسینه
گفت ای ابراهیم اگر بنده فاعل فعل خود نباشد لازم آید که ~~ای ابراهیم~~ در حق خود از ما سب
قصد ما و اعیم او را حسن و حسن مستن و خوردن و ~~و~~ امیدن و دادن و ~~و~~ شدن ~~و~~ حرکت و دست
و فرقی و پای مثل ~~و~~ خطاری باشد مانند حرکت نبض و غیره ای ابراهیم بدیهست که فرق هست میان حرکات
اختیاری اضطراری و هر که عاقل بود حکم میکند بر آنکه ما داریم بر حرکات اختیاری و قادریم بر پدید آوردن
برستمان نفس چنانکه شیخ بهلول علیه الرحمه با ابو حنیفه در مسئله قضا و قدر بحث کردند و از وی منقول است که
بدلیل ثابت میکنم که هر مبراتب از تو عاقل تر است از آنها که بنده را مملوب الا اختیار می سکند از آنکه خیر را
کنایه جوئی صغیر بری و بزرگی چنانکه از جوئی بگذرد البته میگذرد و اگر کنایه جوئی کبیر بری و قائل نباشد بگذرد
آن اگر کنایه از آنجا گذرد پس خرف می کند آنچه قدرت بر آن دارد میان آنچه قائل نیست و است و توانی ابراهیم

مرفق میکنی که بر چه قادی و بر چه قادیستی چون حسین بن یوسف گفت هارون و یحیی و ارکان دولت بکنیا بخت بند و ابراهیم
از خجالت بهر دهن خود را خجسته بود و دیگر از حسنه گفت ای ابراهیم اگر بنده فاعل فعل خود نباشد و فعل الهی باشد
بسیج نبود آنکه کسی خدا را تعالی عفو و غفور و رحیم است از برای آنکه عفو و غفور و رحیم کسی باشد که بنده گناه کرده باشد و
گناه مستحق عذاب شده باشد و عذاب نکند و بیامرزد و عفو کند پس چون گناه نفس بنده نباشد بلکه فعل خدا باشد
چگونه صحیح بود که گویند که خدا آمرزنده و عفو کننده و رحیم است ای ابراهیم حقیقت ایمان آن باشد که تخلف در سر
تخلیف بطور و دلیل حاصل کند فعل خویش تا تحصیل آن در پناه مستحق مدح و در آخرت مستحق ثواب شود پس اگر خدا
خود را که بخیر و در آفرینش تواند بود اما خدا خواهد که بنده کسب خویش و فعل خستیار خود و عفو و بیطیع باشد و تارک
کفر و معاصی و اگر بنده با حصول آلت و قدرت و تمکین ایمان اختیار نکند خدا ای انحصار نباشد ای ابراهیم اگر از دلائل
عقلی نباشد بهرین خواهی چنان گویم که سامعین باطلاست شود از دلائل عقلی از حدیث پیش از حدیث نقل کرده اند و در طریق
شما نیز واقع است که عبد الله عمر و است که از رسول خدا صلی الله علیه و آله که القدر یخمس بنده الله المصنوع المودع یوم یوم و
وان ما تو افلا تصلوا علیهم و ان یقتلوا علیهم قتل من یم یوم رسول الله قال الذین یسلمون بالکتاب
ثم یرغمون انهم من الله و کتبا علیهم یعنی قدریه مجبور است اند اگر نگار شوند به پیش ایشان مروید و اگر میرند
بر ایشان بکینند و اگر طاقات کنند مظلوم بر ایشان کینند جمیع از حجاب پر سیدند که یا رسول الله قدریه چه طایفه اند
و ایشان بکینند آنحضرت فرمود که آنکه معاصی بعمل آرند و زعم ایشان آن باشد که عمل از خدا نباشد و خدا
آزاد و از انزل نوشته که ایشان معصیت کنند چنین تقدیر فرموده و از عبد الله عباس و است که می کنند که استناد
الی رسول الله صلی الله علیه و آله و سلم ان یلقی العبد ربه باعظم من الاشد و ان الله و ان یعمل معصیه ثم یرغم اتها من
عنه جل یعنی طایفه نبایر و بر و در کار و در کار بکنایه که آن اعظم بود از شر که بخدا و از آنکه معصیتی با عمل و را آورد پس کسان
که فعل معاصی از خدا نیست و کس بر آن رسول الله صلی الله علیه و آله و سلم استناد تا فرمود یقولون بالکتاب و یقولون
ای من عند الله فاذا را بر تو هم که تو هم قال کث قرات قلذ یومیم و یحیی ایادینی که از الهیست علیهم السلام یقولون است بسیار
ای ابراهیم بواسطه بدایت ماول که در قرآن است اینجه کفر و زندقه وضع نموده اند و چندین از آیات قرآنی که خدا تعالی
در قرآن مجید فرموده و استناد افعال شرع بنده کان نموده غافل اند از آنکه خدا سبحان سرزنش میکند کسانی که گفتند
که اگر خدا تعالی خداست که مگر نشویم نیستیم و شرک ما بخیر است خدا است خیا خیر می فرماید که یقول الذین انهم و ان
شاء الله ما الله و لا باء و لا حق منا من شیء یعنی نزد یک باشد که بگویند آنکه شرک شود که اگر خدا خواستی تا
شرعی آوردیم و نه مردمان ما هیچ چیزی گفت او را هم نسکیر و ایم ای ابراهیم که در این آیت سرزنش کفار است فی حقیقت
سرزنش شماست و شما که کفار شرک آید درین اعتقاد و دیگر فرمود که من یعمل سوء یحجز بینه و در جای دیگر

ی فرماید که ای من بخیر منی کل نفس بما کسبت و در جای دیگر فرماید و لا یظلم ربک احدًا و همچنین فرماید
و ما ظلمناهم و لکن کانوا انفسهم ظالمون و در جای دیگری فرماید و ان لیس للانسان الا ما سیع
و دیگر فرماید فی الذین کفرنا و در جای دیگر فرماید و ادخل الجنة بما کنتم تعملون و در جای دیگر
که من جاءنا بالحسنة فله عشر امثالها و من جاء بالسبئة فلا یجزي الا مثله و لا یظلمون
و همچنین فرماید که لها ما کسبت و علیها ما اکتسبت و دیگری فرماید کل امرنا کسبت و همچنین
فرموده من علی ضاحک فلینفسه من ساء فیه و در جای دیگر فرموده است که ان الله لا یظلم شئًا ذرة
و در جای دیگر فرموده و ما ربک یظلم للعبد و دیگری فرماید و ما الله یرید ظلمًا للعباد و همچنین
تصح فرموده که و لا یضی لعباده الکفر و این صریح تر فرموده که ما اصابک من حسنة فان الله و ما اصابک
من سيئة فان الله یعنی هر چه بد بشما از خدا آید و آنچه بد بشما از نفس
و از اعدا است کسب و مثال آن در قرآن بسیارست حق تعالی چه حواله و اسناد معاصی و کفر و بدی
فرموده و شیطان گفت فلا غنی لکم اجمعین اگر فاعل فعل خدا بودی جایز بودی که بفعل خود
برای کسی گفتی که و ان علیک الحنة الی یوم الدین ای ابراهیم اگر آدم علیه السلام بودی گفت
و بنا ظلمنا انفسنا و ان لم تعف لنا و تو حمتنا لنكونن من الخاسرین و اگر موسی علیه السلام بودی
دیت انی ظلمت نفسی فاغفر لی و اگر یونس علیه السلام بودی گفت کالداله الا انت سبحانک انی كنت من الظالمین
ای ابراهیم حمله انبیا توبه بمنزیه و تقدیس است تعالی کرده اند و اگر عصیان خاص فعل او بودی
توبه چرا بستی کردن ابراهیم محل توبه گفت ای حسینه تو ابطال منتهی خود نمودی چرا که با اعتقاد تو جمله
انبیا معصومند چون از ایشان جرم و معصیت واقع نشود ان توبه است و ان توبه است و ان توبه است
ای ابراهیم قدس است و ان توبه است و ان توبه است و ان توبه است و ان توبه است و ان توبه است
اگر خلیف من بعد من است گفت ای ابراهیم این بحث تو موافق است و در خل تو بی موقع است این سخن من
جواب خود و خواهی شنید بعد از اتمام سخن در باب قضاء و قدر بدان ای ابراهیم مشرکان فرقه جمعی جبری بودند
چون اسلام ظاهر شد طریق جبری بر طرف شد بعد از وفات رسول خدا و شما بابت امیرالمومنین علیه السلام
و همچنین رضن معاویه و یزید و باقی بنی امیه علیهم السلام گفت در زمان خود و احیاناً بآنکه از دین اسلام و جبریان
تابع ایشان شدند و شما نیز متابعت ایشان میکنید روزی عمر خطاب در میان خطبه گفت که ای امیرالمومنین
و لا مفضل لا بدیت کبری حاضر بود فرموده کرد و گفت الله عادل ان فیصل احمد عمر گفت لولا علی کذا لفضل
عظمت و شما نمی گفت قرآن و حدیث کرده متابعت کلام او میکنند ای ابراهیم بخدا ای سوگند که رسول خدا
والله

نیاستند و از جمیع نعمت‌های منزه باشند و کذاب و عاشق نباشند و بداند که گنج شیخ بود و خدا تعالی میفرماید که یا
ایها الذین امنوا اتقوا الله وکونوا مع الصادقین ای ابراهیم علیه السلام که در جواب است که بفضل و اعلم و از
دوره و اتقوا و سخن شیخ و ایدیم از این بیان باشد عقلاً و متعجباً که تقدیم فضول بر فاضل قبیح است عقلاً و متعجباً که
سفوفی محتاج بود به امام دیگر و تسلیم لازم آمد و امام باید که از جمیع خلق مستغنی بود و علم و مخصوص علیه بود یعنی من محمد است
و من عند الرسول تفسیر شده باشد و بدانکه هر امامی که رعیت و امت او را نصب کند و باز او را عزل تواند کرد و امامی
امت او را نصب کند و عزل نماید امت را نشاید و امام باید که مخصوص از خدا و رسول خدا بود تا خلق از امت باشد
مکروه نباشند و امام باید که معصوم بود چه اگر غیر معصوم نمی تواند بود که ظالم بود و حضرت پروردگار می فرماید که
ینالک الله المین چون حسینه سخن می بخارسانید لرزه بر مار و ناله از شمشیر افتاد چه که او دعوی خلاف کردی
بغیر حق و ازین صفات کی در وی موجود نبود و می یافت و در وی ابراهیم که دو کفایت ای ابراهیم که با حیات این تو
مفارقت نموده چرا که کسی درین بنیاد نیستی و در هر حسینه اختیار کنی چون ابراهیم از اطراف و جوار
شبه گفت اجماع حسنه جایز درین است که صحیحاً در قرآن است که خدا تعالی امر کرد آدم و حوا را و گفت یا آدم اسکن
الارض و جعل الجنة و کلها من غدا حیث تشاء و لا تقرب هذه الشجرة فتکون من الظالمین
ای حسینه بلا شک ایشان از آن خوردند و از شما را نگشتند حسنه گفت ای ابراهیم بدانکه منی زودن خدا است
مرا آدم را منی تحریمی بود بلکه منی تحریمی بود زیرا که منی تحریمی آن باشد که بارتکاب آن استحقاق عذاب است
و منی تحریمی آن باشد که بارتکاب آن فائده و مصلحتی که در آن باشد از خود فایده کرده باشد اما بدان سخن ملاست
و خدا است آخرت نباشد پس اگر آدم علیه السلام ترک تناول آن درخت کرد می سختی ثواب زیادتی و الطمانی چون
سختی عذاب هم نباشد ابراهیم گفت که اگر چنین بودی از ظالمان نبود می و ایستای میفرماید که فتکون من الظالمین
حسینه گفت ای ابراهیم از این موضع شی بود و در غیر موضع خود یعنی تناول می خورد پس کیون جبری در جای
و نا کرد در جبری کردن و وضع شی در غیر محل خود باشد پس منی که ترکش کند وضع شی در غیر موضع باشد
مکروه شدن از آن اجتناب نکردن پس حکم وارد نیست بلکه باشد چنانکه در حق بوسمان گفته و لم یظلم منه شیء یعنی
از آن سوره که هر مال می آورد هیچ کم نگردد پس منی من الظالمین این باشد که از آن گناه بپایند که خط نفس خود را
از ثواب کم گردانند ابراهیم گفت اجماع حسنه آدم و حوا را گفتند که بینظلمنا انکم تناولان ان تعفرا لنا و رحمتنا
الحی است چون میگویی که ایشان ترک نمودن گناه خود حسنه گفت ای ابراهیم ایشان را عاف آوردند و از آن
و بخشش فرمودند و آمرزش طلبیدند از خدا و آن دلیل کند بر گناه زیرا که ظلم معنی نقص است و قوت منفعت
از ایشان باشد و رحمت و عفو از آن طلب کردن عبادتی است که بدان سختی ثواب خداست و از این دلیل است

ایشان گناه کردند و رسول صلی الله علیه و آله فرموده است که ما استغفر الله فی کل یوم سبعین مره یعنی من هر روزی هفتاد بار استغفار میکنم حضرت رسول صلی الله علیه و آله و سلم را هیچ گناهی نبود و دیگر طاعت انبیا و اوصیا پشت که طاعت بسیار خود را اندک دارند و اندک ترک ادبی را میوند و بسیار گناه عظیم میزنند و جرم بزرگ گناه میکنند اگر چه از ایشان هیچ گناهی در وجود نیامده باشد این برای تذلل و مسکنت خود را مجرم غاوسی خوانند پس عترت را بطلان و اقرار ایشان بگناه و استغفار ایشان دلیل نبود بر گناه ایشان ابراهیم گفت ای حسنه چون چنین است آدم عاصی و غاوسی نشاید خواند و خدا تعالی میفرماید که **و عَصَا آدَمَ** بر فحش حسنه گفت بدان ای ابراهیم که اکثر آیات قرآنی بقول رسول خدا و الهیبت و محاسب کبار و اول است و بطاهر حکم آن نتوان کرد بداند که عصیان مخا است و مخالفت چنانکه در واجبات باشد و در مندوبات نیز باشد و در آداب نیز باشد تا بجا ایزت مندوبات و آداب استی ملامت و عقاب نباشد و غوغایت و آیت بمعنی گناهی نباشد بلکه بمعنی حیث و بی بهره ماند نیست یعنی مخالفت آن کرد که ویرایه ترک آن فرمودیم از نواب آنچه بوی داده بودیم بی بهره ماند و اثر ضایع کرد و در اشعار عرب بسیار آمده ابراهیم گفت ای حسنه چون آدم و حوا مصیبت کردند و مخرج ایشان را بر بند کرده از ایشان بیرون کردند و زمین فرستادند و حسنه گفت ای ابراهیم آدم را از برای خلافت زمین آفریده بود چنانکه می فرماید که **إِنِّي جَاعِلٌ فِيهَا نَخْلًا** میفرماید و اگر آدم را از خست تساول نکردی ویرا از بهشت بیرون کردی و زمین را بر برای خلافت زمین پس بیرون کردن وی از بهشت و بر بند کردن عقوبت و گناه نباشد زیرا که عقاب برنجی باشد که بغیری رسانند بر سبیل استحقاق و امانت و بیرون کردن آدم علیه السلام بابر صلی الله علیه و آله و سلم و بنو بنی را چوب صلی الله علیه و آله و سلم بر سبیل عذاب ابراهیم گفت ای حسنه چگونه در باب نوح علیه السلام که وی دعا کرد تا خدا تعالی قوم را بفرستد که در آنجا که قوم ویرایا که کرد و بغرق طوفان نوح ایشان شد از آن دعا که چون در آن صد سال بران دعا کرد میفرماید که **إِنِّي نَادَيْتُ رَبِّي فَنَادَانِي** که حسنه گفت ای ابراهیم بدان این حکایت بر خلاف قرآن است که میفرماید **فَنَادَى نَارًا فَلَمَّا أَتَتْهَا حَتَّى أَتَتْهَا فَاكْتَرَتْ جَدًّا** و قوم او بعد از این بد پادشاه عرق نام وی نوح بود و نوح اول است شد اما آنکه گفتی که نوح ایشان شد از دعا کردن از و حال بیرون نیست اول آنکه قوم نوح مسلمان بودند و نوح را در آن زمان که ایشان عرق شدند از خود کفر عظیم است که شیخ المسلمین دعا کند تا طوفان کبر و حذرین هزار مسلمان هلاک شوند اگر کار فرود نماند که نوح غاصت خود در بلاکت و دشمنان خدا و رسول خدا تعالی میفرماید رقی او و آدم علیهما السلام **كَانَ اللَّهُ صَاطِعِي آدَمَ وَنُوحًا وَآلِ إِبْرَاهِيمَ وَآلِ عِمْلَانَ** علی العالمین حسنه گفت ای ابراهیم حقیقت نیست این نوع مخرجات نیست نمی شود و من این محال است حسنه المذموم

آدم
عیال

والم و صریح تر و روشن تر بیان میکند که بر خلیفه زمان ظاهر گرد و کازین که ششامی گویند و پیشتر از شما نیز می گفتند
که جمله شقاوت اشقیاء و کفر و فسق و خیر و شکر تقدیر و اراده الهی است و بنده را اختیار می نیست میخواند
که اصلاح فجاج اصحاب فضیلت که ظلم بر اهل بیت رسول الله کردند چون غصب امامت و قتل و غصب فدک و انذار
و آزار حضرت سیده النساء و اذیت اصحاب کبار و زهر دادن جگر گوشه رسول خدا امام حسن علیه السلام و قتل شهادت
اهل ایمنه امام حسین علیه السلام و اولاد و اخفاء و اصحاب آنحضرت و باز گرفتن خمس اولاد رسول خدا و محاربات
با ابن عم و برادر و وصی رسول خدا و اخراج اهل بیت غفاری و اذیت و عذاب کردن مسعود و سوختن مصحف و قتل عمار
بن یاسر و چندین صحابه کبار و سنگین چوبین در خانه کعبه انداختن و کوه یارب کردن و قتل مسلمانان در مدینه
رسول صلعم کردن و چندین از اولاد و اخفاء رسول الله را قتل رسانیدن و چندین هزار بدعت و فساد و ظلم را
بوقوع آمده که زبان بیان از تعداد و احصای آن قاصر است از بیعت اصحاب کبار و یحییان و شیعیان اهل بیت رسول
مخصوصان و مخلصان و تابعان آنحضرت که بیعت ایمان بر صورت بودند ایشان را امامت می کردند و بلعن جنی و جلی غارت
میسر نمودند و بر افعال قبیح ایشان طعن میکردند و سرزنشها کرده و تحریف از خدا و رسول و عذاب و نکال اخروی می نمودند
ایشان از برای دفع ملامت از اصحاب فضیلت و تنزیه افعال و کردار شیعیان و باقی خلفای بنی امیه و دفع مطاعن و
تشویش اهل عالم بر افعال فیه و کفر و بدعت ایشان این مقدمات و بدعتها را وضع نمودند و گفتند که بنده فاعل
حز و نیست و جمله فعل الله تعالی است و خدا اینچنین خواست اینچنین تقدیر کرده و رازل ازین سبب سنا و مصیبتها
انجا کردند و معصومان را بعلت کذب و فسق و چیزهای ناشایسته متهم ساختند و شما نیز پیروی ایشان را
و می نمایند آن گره را و اگر کسی گوید که عصمت در نبوت و امامت شرط است به لای عقلی و نقلی و بقتضای
خداست حضرت ابراهیم را گفت که من ترا امام مردان گردانیده ام بر اینهم دعا کرد و گفت که از دریت من هر که لایق
اماست باشد امام گردانم **خدا تعالی فرمود که اینها اهل الظالمین** یعنی عهد من و امامت است اهل الظالمین
بمنبر پس الله تعالی انما من نفعی ظلم نمود و ظلم بر دو قسم است ظلم نفس خود و ظلم غیر و هر که این دو ظلم از وی باشد
مقصود بود بر عصمت و امامت شرط بود بقتضای این آیه که ان الله یضلکم عظیم متشرک توبه کننده لایق منصب
و مرتبه امامت نباشد اگر کسی بر این اعتقاد بود و بر افاضی خوانید قتل وی واجب و زید و سیر و می نماید نسبت
و خود را بر سر وی نیست **ایم سنی** اشتباه داده اند و جمیع انبیاء و مقام و در جفا و فجاری آید و اگر کسی
بر این اعتقاد بود و کفر و بیگانه را آتش محبت مشتعل نموده بود و میرسد فضیلت و بلاغت نشسته
و استیضاح ذر ذر نیست محض افغان بی دین و عصمت و طلب است اهل البیت رسول خدا اصلی الله علیه
و اگر مسلم اقامت و دلیل می نمود و مارون و تباع او را لرزه بر اعصاب او جراح افتاده

والم و صریح تر و روشن تر بیان میکند که بر خلیفه زمان ظاهر گرد و کازین که ششامی گویند و پیشتر از شما نیز می گفتند
که جمله شقاوت اشقیاء و کفر و فسق و خیر و شکر تقدیر و اراده الهی است و بنده را اختیار می نیست میخواند
که اصلاح فجاج اصحاب فضیلت که ظلم بر اهل بیت رسول الله کردند چون غصب امامت و قتل و غصب فدک و انذار
و آزار حضرت سیده النساء و اذیت اصحاب کبار و زهر دادن جگر گوشه رسول خدا امام حسن علیه السلام و قتل شهادت
اهل ایمنه امام حسین علیه السلام و اولاد و اخفاء و اصحاب آنحضرت و باز گرفتن خمس اولاد رسول خدا و محاربات
با ابن عم و برادر و وصی رسول خدا و اخراج اهل بیت غفاری و اذیت و عذاب کردن مسعود و سوختن مصحف و قتل عمار
بن یاسر و چندین صحابه کبار و سنگین چوبین در خانه کعبه انداختن و کوه یارب کردن و قتل مسلمانان در مدینه
رسول صلعم کردن و چندین از اولاد و اخفاء رسول الله را قتل رسانیدن و چندین هزار بدعت و فساد و ظلم را
بوقوع آمده که زبان بیان از تعداد و احصای آن قاصر است از بیعت اصحاب کبار و یحییان و شیعیان اهل بیت رسول
مخصوصان و مخلصان و تابعان آنحضرت که بیعت ایمان بر صورت بودند ایشان را امامت می کردند و بلعن جنی و جلی غارت
میسر نمودند و بر افعال قبیح ایشان طعن میکردند و سرزنشها کرده و تحریف از خدا و رسول و عذاب و نکال اخروی می نمودند
ایشان از برای دفع ملامت از اصحاب فضیلت و تنزیه افعال و کردار شیعیان و باقی خلفای بنی امیه و دفع مطاعن و
تشویش اهل عالم بر افعال فیه و کفر و بدعت ایشان این مقدمات و بدعتها را وضع نمودند و گفتند که بنده فاعل
حز و نیست و جمله فعل الله تعالی است و خدا اینچنین خواست اینچنین تقدیر کرده و رازل ازین سبب سنا و مصیبتها
انجا کردند و معصومان را بعلت کذب و فسق و چیزهای ناشایسته متهم ساختند و شما نیز پیروی ایشان را
و می نمایند آن گره را و اگر کسی گوید که عصمت در نبوت و امامت شرط است به لای عقلی و نقلی و بقتضای
خداست حضرت ابراهیم را گفت که من ترا امام مردان گردانیده ام بر اینهم دعا کرد و گفت که از دریت من هر که لایق
اماست باشد امام گردانم **خدا تعالی فرمود که اینها اهل الظالمین** یعنی عهد من و امامت است اهل الظالمین
بمنبر پس الله تعالی انما من نفعی ظلم نمود و ظلم بر دو قسم است ظلم نفس خود و ظلم غیر و هر که این دو ظلم از وی باشد
مقصود بود بر عصمت و امامت شرط بود بقتضای این آیه که ان الله یضلکم عظیم متشرک توبه کننده لایق منصب
و مرتبه امامت نباشد اگر کسی بر این اعتقاد بود و بر افاضی خوانید قتل وی واجب و زید و سیر و می نماید نسبت
و خود را بر سر وی نیست **ایم سنی** اشتباه داده اند و جمیع انبیاء و مقام و در جفا و فجاری آید و اگر کسی
بر این اعتقاد بود و کفر و بیگانه را آتش محبت مشتعل نموده بود و میرسد فضیلت و بلاغت نشسته
و استیضاح ذر ذر نیست محض افغان بی دین و عصمت و طلب است اهل البیت رسول خدا اصلی الله علیه
و اگر مسلم اقامت و دلیل می نمود و مارون و تباع او را لرزه بر اعصاب او جراح افتاده

از قیام اعمال شایسته خود شرمند شده یکی سر را در زیر کفنه میخیزد و علماء را قوت اطمینان و یاری جواب سوال
بنمود گفت ای حسنه عثمان اختیار از دست داده مرکب و شمع و قرض در میان وقاحت و قیاحت میرانی بود
صحابه تابعین باطن و قدح و کفیه میبختن اگر چه محبت و مودت اهل بیت رسول بزرگوار لازم میبود و در نیاب کسی با قوت
نزاع نیست و اما مودت و محبت اجماع کیا و خلفای عالی مقدار نیز که جانشین سید فخر بودند بر همه کس واجب
و در خلافت ایشان اجماع است پس خصوصاً ابی بکر و عمر و عثمان و علی و جعفر رسول خداوند و اهل بیت و صحابه کرام را این
حاصل نموده که ایشان را حاصل شده و ایشان در حرم رسول مدفونند حسنه گفت ای ابراهیم خدا بریزد اما در زبان
که تو دلیل بر افضلیت ایشان میگویی که از آن کفر و زندقه و ظلم و فساد و جمل و عناد و خودشان را ثابت کنی
ای جا بهترین خلافتی ایشان را در حرم رسول خدا چنانست بود و بجه وسطه دفن کردند ایشان را در حرم شریف حال آنکه
حضرت بر و در کار منع کردند ایشان را و دیگران از خلافتی که دخل نشوند در حرم پیغمبر مگر باذن حضرت و این نصیحت
است که یا ایها الذین آمنوا لا تدخلوا بیتنا الا ان یؤذنوا یعنی ای کسانی که ایمان آورده اید داخل
نشوید در خانه های رسول خدا مگر آنکه اذن حاصل کنید و اجابت دهند تا از برای هر خواست ای ابراهیم هر گاه که نه اند
جل علی منع کرده باشد و دخل و عبور از آن حرم شریف پس بگوای ابراهیم که ایشان را که رخصت داد که در آنجا رفتن
باشند اگر در طریق و اخبار شما وارد است که ایشان را با امر الهی یا بصیت حضرت رسالت نبائی در آن حرم شریف
گذشته اند بنما و بمن بگو که در کجا واقع شده و اگر گوئی که در نه رسول صلعم که اهل بیت رسول اذن دادند از آنجا
اهل بیت ما ذون و منحصر بودند و روع گفته باشی چه اگر جمیع خلافتی که درین مجلس عالی حاضر اند ثابت است که
اهل البیت و سایر بنی هاشم شتم نموند و شمشیر را برهنه شدند و آرزو که عایشه و عمر خطاب میخواستند که ابی بکر را در
رسول خدا دفن کنند سایر بنی هاشم بگر و حرم رسول خدا در آمده آغاز حرب و جدال کردند تا آنکه عباس رفت بخدمت
امیرالمومنین علیه السلام و گفت ای علی اگر امروز باز نداری بنی هاشم را ازین معاطه و نهادهای خود و وصیه میدار کردی
حضرت میر خود بیرون آمده بکنه بر بنی هاشم زد و گفت والله که من ششصد نفر بنام بیرون بردم و من است
تفهم باین طائفه و من مأموم از جانب خدا و رسول که صبر کنم و در خانه صبر فرمایم و تحمل ایذاء و خطای ایشان بکنم
تا آنکه من بر مگر خود فرمایم و هر گاه که چنین باشد من ایشان را دفع نکم بلا شک اگر نشدند و شما اند که مردم
صبر کنید و بگذارید که دفن کنند آن ظالم را درین حرم شریف و حال آنکه نخواهد که آنکشت ملائکه نقال آن مرتد
خبیث را و آن مقام شریف بنی هاشم چون این حضرت امیر علیه السلام این حکایت شنیدند دست برداشتند
و هر یک بجای خود رفتند ای ابراهیم مثل این ظلمی که فرمودی است و مخالفت امر الهی و غضب حرم و حضرت رسالت
چنانچه از فضایل ابی بکر و عمر و عثمان و ابی بکر و عمر و حمزه را و دیگران را در آنجا بود و در سجده رسول خدا صلی الله علیه و آله

و سلم که هر یک از دو خواهر داشتند که درونی بخیرت رسول خدا و اهل الهی شدند که در مای حجاب برآوردند و از این طریق
 علیه السلام را و درین باب هیچ کس را خلاف نیست و این بر جمیع خلایق ثابت است اگر بیان غنیله یعنی این
 بیان کن که علی را ثابت است ابراهیم منفعل شده سر در زیر افکند تا فعلی گفت احمی سینه آنچه میاید سید در اخبار آن
 که عایشه و حفصه آن موضع را میبرد و گرفته بودند و بر آن خود را در آنجا و فریاد میزدند و میگویند که ای اله
 مگر قرآن بخواند و شنیده که حضرت پروردگار میفرماید که یا ایها النبی اننا احملناک انما احملناک انما احملناک انما احملناک
 ابجور هت و این آیه از جمله قصص است و حضرت و آنحضرت مأمور بود با که قبل از دخول دای نمیکرد و این قصه
 ایشان را هیچ حدیثی پیغمبر صلی الله علیه و آله و سلم نبود و اگر بودی در اخبار و آثارند که بودی شافعی نیز منقل شد ابو جبر
 سر بر آورد و گفت احمی سینه آنچه میاید آنست که عایشه و حفصه آنرا از میراث خود گرفته بودند از غنی که ایشان بود
 حسیه گفت ایضاً مثل چون از برای حضرت سیده النساء خاتمه بر اصلوات الله علیها که فرموده رسول بود
 میراث نبود و چون حضرت فاطمه دعوی نمود که فدک حق و ملک من است ای کر گفت که فدک در تصرف تو بود و قبل
 طبع و رسول صلی الله علیه و آله را میراث نیست و پیغمبر فرمود که سخن معاشرا که بنیاد لا نوث ما خلقناه و صدق
 یعنی ما کرده پیغمبریم آنچه از ما بماند صدقه است و هیچ کس دیگر از اصحاب رسول این روایت نکردند
 ابی بکر و عایشه و حفصه ای ابو یوسف درین باب سخن بسیار است عقلا و شرعا کفری بکر ثابت می شود و الحال بگو که
 چون از برای حضرت فاطمه عاقلها اسلام میراث نبود از برای عایشه و حفصه میراث نیست ابو یوسف نیز سرورش
 ساکنند حسیه گفت ای ابو یوسف ازین سخن در که شتم و سلم دارم این سخن ترا که عایشه و حفصه حرم رسول را میراث خود
 گرفته پدران خود را در آنجا و فریاد کردند و درین سینه نیز عمل کنم میاید که حضرت پیغمبر صلی الله علیه و آله و سلم
 رحلت نمود از خانه زن در جباله زوجیت وی بودند و یک دختر که حضرت فاطمه علیها السلام و یک عجم
 آن عباس بود هر گاه آن خانه را قسمت کنیم بنده نیست و که مخالف بنده رسول و اهل البیت است نصف و ربع
 نصف و یک و میراث حضرت فاطمه علیها السلام میسند و بنی ماند و روشن از آن یک ثمن یعنی میسند پس باقی ماند ثمن
 بخشش ثمن چون آن ثمن را قسمت کنیم در میان زن زن به دو زن که عایشه و حفصه از شما یک یک و جب زمین با آن
 برسد یا نزد ابو یوسف سر در زیر افکند و مارون خندین آغاز کرده روی بابرکان دولت خود کرده گفت ای یاران من
 من این کینه خونی و دهنی که گفت ای خاندان بنی ثرم با آنکه عالم اید و قضایای که واقع شده و بر ظلمهای که از ابی بکر و عمر
 شده و در آنکه عایشه و حفصه حیات رسول خدا و چند مرتبه مخالفت نمود و فاش کرد و بر رسول خدا را با اتفاق حفصه
 اگر از روی انصاف سنجیده بخیر میفرمایند بر شما روشن کرد و در آنکه عایشه و حفصه در حیات رسول خدا و
 و کافره بودند و بعد از رسول خدا پدران خود را بظلم و تعدی در حرم رسول خدا و فریاد کردند و بعد از آن عایشه خود را

آمد بسته از خانه بیرون آمد با اتفاق طلحه و زبیر و بعضی از منافقان صحابه لشکر را جمع کرده متوجه بصره شدند و در آنجا
 با امام محبت و خلیفه مطلق خدا محاربه نمود و از راه غدرو عداوت که در حال حیات با رسول و اهل البیت و
 حکم الهی باطل گذشتند و نادیده و ناشنیده انگاشت چنانچه خدا تعالی ستم را بدو قرن فی بیوت کن
 و لا ینترجن تبیح الجحیم و لا ولی و اقم الصلاة و اتین التکوۃ و اطعن الله و مرا رسول
 و بعضی ستم را بدید یا نساء النبی من بیات منکن بغاشته صبیحة یضاعف لها العذاب ضعیفین و کان
 علی الله یسیر و جمیع اهل اسلام در صحت این حدیث متفق اند که رسول صلی الله علیه و آله فرموده که ما
 حریک حربی و سلک سلی آن کافره ملعونه و آن منافقه مطعونه و آن عدا و رسول با علی ابن ابیطالب
 علیه السلام محاربت بی سببی بی جنتی چندین هزار حلقه قبض رسیدند ای ابراهیم ای ابویوسف ابی کریم
 عمر مکتب ام خلافت شدند با اتفاق چند فاسق که از منافقان صحابه بودند و بر نعم شما امام بودند و علی ابن
 ابیطالب وصی رسول و خلیفه و برادر اخضرست بود و امام جمیع خلایق بود ازین و انس حکم الهی انحضرت
 رسالت بنیامی جماع است است در امامت و خلافت و می غایت ما فی الباب که شما مخالفان اند حضرت را
 خلیفه چهارم میدانید و اعلم و اشجع و اتقی و اوعز و اقرب بر رسول و اشجع و اتقی و اوعز و اقرب بر رسول و اشجع و اتقی و اوعز و اقرب بر رسول
 و طهارت و می گوایی داده و رأیت قطره اماره باب کفر و نفاق و بکران حبس جمیع اهل البیت است و
 اتفاق صحابه کبار و میار که رسول خدا در فضایل ایشان مبالغت بسیار فرموده و بر نعم شما که مخالف ایشان
 و ابی ذر و مقداد و عبد الله بن مسعود و عبد الله بن عباس و خالد بن ولید و عاصم بن ابی بن کعب و جابر بن انصاری و سعید بن
 و قیس بن سعد و مالک شتر خنخی و ابویوب انصاری و محمد بن بکر و باقی دیگر که سخن ایشان در دین سند است
 و بعضی از امت که بر و اهل بیت اند متفق اند و در آنکه ابی کریم و عثمان منافق بودند و حال انبیا رسول خدا و
 وفات رسول خدا کافر شدند و کافران دنیا فتنه پس ای ابراهیم علی ابن ابیطالب علیه السلام که با اتفاق موافق و مخالف خلیفه
 و وصی رسول و امام خلفای بوده باشند نمی که بخلاف حکم خدا و رسول خود را از ستم بیرون آید و لشکر کشیده با امام
 محاربت نماید با اتفاق جمیع اهل اسلام کافره و ملعونه است و در جیم خود بود و ابراهیم گفت ای حسین شرفی مبارک کسی در خوا
 یند که قدم رسول خدا صلعم بخانه وی رسیده آنکس را امید مغفرت است و دیگر آنکه رسول خدا صلعم فرمود که هر کس جلوس
 کرده باشد آتش دوزخ بر وی حرام کرد و عایشه و حفصه که سالهای در آنجا به جهنم و در خانه رسول خدا بوده باشند
 چگونه حکم کنی بر کفر ایشان و چگونه در دوزخ باشند اید حسین گفت ای ابراهیم بخواب و بگویم بودن و طهارت و طهارت
 رسول خدای مجلی موجب بخیران و خلاصی از نیزان خواهد بود و کسی که بدل و زبان با او بگویند آورده باشد و رسول و اهل
 و می فرمود کسی که کفر و نفاق را جمع کرده بعد از رسول صلعم اهل البیت و این قضیه است که ای ابراهیم فرج علیه السلام

که آنحضره فقد نصره الله اذ اخرجنا لذين كفروا ثانیاً ثانیاً فی الجاهلیة فبقول الله لا تحزن ان الله معنا فانزل الله سیکنت علیہ فی ابدہ یجنون لم ترد هذا اول جمعی از پیامبر خدا صلی الله علیه و آله و سلم که اگر کسی بپیشتر از وی دوست داشتی آنکس را بر وی انیس و جلیس و یاری و رفیقیت دوم آنکه خدا ویرا صاحب رسول صلی الله علیه و آله خوانده مسموم اگر خدا و رسول او را مخزون نموده باشند و بدای برای رفع خوف و بیگفتند و لا تحزن فی کلین کلین سباسب فضیلت چهارم آنکه آن الله معنا لفظ جمع گفت که یعنی خدای با ما است پس غشیش این بود که خدای یا رسول و ابی کریم این کمال فضا است که از یک آیت ابی کریم حاصل است چگونگی درین فضایل حسینیه مجید و گفت ای ابراهیم چه ابی را بشنوی آنکه فضیلت نسبت که بدین صاحب عظام می گوید و آیهایی که ایشان با دیده بصیرت بود و عقل کامل بدین فضایل از راه نروند و بدین مناقب کسی را افضل است نگویند و بر معصومان خاندان مقدم ندارند و آنکه فضیلت اول که بیان کردی که رسول خدا ابی کریم برای آن با خود برد که او را بیشتر دوست میداشت و الله غلط گفتی و آیهایی که اینها را کرده اند غلط کرده اند ای ابراهیم بدانکه جبرئیل بر رسول آمد و گفت که کفار امشب بقتل تو خواهند آمد باید که امر کنی امشب از اصحاب تو از خانه بیرون نیایند و امر الهی چنان است که علی ابن ابیطالب علیه السلام که برادر با جان را بر بست بر جای خود بخوابی که کسی که جان خود را از برای تو فدا کند دوست و خود متوجه شوی بفلان غار یا بنظر ابطحید که مشهور است چون شب نزدیک شد رسول صلی الله علیه و آله اصحاب را طلبید امر کرد که امشب از اصحاب و احباب من بگریزید که از خانه بیرون نیایند که خدای تعالی اینها را در جایی که خواهد خانه داشتند با من آنحضرت رسول صلی الله علیه و آله و سلم بعد از آن برادر خود را طلبید گفت یا علی امیر الهی شرف یافته که تو بجای من بخوابی تا من از شر کفار محفوظ و مصون بوده از شهر که فرار نمایم و بفلان غار بروم این سخن اصحاب حضرت امیر کران نباده و از روی محبت و خلاص گفت که پیر جان من خدای حکم الهی و نفیس رسول با وجود صغر سن خایف و هراسان شد رسول خدا او را در بغل گرفت و روی او را پوشیده کرد بسیار کرد و گفت یا علی ترا بخواب سپردم و در اینجا بجای خود بخواب و برفت چون باره راه برفت دید که شخصی در پی او بر حضرت می آید حضرت تو فرمود چون نزدیک رسید دید که ابی کریم است گفت ای ابی کریم من حکم خدا را بشمار ما ندیم و گفتیم که از خانه بیرون نیایند چرا مخالفت حکم الهی کردی گفت یا رسول الله من برای تو خایف و هراسان بودم تو انتم که در خانه قرار گیرم من پیغمبر صلی الله علیه و آله و سلم نیایم بواسطه آنکه حکم الهی بود که کسی را بخواب و در غار برود و ساعت جبرئیل در رسید و گفت یا رسول الله بخوابی که اگر در آنجا بگذاری کفار او را گرفته از عقب تو بیاورند و ترا بقتل رسانند پیغمبر صلی الله علیه و آله با بصورت او را با خود برد و در غار داخل شد ای ابراهیم ابی کریم خدای تو هم خدا و رسول خود را از خانه بیرون آمدن نوعی که من بیان کردم اجماع است که پیغمبر صلی الله علیه و آله با بصورت او را بسیار که با او است کفار انداختند

موجب رسوائی خدا شود و دیگر بدان ای برادریم که حضرت پروردگار از نفاق ابی بکر و بارانیش رسول را خبر
 داده بود از آنچه بعد از رسول از ایشان واقع شدنی بود نسبت بآل البیت علیهم السلام و چون پیغمبر صلی الله
 و آله از و این خبر بدو ضرورتاً او را با خود برد و آیت یقولون یا فوالله ما لیس فی قلوبهم وحیدین آیت دیگر در آن
 نفاق ایشان نازل شده ای برادریم پیغمبر صلی الله علیه و آله وسلم مستغنی بود از طبع و آید و انزل و حضرت پروردگار
 بود و جبرئیل علیه السلام انیس و جلس و ی بود و جبرئیل ترو هفا شناسد عا لست ای برادریم آنکه گفتی که خدا
 و بر صاحب رسول خواندند آنکه بخیر و صحبت او را هیچ شرفی و فضیلتی حاصل نمیشود و در آن صحبت هیچ دفع ضرری
 از رسول صلی الله علیه و آله نداشت کرد الا چنانچه از دیگران در قصص و تواریخ مذکور است از وی خبر نموده و دیگر در
 قرآن صریح واقع شده که فرما بمومن صحبت می باشد و کار صاحب مومن خوانده چنانکه میفرماید که قال الله طاعة
 و هو یحاوره اکثر بالذی خلقک من تراب من نطفة ثم سواک رجلاً و یحیی و یتوکل و یسبح
 که تم تنگی و امایه و ای که می جنتان هو الا نذی لک یزین یکا عذ انشدید و جایی می گویی که فرماید که اول تفکرو
 ما بصاحبک و جنت ازین تبسیل و در قرآن بسیار است عجب است انشا ای برادریم که از برای شرکان نیز اقامت دلیل از
 فضیلت نیکد اگر جایی که نیز یکی از شرکان بود باطناً و دیگر آنکه زن فوج کافره بود صاحب فوج بود و همچنین زن لوط کا
 بود و او را با لوط صاحب بود و خرد این صاحب خوانده اند و این در میان عرب مثل شده که پس از صاحب الحارثی
 است خرد سبک صاحب گفت پیغمبر صاحب ایشان بود و غار پس بجا بکر ازین چه حاصل شده باشد که باولی برادران
 که پیغمبر و اخبار را رسول می گوی که کرده باشد ای برادریم فضیلت یوم لاخرن را شمر و ی یعنی پیغمبر صلی الله علیه و آله و از
 غایت شفقت و مهربانی گفت ممکن میباشد ای برادریم حزن ابی بکر در احتمال که با رسول نبوده از غایت خوف و بدو
 طاعت بود یا معصیت یا برادریم از ترس هیچ جواب نمی گفت ای برادریم اگر حزن و خوف ابی بکر طاعت بود پس حضرت
 رسالت او را از طاعت منع کرده پس در خوف و خوف منعم فرموده لغو ذبا الله من هذا الاعتقاد که پیغمبری را
 از طاعت منع کند پس اگر حزن او معصیت بود و خوف و بیم از است اعتقاد و عدم ایمان بخدا و رسول بود
 پس او را معصیت ازین همی که فضیلت حاصل بوده باشد و لا تحزن او را چه نیاید و بد آنکه پیغمبر صلی الله علیه
 و سلم طالب طاعت است نه معصیت و مانع و نا همی معصیت است نه طاعت ای برادریم حزن ابی بکر
 دال است بر قنوت صبر و عدم رضای او بصحبت رسول صلی الله علیه و آله و ثبات است که او را اتحاد
 نیست قول رسول اصلاً بخود جبرائیل که محض رضی بجا نب رسول صلی الله علیه و سلم او را اعلام کرد که کن
 حکم الهی متوجه این غایت شده ام و ما محسوس و محفوظ خواهیم بود از مشر و از اعدای و کفار
 الهی و ضرری ما نخواهد رسید و دیگر بقبول شما که سیکوید که ابی بکر انیس و جبرئیل صلی الله علیه و آله و از آنجا صحبت

باید که این سخن را در حق ابی بکر و در حق رسول و در حق خداوند تعالی بگویند و در حق خداوند تعالی بگویند و در حق خداوند تعالی بگویند

بنام بر دهن چون بود که ابی کز دست که پیغمبر صلی الله علیه و آله و آیه است خلاص حکم الهی بجا رفت که آن همه جمع
 و فرغ می نمود و نزدیک بود که پیغمبر صلی الله علیه و آله را رسوا کند بلکه عرضش از جمع نمودن و فریاد کردن آن بود
 که کفار مطلع شوند غایتش آنکه امر الهی بود و خدا تعالی حافظ و ناصر رسول بود ای ابراهیم اگر ابی کز پیغمبر صلی
 علیه و آله ایمان بودی خدا کند شستی که مار بر پای او ریزد و خدا میگوید و انما جاء شتی از زخم مار چنانکه پیغمبر نگاه
 داشت کفار با آنکه اندک جمع کشیدی و مکر بر کرد و غار گردیدند و علامت بانی حضرت با بر غار رسانیدند با وجودین
 خداست و انما جاء شتی از شر عادی ای ابراهیم فضیلت دیگر گفتی که رسول بانی گرفت که ان الله غنی عما یشرکون
 بایست و حفظ و ناصرت چون بلفظ جمع واقع شدند عادی که که خدای بانی گرفت جواب اول آنکه لفظ جمع
 برای نفع رسول است و عرض رسول آن بود که خدای حافظ و ناصر من است و بر تقدیری که شایع حال ابی کز پیغمبر بوده
 او را چه فضیلت حاصل است چرا که در قرآن صریح فرموده که کایکون من بجوی ثلثة الا هو ابراهیم و کایکون
 خمسة الا هو سادسهم و کایکون من ذلک و کایکون الا هو معهم ای ابراهیم که خدا
 پیغمبر را بدینسانست اندازد و در مکان سراسر که آنکه چهارم ایشان خدا تعالی است و نیست پنج کس که آنکه خدا
 ششم ایشان است و نه کمتر ازین و نه بیشتر الا که خدا تعالی با ایشان است و این آیت شایع حال جمیع کفار بود
 و ترسان و مؤمن و منافق و غیر جمیع پس ابی کز را ازین حاصل و معیان و هراس و شکر و ایمان و بدانکه سید شری
 هزار مرتبه از غار بهتر است و جمیع میباید رسول در مسجد مؤمن و منافق و کفار و مجوس جمع شدند و بر سرش
 با بنی شیطان و بهیچ ای ابراهیم مثلا شخصی اجزائی باشد مثل اسب و یا شتر یا گاو و از خوف و استیلا
 و دروان نجا یا بود ای برد و گوید که خدای بایست و اما انما دارد و درین منزل باورن و ادبی یعنی مراد جواب
 که بایست اما آن حیوان را چه فضیلت حاصل شود ازین سخن چون حسیه سخن بدینجا رسانید یارون بسیار بخندید و آنکه
 او را نصیب بسیار بود با الهیبت الهیبت و مقام عداوت و نفرت بوده و خدا تعالی او را چسبید خنان مهربان
 کرده بود که اگر از طعن مردمان نزدی با وجود و عظمت و خلافت و سحر و تیرمانی نشنید خبر جاستی و گرد
 گردیدی و مکر مرتبه حسیه گفت ای ابراهیم توجه باش که من از مطاعن ابی کز در آیت غایتیاست و از همه سوار و سوار
 بر لبی بجهه بودن ابی کز از ایمان این آیه است که فانزل الله لیسکنته علیه ابن خوراج است حضرت سید است
 ضمیر واحد که مجروحین و آل است بر آنکه انزال سکنته را بگویند و ازین بی نصیب است و اگر بر او انزال سکنته شد
 بودی فانزل الله لیسکنته علیه ای ابراهیم و مجابی ضمیر واحد که مجروح و ضعیف نشد که مجروح متصل با یسوی است که انزل
 بکفر و عدم ایمان ابی کز است که انزل الله در دو موضع انزال فرموده در قرآن که حضرت سید است انزال سکنته شد
 اول درین آیت که کشت در غار و دیگر در غزای حنین چون لشکر اسلام شکست شدند و ابی کز و عمر و عثمان
 و سایر ای ابراهیم که خجسته رسول صلی الله علیه و آله و سلم را در میان کفار گذاشتند الا حضرت امیر المؤمنین علی السلام و
 و کس

و نکست و کراز بجای سوار و مؤمنان صحابه که فراموش کردند و در طراست بر المومنین با بی محبت و مردانگی در میدان
 و جدال محکم کرده بودند و سر و جان گذاشته غزوات بتقدم رسانید حضرت امده تعالی در حق ایشان فرمود
 که لقد نصرتهم الله فی المواقف و یوم حنین و اعجبتهم کثیرا کذلک یغفر عنکم شیئا و ضاقت علیکم المأجیت
 ثم ولیم طلبکم الله ثم انزل علی رسول الله و یوم حنین و در جای دیگر میفرماید که فانزل الله سیکنته علی رسولک و علی
 المؤمنین و انزل جنودکم و ترها و خروج خروج ای که از سیکنته خروج و لیت از ایمان و شما این غافل شده اید ای ابراهیم
 چون در روز حنین و غیر آن با حضرت رسول صلی الله علیه و آله مؤمنان همراه بودند انزال سکنه بر رسول و بر مؤمنان
 و در غار چون غمرا بی بکر دیگری همراه نبود مؤمنان فرمود که فانزل الله سکنه علیه و ابی کر را و ذکر فرمود مطلقا
 و اگر ابی کر را فی الحقیقه ایمان بودی بخدا و رسول با یستی که بجای میفرمود ضمیر نشین بودی و علیها گفتی ای ابراهیم
 چون حزن و تر لرز می در غار خطا و معصیت بوده باشد و عدم سکنه معنوی آن پس از آیت غایب می
 نباشد بلکه عدم ایمان و ثابت است ای ابراهیم این نوع تفصیلی مقتضی از کبر سکنه که اگر نباشد می شود و دیگر قضای کفیل
 میکند مثل این است و این نوع مخرج فوات را در رشته کشیده و در بیان فضائل در نظر اهل عالم باید واحد
 موضوع را در زمان و مکانی انداخته اید و فضیلت جمیع فسان و فجار بلکه اندک تبار بر معصومان خاندان ثابت میکند
 و علی مطالب که جان خود را فدای رسول صلی الله علیه و آله کرده بود و بجای آنحضرت خوابیده که گاه ویرا بجای نقیض
 از شما هست که جان خود را فدای او کرد و بگوید که من که ای ملائکه من هرگز از شما برادری داده ام هیچ را
 که جان خود را فدای حبیب و رسول من کرده ملائکه ملائکه علی کرده با مرید عت فرود می آمدند و زیارت حضرت میبرد
 میکرد و وصلوات بر او می خواند و دعا می کرد و در راه الهی می افتد که جبرئیل و میکائیل کی بر بالای سر دیگری در پایش می
 شوند و خط آنحضرت نمایند که گاه از فصله عدای ابراهیم از عبد عباس و سبت که گفته بجای آنکه امیر المومنین تسلیم فرج خلیل
 شد با وجود مرید نبوت و خط و امیر المومنین که بر همه از وی واقع شده که مستحق قتل کرد و امیر المومنین هشتاد و شش نفر
 ایشان که فراموش بیدین بودند همیشه در مقام قتل حضرت محمد مصطفی صلعم بودند و عداوت ایشان با حضرت امیر علیه السلام
 بیشتر بود و حضرت علی عجل الله تعالی فراقه و یوم حنین خود جان رسول احباب کرد و این آیه در حق علی عجل الله تعالی
 نازل شد که و من لیس فی نفسی من یفعل بک ما یفعل الله الی اخره این و جمیع کتب شما مسطور است و در تفاسیر
 شما مکتوب چرا اهل ایمان سکنه و این فضائل را بیان و عیان نمی سازد و چون در ترتیب غامیر المومنین در جای سینه
 بود و جان فدائی او کرد و جان حمایت وی کرده در فراش و خلیفه و قائم مقام او بود و بعد از رفتن
 رسول صلی الله علیه و آله از غار بجانب مدینه خلفه و قائم مقام بر سر اهل و عیال آنحضرت او بود و جمعی کثیر از اهل حجاز

کفر قدم بالاتر نهاده اید از ترسانان ای بر اسم جاساک کلام خدا قدیم بود چرا که کلام خدا نزول الیه علیهم السلام آمد و بقیه
 این حروف را منطبق بر کلمات است و در حقیقت اعتقاد ما این است که خداست که این حروف را در کتاب و صوت
 منظم کند و در جسمی از اجسام و ذات خدا را باین اعتبار مستحکم گویند و کلام چون مرکب از حروف بود هر آینه مرتب بود
 و بعضی مقدم و بعضی مؤخر و هر چه در وقت قدیم و تأخیر باشد هر آینه حادث باشد و دیگر آنکه او امر و نواهی و اخبار است
 حادث است از برای آنکه محال است معدوم را بجزئی امر کردن و از چیزی نهی کردن و دیگر قرآن معجزه محمد است و معجزه
 است چگونه تواند بود که معجزه دینی قدیم بود و اگر گویند که قدیم باین معنیست است اینهم غلط بود مطلقا که باین دلیل است که
 است و بدیه است که کتابت محبت است و اگر گویند حروف و صوت است اینهم محال است که حروف و صوت قدیم
 زیرا که بعضی بعضی مقدم ماخر است و بعضی سابق و بعضی لاحق هر یکی بزمان متناسبی و محصور و هر چه چنین شده قدیم باشد
 و اگر گویند قدیم آن معانی است که از نکتوب و از حروف و صوت مستفاد و مفهوم میشود و آن معانی یا امر است یا نهی
 یا قصص یا اخبار یا وعید یا ناسخ یا منسوخ و چنانکه گفتیم محال است معدوم را بجزئی وعده کردن و وعید نمودن از
 چیزی بجزئی فرمودن و از چیزی نهی کردن و نیز از فعلی میفرماید که فلان تو اجدیت مثله و مراد از حدیث قدیم
 و حدیث در مقابل قدیم است و هر چه حدیث باشد قدیم تواند بود و همچنین خداست که میفرماید که فلان ایامی هم من ذکر کرده ام
 محدث است و حدیث قدیم است باینکه آن حدیثی که در آن زمانه محفوظ و محدث و در برابر قدیم است و اگر آن
 قدیم باشد انبیا و اولیا و صلحا و فساق و فجا و جمیع کفار که ذکر ایشان در قرآن فرموده جمله قدیم است و دیگر آنکه گفتی که خدا
 قبل از مخلوقات امر بود و نهی گفت که یا ایها الذین امنوا و یا ایها السالمون و یا ایها النبی اتق الله و یا ایها الذین
 امنوا لا تلذذوا بتبایع الدنیا ان یؤذن لکم ای بر اسم اگر شخصی در خانه تنها بنشیند و گوید که ای سالم یا و ای غایم برو
 و ای قابل بر جزای مقبوشین شخصی از وی پرسد که ای سوانی و با که سخن میگوئی گوید که من در خاطر دارم که بعد از سالی
 چند بخم و ایشانرا سالم و غایم و قابل و مقبول نام خواهم کرد و ایشان را میطلبم و با ایشان سخن میگویم و هر کس عاقل باشد چنین
 که با معدوم خطاب کند و مکالمه نماید بجا نیست مگر بخواهد کرد و محبت و خواست گفت ای بر اسم چگونه جایز بود که
 افعال سفیهانه و مجانی را بجا نهد نسبت کند که بواسطه مدعای چند که مشهور است باشد چون حسینه سخن در دنیا
 رسانید با رون پیرمود که طبق زیر بیاورد و در بر حسینه نثار کرد و در جمیع ارکان دولت و
 مملکت که در آن انجمن حاضر بودند همه حسینه را تحین نمودند و اکثر از سلاطین زمان که از اطراف و
 عالم در در آنجا قیام جمیع آمده متوجه مناظره حسینه بودند و اکثر را داغ محبت اهل البیت بر حسین بود و
 اهل البیت بر ایشان ثابت شد غایتش از خوف بنی عباس اظهار اعتقاد و طریق خود یعنی توانستند که
 جمله حسینه را دعا کردند و جمیع خلائق از فضا و بزم است و تقیر پاکیزه او تخری مازده بودند و اکثر علما و شاعران از شتر سینه

سید و وزیر افکنده بودند و ایامی که در این مجلس حاضر شده بود که حسب این گفت ای ابراهیم تو امروز
اعلم و انقیاد این عصر زمانی و من که این مجلس را بنیاد نهادم که هرگز از میان نماند که این مجلسی آورده اند و این
خواجگان که درین مجلس شریف حاضرند هر یک از ایشان را سره خردی شعار فرزند انا را اهل اسلام تعلیم و تعلیم نموده
بیشتر اسلام ایمان میسر شد و معرفت و حجاب النور و راه حاصل کرد و دیده بصیرت را کشود و مغیر نامم
شناختم و معرفت حاصل کرد و در این مجلس در خاطر است که به سبیل تحقیق و اقیانان به سبیل شرف و امتحان از تو سوال
میکنم تا این که مشکلات هر از انفسی که نازل گردانی تا و حجت شود که در حق تو گویم آنچه مقدر باشد و دانم که توانایی
این سیدانی و از دلیران اسوایانی و بعد از این و در طاعت تو عمر بگذرانم بدان ای ابراهیم که فرزندی چون از ما در شود
نه بهر دست و نه ترساید و نه مسلم و نه مشرک و نه مشبه و نه سنی و نه یهودان و معلمان و دانشمندان و اورا اسلام
یا کافر بپذیرد یا ترساید یا مسلمان یا منافق نکند یا غیر اینها از مذاهب مختلفه و بدان ای ابراهیم که هر که او را اعتقاد و طاعت
کلی ازین دو حال بیرون نیست یکی آنکه اعتقاد خود را حق تصور کند و بدان محکم باشد تا روز مردن و دوم آنکه دانند که اعتقاد
باطل است و تمسک کنند و حق را نپوشانند و هر دو را بدان فریفته کنند و این هر دو صفت در دوزخ باشد و امر و از آنجا که
سفال میگویم بی دانسته این کورسی و بعد از این تحقیق خدا در دین پیغمبر و امام خود و پیغمبر و انجمن که گفته هر دو را در حق تحقیق
داشتند و این بیشتر در دوزخ را و در این حق و باطل را شناخته ام فاما در وسط اختلافی چند که در این واقع است نفس
من در این متردد است که عقل کل را راه بجای میبرد و نقل آنرا بجای دیگر میبرد و تحقیق آنرا مترصد میشتابد و سبب
تیر جواب گفته و عاقل ترند و توقع دارند که این مسئله چند که مراد در خاطر است چنان کنی که مرا اقیانان حاصل کرد و ای ابراهیم
بعد از معرفت ابد و معرفت الرسول و معرفت الانبیاء و معرفت اسلامی و علوم و ضلوه و غم و کوفه و فوج و جهاد و بدان ای
ابراهیم که مرا معرفت علوم و ضلوه حاصل است حسب المقدر و تقدیر میسر نام و میدارم که بدولت خلیفه زمان مرا اکتب و
استطاعت نیز حاصل شود که غم و کوفه مال خود را بر آب حقایق رسانم و بعد از آن نهی و نهی را بطریق تحقیق که
طی کرده ترابط مناسک و حجایا و رسم و جهاد که گویی از عبادت است بحال برین و حسب شده که بدولت خلیفه زمان با
کسی که قصد دین من کند ایوی جهاد کنم و بدان که جهاد و پیروی و سبب است و حسب نیست اما بسنن اسیان و تنج زبان
طایفه ای ابراهیم بدان که علمه مشقه که متحمل آن شده ام مثل بعضی که معطر و قطع بعد سیاق آن و دادن آن رکزه
و مناسک و روز و آتش در روزهای گرم و وضو سخن در سرهای سخت و نماز کردن و در سوره ها و نماز کردن و اینها
به خود واجب کرده ام حال آن باشد که ایت و حقیقت ایمان را بنیاسم و وطن فرما بنزداری تا عالم نباشم که است می گوید
و در عوالم نیست و خانه خدا را که تحقیق وجود نیست نشاسیم و وحی که در و نازل شده باور کنیم و بصیرت طهارت و
بهت گوی ای ایمان بنایم چرا که اینها رحمت به فایده شوم و چنانکه دین علیها و چه فایده درین مشقه تا تصور کنم حال آنکه

و حال آنکه آنهایی که بعد از پیغمبر صلی الله علیه و آله پیغمبر خوانند و خلافت کرد و اند و خلف ورزیده اند و چندین خونهای حق
 ریخته و غضب احوال خود را با اهل بیت پیغمبر خوانند و جفا کردند و این ایضا با سائیدند که بر جمیع اهل بیت
 و مخالفت خدا و رسول نموده و کفر است و جمله شهادت گفته بودند و نماز و روزه و حج و جهاد و ایام و روزها و
 اطهار اسلام می نمودند و حال ایشان را امام و شیوا و خلیفه و خطیب رسول میگویند من این مخالفت را ندانم و این معتقد است
 که از دور و نزدیک ندانم که نشاسم و آنکه خدا می اول بر دانیان کبر و که چنانچه میوزایند چون امر و نهی و تنبیه
 اهل زمان و اعلم جمیع مردمانی بزعیم علمای سنت و جماعت باین کبوی که آنرا که از برای جاده و اعتبار دنیا یا از
 نقص و عداوت بعضی و عداوت طریق حق یا بر دشمنانند و مخالفت خدا و رسول نموده در لغت خدا باشند یا نه و
 کردن بر ایشان و جیب باشند یا نه ابراهیم در زیر آفتاب و جمیع خطای در بارون می نگرستند و بارون نیز سر در زیر آفتاب
 و کرباره چیست گفت ای ابراهیم که یک از آدمیان به تحقیق احدیت رسد و اگر رسد از راه بیت و عطا
 خدایتعالی بیا از راه کسب حاصل کرد و یا از سر و جانب ابراهیم از ترس حجاب نمی گفت حسینه گفت ای ابراهیم
 باین کبوی که مرا مشکلی در دین باشد کجا بروم و از که تحقیق غایم امروز درین مجلس منبسط آئین اکثر علمای عرب و روم
 و مصر و کله و غیرت حاضرند و هیچ کس جواب من نمیکوید گویند تو یوسف گفت که از تامل اند و بخوف بود و نزدیک است
 بود و قاضی بفرمود که ای حسینه سوال تو را بر سبیل تحقیق است بلکه از روی طعن است و تشیع و تقوی
 از غیر خودی است و حال کن حسینه گفت بدانید که بسیاری از احادیث شنیده ام و تعاسیر طرا که کرده ام که نقل از پیغمبر
 علی ابیطالب علیه السلام و امام حسن و امام حسین علیهما السلام و سلمان و ابو ذر و عقیله و زید و ابی جعفر و مردمان
 بخلاف آن میگویند و دشمنانیر مخالفت ایشانند و آنها را باطل میدانند و هر که بران عمل نماید تکفیر میکنند و اکثر اهل بیت
 از حق و سید محمد و امام حسن و امام حسین و ائمه و عایشه و مثل ایشان است و بدستیک در دست مردمان حق است و باطل است
 و هر که در حق است و باطل است و منسوب است و خاص است و عام است و حکم است و متشابه است و حفظ
 است و در هر یک از اینها که در مخالفت ایشان بر جمیع خطای ثابت است باین کبوی که ازین دو گروه کدام یک دروغ
 گفتند و بر غیر اقرار کردند و احادیث موضوعه بر زبان خطای انداخته و قرآن را موافق حدیث موضوعه ساخته و قبول نمود
 حال آنکه صاحب شریعت میفرماید که حدیث از من بشمارید از چهار کس که ایشان را پنجم نیست گفتند آنان چه کسانیند فرمود که اهل
 مردی منافق است که اطهار میکنند ایان را و تن بمسلمانی داده و از خدای نمی ترسد و هیچ باک ندارد از دروغ گفتن نسبت
 فجدا و رسول اگر مسلمانان بدانند که منافق است و بعد از دروغ میگوید بر پیغمبر خدای ازوغی قبول کند و سخن او را باورند
 ولیکن مردمان میگویند که او در صحبت پیغمبر بوده و آنحضرت را دیده و از آنحضرت شنیده پس آن حدیث را
 از من قبول کند و اعتبار نمایند و حال او را ندانند و بر لفاق او مطلع نشوند چنانکه حضرت پروردگار می نماید

باید دانست

که حضرت امیر المؤمنین و امام المعتبر و سید الاوصیاء المصطفین و ابوالانعمه المصطفی و وصی رسول رب العالمین علی بن ابیطالب
صلوات الله علیه برموده بسیار است که از میان مسلمانان منتهی کبار نزد حضرت رسول ادرآمدی و با وی راز نفسی و
هر روز با وی گفت و گو می نمودند و جواب کلماتی را از هر چه پرسیدی می گفتی و او هر جا که گشتی و همه اصحاب می پیروند
که بجای غیر از من چنین کردی و پیغمبر صلی الله علیه و اله غیر از محرم راز خود را مستی و مستی بجای کسی ندادی و نیز از من که در خلوت
نزد او رود و بیشتر آن خلوت و راز خانه من بودی و هر گاه که من نزد حضرت پیغمبر صلی الله علیه و اله شدمی و بعضی از
منازل می خلوت کردی از برای من و زنان خود را و غیر ایشان را بر خیزانیدی تا غامضی در خانه من و هر گاه که
برای خلوت بخانه من بیامدی فاطمه را و فرزندان مرا بر خیزانیدی و چندان سوال کردم که هیچکس را طاعت
جواب آن نبود و می گفتم آنحضرت را و وی اندوی شفقت و مهربانی جواب من گفتی و جبرئیل علیه السلام در بر این
با وی سخن گفتی و هیچ سخن را از من نهفت گفتی یا رسول خدا من جسد را شنیدم و هیچکس را از این خبر نبرد
بغیر از من و هر گاه که سوالات من تمام شدی خود ابتدا فرمودی پس هیچ آیتی از قرآن فرود نیاورد
و هیچ چیز معلوم نکرد از حلال و حرام و امر و نهی با طاعت و معصیت یا آنچه بوده و خواهد بود و هیچ آن خبری
که او را معلوم بود بلکه آنرا بمن تعلیم کرد و در من خواند و ایلا کرد و من بخط خود نوشتم و مرا با دلیل آن خبر دادند
و ظاهر و پنهان همه بر من عیان کرد و هر چه او گفت یا در فرمیدم هیچ از آن فراموش نکردم و چون چنین سخن می شنیدم
بسیار اندک آن را پس مجلسی بسیار گریستند و همه تصدیق حسنه کلام وی کردند و ابراهیم بعلت قولی که فرموده
سر در زیر لطف حسنه گفت ای ابراهیم چون کیفیت احوال و اقوال را و بیان احباب و تفسیر و حدیث را
شنیدی این زبان معقدین دو کرده را نیز بر تو بیان کنم بفرمای تا عقاید کلام طایفه موافق حق است
و کلام باطل را بکنایه ای ابراهیم عقاید اهل البیت و آئینهای که بر طریق ایشانند آنست که خدا میرا حکیم و عادل و
پاک و منزه و قیام از صفات خدایی با وی نسبت نمی کنند و همه عزتها بدو حواله می کنند و او را عالم و قهار
بر همه چیز و مدبر و حکم و مقرر بر همه کس میدانند و اعتقاد دارند که خدای عز و جل خالق آسمانها و زمینها
و باقیها و ما بینهاست و آفریننده کائنات از خاک و پروردگار ایشان از لطف و حیات و روح و اعصاب و عظام
و مشتهات اغذیه و ماکول و مشروب و لباس و منکوحه که سبب قوام حیات و معاش و رحمت دنیا سنده و باب عبادت
و عبودیت و دیگر نعمتها چون آفریدن عقل و قوت و معرفت و بعثت رسل و محصن انبیا و اوصیا و ارسال کتب و اعلام و احکام
شرعی و بیان احکام از حلال و حرام و طاعت و عبادت و توفیق و الطمانینه و دوری و ثواب انیم باقی و حیاته
ابدی و این جمیع احوال را که فعل الهیست و میگویند که خداست که فاعل قیام نیست و فعلی که از وصایا و مشهور و مشتمل است
و عظمی و حکمی و ظالم و عجب کار وی است و خلقت مالا یطاق کند و نه خود را بخلافه و بسیار ثواب و پاداش از برای عبادت
ایشان را می دهد و کرداری او و پندار او و داشت او و قیامت او و آنچه میزدگان قاهر و خیر و کفر و فسق میزدگان ضایعند

که فرزند چهار سال در شکم مادر ماند ^{بدرستی} بد بخار یافتند و شافعی نگاه کرده بخندید و شافعی را مجال
 نفس زدن نمانده بود ^{بدرستی} و اگر کسی را ساقط می شود از کسی که عقد کند با مادر یا خواهر خود اگر
 دانسته بود و نکو کند ^{بدرستی} و اگر کسی را ساقط می شود از کسی که عقد کند با مادر یا خواهر خود اگر
 حدیث بر لواط کشنده و بقیاس عمل کنند و گویند اول کسی که بقیاس عمل کرد و البس بود که
 گفت انا خیر منه خلقتی من نادر و خلقتی من طین و دوم کسی که بقیاس عمل کرد ^{بدرستی} و بقیاس
 بود تو ای ابویوسف و گویند که نجات من و امان ما و از هر کم کنند که فرقه ناجیه باشیم و یقین دینند
 که ایمان یاران با که معصوم و مطهر اند و شفاعت ادا خواهد نمود و آنجا که خود را با لک و خالص و در دنیا
 و ظالم و ملعون دانند بجز خدا نیست و نص رسول الله صلی الله علیه و آله و سلم و غضب و عتاب نکنند و از
 تشفی نفس خود خون و مال بیچسبند و احوال ندانند و بنا بر سنت رسول انگشتی در دست راست
 کنند و از برای عذاب دیگران ترک کنند و صلوات بر ائمه و پیغمبر خود فرستند و گویند که صلوات
 بر ائمه است رسول الله جایز نیست و سب و ستم معاویه و یزید نکنند و گویند که خدا تعالی فرموده که
 هو الذی علیکم بصلی علیکم و ملائکت و علی ابن ابی طالب را علیه السلام امیر المؤمنین
 میخوانند و این اسم را بخوانند و رسول مخصوص او دانند و گویند که در زمان رسول صلی الله علیه و آله همه کس را
 بر او است و المؤمنین خوانند و در زمان رسول عیسی را بغیر از وی امیر المؤمنین خوانند و گویند که آیت
 شما و لیکن الله و رسول الله اکثر در زمان رسول صلی الله علیه و آله و بر ابی الدرداء
 گفتندی و صلوات بر ایشان فرستادندی و اعلامی ایشان را به یمن جفی و جلی نوازیش کردند و گویند که
 امت است در پاک و طهارت و عصمت ائمه و بجز ائمه از اعدا و مخالفین ائمه مافضل کرده اند و اجماع
 خواص امت است در کفر مخالفان ایشان و آنهایی که غضب حقوق ایشان کردند و گویند که پیروی
 پیغمبر و اهل بیت او صلوات بر ائمه علیهم السلام و کتب اکثر عبادات و اعمال سجده که مخالفان مابدان
 عمل نمایند و آنرا است رسول میگویند و دروغ است و بهتان بلکه اکثران در زمان شیخ فاضلین
 فاجرین ظالمین طامعین کافرین ملعونین مردودین مخدولین استهتار یافت مثل تاراج
 و غیر آن چون حسین زمان فطعن شیخ در آن کرد و علماء بغداد و فغان بر آوردند و دواتی بود نزد
 شافعی بر دایسته بجانب ^{بدرستی} و گفت ای شافعی وی کسری است ما او را مباح
 داشته ایم از هر چه کند و گویند که قتل و آزار وی چه خیر و اگر نتوانید الزام وی نماید بقتل آن و حدیث
 رسول الله صلی الله علیه و آله حسین چون از جانب ما روت تقویت یافت گفت ای شافعی نه رتبه است در میان ما

کلام حسینه نسبت ترا بر حسب تو چه باشد از سخن گوید که بر روی بر نعم واجتهدا و خودت و بعد از قرن
 چه چه باشد سال از مادر تولد شدی و الحال بدین سلسله از این کلمات و این نسبت نسبت چراغ الفت
 این بیت مکنی ای شافعی بر جمیع خلافت ظاهرست تو مری چرا که در ابیات کار بر طریق اهل البیت
 بودی و خود را یکی از بندگان و چاکران ایشان میدانستی و در اوایل حال عجز و خوفا و خضوع کردی از بندگان
 از نسبت اهل البیت علیهم السلام و در قصیده عجز اطهار و طاعن و از اجتهاد و غلط و عمل نمودن بقیاس
 کردی و این بر همه کس ظاهرست از حضار مجلس و درینو لا بوسطه جاه و عیش و بازیخ روزه و دین خود را بنا
 فروختی و اجتهاد کردی و ترانیز آرزوی امامت و پیشوایی خلق شده مثل ابو خنیفه لعین که ثانی شیطان
 بود و شیطان ثانی رفیق او شدی و طریق خذلان بجانب نیران ای شافعی نمی بینی فوج باطل را
 و کثرت عبادت و ابراهیم با خلعت خلعت و موسی با درجه کمال و ذوالقرنین و سلیمان با سلطنت و مملکت
 و داود با شوکت و قوت و عیسی با رفعت و منزلت خود سر بر ستانه دولت و عتبه را در سینه با صلی الله علیه
 و آله تمنای اللهم اجعلنی من امته محمد صلی الله علیه و آله که در ذمه حضرت البیت او علیهم السلام که کمال دین
 و برهان یقین و حفاظ شریعت و متقصدان ملک و انسانی رحمان و مفسران قرآن و حج خدای و اوصیا
 رسول صلی الله علیه و آله و امه و معصومان انما یرید الله لیدفع عنکم الذل و الجبن و یطهرکم
 قطعه پیر او منصوبان یا ایها الذین امنوا اطیعوا الله و اطیعوا الرسول و اولی الامر منکم
 و سروران و رستمان و صدیقان یا ایها الذین امنوا اتقوا و کونوا مع الصادقین و جان نجات
 ان الله اشترى من المؤمنین انفسهم و اموالهم با ره و اجرتهم و ان یجنت و ان یجنت و ان یجنت و ان یجنت
 حبه مسکینا و یتیم و اسیرا انما ینذره من رب اهل البیت آن صاحب دولت چه عجز که تمسک
 علیه و آله و سلم در حق او فرو و یقول روایت شما که من از خداون نظر الی اوم فی علیه و آله فی النقیبه و
 انی ابراهیم فی حله و الی موسی فی محبت و الی عیسی فی عبادت و الی فاطمه فی غیبت و الی علی بن ابی طالب فی تقیة
 صلی الله علیه و آله و آله را با علو شان کمال صفت چنین ابن عمی و برادر من و وصی بوده باشد که پیغمبر صلی الله علیه و آله
 او را بحسب پیغمبران اولوالعزم برابر کرده باشد بر نعم شما و جمیع اهل اسلام ای شافعی ترا چه بر این داشت
 که شاه و محبت و دردت او را که آشته قدم و طریق خذلان و حرق ظالمان البیت و کمران و بالفضل
 و غولان تیر منقضت و اقول نهادی و دست ارادت و در افسان کمران و شوالیان و هم دانته همدون
 الی الشاه زده کمر را در بر میان جان بستی شافعی از غایت خجالت سر و وزیر افکنده فوت جواب
 و نه مجال خطاب و طریر بر تبه حسینه منوجه ابراهیم شده گفت ای ابراهیم از روی که ای بکر بن احمر متصدی

امر خلافت شده تا غایت بنیامین علی بن ابی طالب علیه السلام و صاحب کبار بزرگوار را که بحجت و دلیل
 بکرات و مراتب الزام آن که در میان ایشان را در میان جلالین شمرده و بی اعتبار می باشد
 و ایشان از خجالت سر برادر زیر افکنده محال جواب و زهره خطاب نمداشتند از آنکه زنا ما و زنا
 کمشت اعدای دین و طامان بر کین چکس از اهل ایمان زهره و یاری آن نبود که اظهار مذمت
 و طریق مستقیم اهل البیت علیهم السلام نماید و الزام اعدای آل محمد کند بر این وجه که امر و زبرد و خلیفه
 زمان و ابن عم امیر المومنین و امیر میسر شده بارون در وی نکرست و بخندید حسنه گفت ای علمایان
 چه همه ما سر برادر زیر افکنده اید و از افعال و کردار خود و مقصد ایمان خود شرمند ایدای بر ابراهیم کوی که
 بنغمی صورتی که چشم توان دید یا آنکه معنی است و دعوت که جز اهل کشف و عیان و ایمان آنرا نشاء
 نتواند کرد و کوی که چراغ غیر خستاد بر خدا ایستاد و چه است و هرگاه آن بنمیزد و نیابرون رود
 بنوت که بنغمی باشد بچین از وجود او برود و غایب شود یا آنکه روحی مناسب مقاربت برود بنغمی باید که آن
 بنغمی را حکما بدارد یا بنغمی بریده شود تا وقتیکه بنمیزد و بگردد آید و بیانه هیچ حاجت با ما می
 که اخبار دین بنمیزد و بیانه ای ابراهیم بخت خدای که جواب من کوی که هیچ شنیدی که این صفت و
 چهار بنمیزد از این بنمیزد و لکن العزم بی آنکه وصی تعیین کرده باشند که از جهان رفته اند ابراهیم گفت نه حسنه
 حسنه گفت ای ابراهیم پس چون روادار یک بنمیزد افضل از اید و رسل بوده باشند خدای تعالی برای وی حفظ
 دین وی وصی تعیین نکرده باشد چون تواند بود که بنمیزد امر کرده باشند است را وصیت و خودی و صیت از
 عالم خدا بجا بقا حلت کرده باشد و این برای حفظ دین و است خود وصی و خلیفه تعیین نکرده باشد بنمیزد
 نه جالب که شنیدای ابراهیم بنمیزد که کسی باشد که متحمل شود انانی را که همه استعانهها و زمین با تحمل آن توانستند
 که بنمیزد که حق بنمیزد میفرماید ان الله فضلنا الکاتبه علی السموات و الارض و الانبیاء ان الله فضلنا الکاتبه
 کند و منزل و عاقبت مشه و در و غلوی بود و را بود که بعد عاقبت نفس خود بر مردم تکلیف نهد تا آنکه چند
 کس را و جیب شوند و بر او کوهی دهند و بعد از هر چه خوانند کنند یا آنکه بنمیزد را چینی و و بیلی از خدای می باید
 و میانی که خدا تعالی از بنمیزد ستانده است چه خبر است و چه چیز ایشان را فرموده و چگونه باشد عهد میان
 خدا و رسولان و بنمیزد این معانی که در قرآن مذکور است و اعتباری دارد و اینها همه افسانه است کوی
 تمام اینها را از دهن جان خود بنمیزد و سائیس کنیم و رحمت خود بر همه مردم هر که اسازند و بنمیزد
 اول ایشان خواهد اما کم شنیدای ابراهیم کوی که امامت چه خبر است و که امامت امامی که حضرت ابراهیم

داد و نمود گفت که ای جاعلان للناس انا ما و جایی دیگر فرموده که وجعلنا آئمه علیکم السلام و جعلنا امامتکم فیهم
و اماست اهل دوزخیان یعنی آنهایی که مردم را میخوانند به جهنم است نهایی امامت تقیان کدام است
از پیغمبر چه نسبت و امامت پیغمبری از خدا تعالی است یا نه آیا وصی غیر و امام سلمان با مکه که زینل ابراهیم
خلیل باشد و ابا و اجداد او نیز که و شریف باشند و هرگز نباشند و با طهارت مولود بود و در تنی
و نور و قوت نفسی و معرفت امر از عرشی شرعی و احکام شرعی و آداب و اخلاق پسندیده و معرفت سباده و
سیاست ملکی و صبر نمودن و حلم و زمین و مداومت نمودن بطاعتها و دوری نمودن از شهوات و با کرم
سخاوت و شجاعت و علم و عصمت و طهارت و حکمت و زهد و توبه و در بیان تقیان با
افضل است رفتن و مدارا و خوشنوی بودن و نفقه کردن در راه خدای آنچه مالک آن باشد و اشکالات قرآنی و تحقیقات
او باشد
و فغانی باید که نیکو دانند و پیوسته با مسکینان صحبت دارد و از خیرهای گذشته و آئینه خبر و بد و خدا
و رسول او را دوست دارند و چنین از آیات قرآنی و در حق او نازل شده باشد بزرگ مخالف و موافق خدای
از احادیث صحیح صحیح پیغمبر و در حق او فرموده باشد که مخالفان ناقص آئند و در کتب ایشان مسطور و مذکور است
و در جمیع وقایع دفع کفر و زندقه و لشکرهای عظیم نموده باشد و یکضربت او را از دنیا ببرد و با اعمال حسن و
برابر کرده باشد بزرگ مخالفان دینی و این نعم و برادر پیغمبر بود و او را فوجش خود خوانده باشد و با جمیع
آیا چنین کسی امامت اولی و انسب بود یا آنکه امام باید که بعد از چهل سال ترک است پرستی کرده باشد و در
گوشته و پوست و خون و می پرورده شده از خمر و گوشت خوک و دینی مدید طریق عبودیت لات و عز
طی کرده اظهر را باین نماید و بر مینر از جواب زنی عاجز گردد و گوید که کلام افقته منی حتی الخدر است فی الیه
و کبرات و مرات بقول مخالف و موافق بجهت اقبال و بی بر زبان او جاری شده باشد و با عتبات
و خستیار عمر خطاب و ابو عبیده جراح و سالم مولی ابو جعفر بن حسین و بشیر بن جعفر و خالده بن ولید
و چند فاسق دیگر که در تصدیق بنی ساعده بدو بیعت کرده باشند امام شود و از این ازل است و بیشتر اوقات
بکرم پس فرودشی و جبار فروشی و حیاطی اوقات گذرانیده باشد و او و پدرش در میان جاهلیت سرور
جوغان برآمده عبدالمنادی زود نام مردم جمع شوند و طعام خورد و پس خورده و پس مانده باقیان و مندوز
حلافت تیر خنایلی کردی و مردم احکامی و خدمت وی کردند و این را پیغمبر که را و بود است را چنین کسی بر پیغمبر
خاندان مقدس دارند و او را بعد از رسول صلی الله علیه و آله بزرگتر از فاسق و کینه رسول الله و قائم پیام و
داند و اکثر و امام بن عتبه را خوانند با وجود عدم استحقاق که آن سبب فضیلت باشد ای پیغمبر که در این
روایات

دو امام که تفریق کرده اند کدام یک ایماست بر وصایت سر او را اندازیم گفت اجماعیست مامکر و جاحد
 فضائل ابیبت رسول علیه السلام استیم و آنچه تو درباره فضایل علی بن ابیطالب علیه السلام و اسلام
 بر ما ثبت است زیاده از آنچه عقول بشر اورا که آن نوازند نمود و لیکن در خلافت ابی بکر اجماع است
 و رسول صلی الله علیه و آله فرموده که لا تجتمع امتی علی خطاء یعنی در هر امری که است اجماع نماید صحیح است
 بود حسنه گفت ای ابراهیم بدان خدا می که آفرید کار عالمیان است که است بلکه در هیچ جای در تفاسیر
 واقع نیست که در روز حجه اوداع رسول محمد صلی الله علیه و آله در غدیر خم فرود آمد به مرتب العالمین و این است
 مد و نازل شده بود که یا ایها الرسول بلغ ما انزل الیک من ربک فان لم تفعل فلنکونن من الخاسرین و الله
 یعصمک من الناس هر دو مان برسانید بعد از آنکه رسول خدا حاضر بود از رسانیدن و الله یعصمک من الناس
 جبرئیل نازل شد و بعد از آنکه دست علی بن ابی طالب را گرفته و بر سر او گذاشت که از چهار شتر سوار بود و در برابر او گفت
 من كنت مولاه فهذا علی مولاه اللهم وال من والاه و عاد من عاداه و الله من خذله
 و العن علی من طرده بعد از آن این آیت نازل شد انکم کلمه دینکم و انتم علیکم فمعه من خذله
 لکم الاسلام دینا و بکوائی ابراهیم تا خدا سوگند دانه و مبارکه کرده آنچه واقع بگوئی پس ابراهیم متوجه شافعی و ابو
 یوسف و علما و دیگر شمس در زیر افکنده هیچ نگفت حسنه متوجه علما شد و گفت بنی رسول الله که است بگویند
 شافعی و یوسف و علما که آنچه واقع است و آنچه شنیده اید بیان فرمایید چون علما را تاج و تخت خلیفه گنوده و انوار
 شریفانه نمایند او بگوید که حسنه اکثر از اصحاب و مفسرین تصریح نموده اند که این آیت در حق علی بن ابیطالب نازل
 و آن حدیث من كنت مولاه فعلی مولاه نیز مشهور است حسنه گفت ای ابو یوسف چه گوئی در باب آیت انما
 ولیکم الله و رسوله الذین امنوا الذین یقیمون الصلوة و یؤتوا الزکوة و هم را کعبه
 سجده می که راست بگوئی که این آیت در حق که نازل شد ابو یوسف گفت این آیت در حق علی بن ابیطالب علیه السلام
 نازل شد پس حسنه گفت ای ابو یوسف چه گوئی درین آیت مبارکه قل انما کونای ابناءنا
 و ابناءکم و نساءنا و نساءکم و انفسنا و انفسکم ثم یقبل علی الکادین لغت خدا و اگر خدای
 حق غای بر قوای ابو یوسف در روز مبارک از مردان بخیر از علی بن ابی طالب و حسن و حسین و از زمان خیر
 از فاطمه زهرا علیهم السلام کسی دیگر با خبر بود گفت حسنه گفت ای ابو یوسف خدایتعالی علی بن ابیطالب
 علیه السلام را نفس خیر خوانده و این خصوص آنحضرت است یا نه ابو یوسف گفت اجماعیست بیکس درین خلاف نموده کسی
 انکار نمی تواند کرد حسنه متوجه مارون شد و گفت خلیفه زمان بن محمد رسول الله که گواه باشد از زبان علمای خود
 دیگر بر نه متوجه علما شده حسنه گفت یک سوال دیگر میکنم بنی یحیی که معبود که راست بگوئی که در محلی

که رسول خدا در حالت نزع بود و اشارت کرد بجانب صحابه و گفت که ای تو بی دوات و قوطاس و انگشت لکم کتابا ان تفضلوا بعدی یعنی دوات و کاغذ بیاورید که بنویسم از برای شما چیزی که بعد از من که راه نشوید بایکدی و از صحابه که مانع شد رسول خدا را از وصیت کردن و گفتند که دوات و کاغذ حاضر کنند ابو یوسف گفت که این از تضایب شهریست که عیالین خطاب بوطیله آنکه مبادا مرض حضرت رسول صلی الله علیه و آله اشتداد یابد مانع آن شد و گفت ان المرء لیجرب بنی کتاب الله حسینه بخندید و گفت ای ابراهیم وای ابو یوسف حکام و نصوص آبی را معطل میکنید و بیت روز غدیر را کان لم یکن می انگارید و مانع وصیت رسول خدا می شوید و باین گفتن بر رسول خدا نسبت می کنید و ایمان بکلام ملک علامه ندارید که وما یبسط عن الهی ان هو الا وحی یوحی ای ابراهیم بن عمر صلی الله علیه و آله فرمود بامت خود که اما استغنی من الوالدین و لده یعنی من مهربان ترم شما از پدر و نذر خود شفقت آنحضرت نسبت بامت بجیشتی بود که آداب انجاء و آنکه داشت و امت را تعلیم نمود و امامت و وصایت و خلافت را که از ائمهاست دین و اثم امور نبوت رسالت بود معطل کند و تجویز اهل بی خود بیک بر این اعتقاد بود یقین که از شفاعت وی نوسیدنی بود خود بود ای ابراهیم این قضیت بنی اندیشید و می گوئید که امت اجماع کردند در خلافت ابی بکر ای ابراهیم بن بکونی که نه اجماع که مخالفت رض بود منعقد می شود و یا نه گفتند که گفت ای ابراهیم پس چون مستندی شود باجماع ما رو بخندید و ابراهیم سر در زیر آفکند حسینه گفت ای ابراهیم از نصوص در کتب شما و حکم الهی رسالت بنی بیک جانب نهادیم که بود که در خلافت ابی بکر اجماع جمیع امت شد باجماع خواص امت ای ابراهیم تفکر شد اگر سبقت که اجماع جمیع امت شده بود کذب و می ثابت می شد چرا که اهل یک شهر بلکه یک محله اتفاق نگذرد و الا چند فاسق مردود که بعد از اهل البیت مشهور بودند و در حال حیات رسول صلوات الله نفاق می نمودند ابراهیم گفت ای حسینه خواص امت از اهل حال و محله اتفاق کردند که می آید اولی و نسبت به خلافت از دیگران حسینه گفت ای ابراهیم وای ابو یوسف وای عیال که حاضرید از شما سوال میکنم در حضور خلیفه زمان است بگوئید که بعد از ابی بکر که متنازع فیهم است افضل و افضل و افضل است از جمیع اصحاب که بودند و از خواص اصحاب که رسول خدا صلوات الله در فضایل ایشان از احادیث فرموده است و از البیت بنی هاشم چنان بودند که فضیلت ایشان بر جمیع اصحاب بلکه بر جمیع عالمیان است گفته علی و حسن و حسین و عباس و طلحه و زبیر و عبد الله بن عباس و عبد الله بن عمر و سلمان و ابی ذر و مقداد و عمار و ابی بکر الصغیری و عثمان بن مظعون و ابودجانه الانصاری و خلیفه الیما فی دانی بن کعب و سعید بن قیس بن سعید گفت ای خلیفه زمان بگو که کسی را جایی می دهی که سوال از عالمی زمان که از اکابر بنی هاشم و اصحاب

انکار علما اجماع سقینه

دیس سینه
بازمان اجماع

کبار مذابی که بیعت کردند و نه یارون متوجه عداست که گویند آنچه واقع است بمیکبار بر سر در زیر افکند و نه
 سر بر آورد و گفت چرا سر بر نبرد افکند اند گویند آنچه بشمار سیده است از اخبار و آثار از احوال صحابه این
 و وقایعی که روی نموده ابو سید گفت که ظاهر این است که در میان اصحاب و اهل البیت مخالفت و مناز
 واقع شده حسنه گفت من آنچه واقع شده بگویم اگر تصدیق قول من کنید برین است که از حادث و خبر و
 تقاضا بشمار بنات کم یارون گفت بگو حسنه گفت بدانید که در حالتی که علی ابن ابی طالب با فضل بن عباس
 و جمعی از بنی هاشم و جماعتی از اصحاب کبار و همچنین زلفین و مدفن حضرت رسول خدا مشغول بودند اکثر از ما فقط
 صحابه در سقیفه بنی ساعده نشسته و پیغمبر خود را گذاشته اند و بکفن و دفن وی حاضر نشدند و از برای خلافت
 منازعت کردند چون خبر انصار رسید که جمعی از صحابه در سقیفه جمع شدند و تعیین خلیفه می نمایند جمعی کثرت
 از انصار نیز متوجه شدند سخن در میان ایشان دراز کشید کاری الی بکر بیک گفت که دست دراز کن که
 با تو بیعت کنم و کاری عمر بوی گفتی که تو از ما اقدم و آهسته دست دراز کن که با تو بیعت کنم و کاری سالم بگوید
 این حدیث را تکلیف کردند و کاری ابو عبید را گفتند ای بعد از منازعت بسیار انصار را بکشتند
 که نما امیر و منکم امیر و سعد عباد را که بزرگ انصار بود گفتند دست دراز کن تا با تو بیعت کنم سعد مضایقه
 بسیار کرد و تجویز خلافت نمی کرد تا آنکه بعد از میان بسیار که انصار را بمان نمودند سعد را شافین بن سعد چون دید
 که پیش از این شده با مر خلافت برخاست و شمشیر برهنه کرده بر سر بردارد و گفت چیست سهره ترا بر علی ابن ابی طالب
 انداخته آنچه واقع شد در غدیر خم که رسول خدا حکم الی دست وی گرفت و ویرا بر شما امام و حاکم خست و همه را
 شنیدند و با وی بیعت کردند و ویرا تهنیت گفتند و این زبان مخالفت می کشید امر حذیرا و پیغمبر را امروز انصاریان
 شهادت و انصاری بدر تر که این معاد کن و کر نه ستر از حق جدا می کنم چون سعد عباد این بخان از سر خود
 تمیز نشد ایشان شده و سقیفه نمود و انصار را بکشتند و بکشتند نمودند عمر برخاست و گفت لا تجمع سفا
 فی الخنین هرگز گسوست و کس قریب خلافت شوند و این امر تمنی نشود و فی الحال شمشیر کشیده بر سر ابی
 رفت که سخن بسیار بگفتی و دست دراز کن که با تو بیعت میکنم و فی الحال با بی بکر بیعت کرد و بعد از وی ابو عبید
 بیعت کرد و بعد از آن از اصحاب ضلالت یک یک و دو دو می آمدند و بیعت می کردند تا آنکه قریب بیست
 نفر با وی بیعت کردند بعد از آن عمر خطاب شمشیر کشیده بر سر یک یک از اصحاب می رفتی و با
 قهر او حذیرا بر وی تابعیت کرد و خدی تاسه روز بدین منوال بود بعد از سه روز متوجه مسجد حضرت
 رسول خدا شدند و خواستند که رسول الله صلی الله علیه و آله را از قبر بیرون آرند و بر وی نماز کنند و بر
 علیه السلام چو بی که بد سر وی آمین بود بر دست گرفته بر سر قبر پیغمبر صلعم باستاد و سوگند یاد کرد که

نکند از مکه پیغمبر را از قبر بیرون آرید تا آنکه گشته شوم با شما را بقبل رسانم و معاویه بانی بگفت که تر که این مخالفه
 کرد از پیغمبر صلی الله علیه و آله شنیده ام که روزی که برادر من علی بن ابی طالب علیه السلام تشریح بر سر بست بانه و چون
 بدین صفت بدست وی باشد اگر مردم از مشرق تا مغرب بر وجهه گشته غالب نشوند بادن او مدتی و جمله
 بقبل رسانند چون این حکایت از معاویه شنیدند تر که بمعنی کردند و جمله بیايدند و در مسجد رسول خدا نشینند
 و علی بن ابی طالب علیه السلام با اصحاب کبار و مؤمنان دین وارد جمعی کثیر از بنی هاشم با حضرت بود
 از یک جانب بنشینند و گفتگو دراز کشید و علی علیه السلام بر ایشان چها گرفت و ایامتها کرد که پیغمبر
 خود را بگذر آشتید بر این قبیل و گفتن و تجزیه و تفسیر وی حاضر نشدند و بروی نماز کردند و متوجه بقیفه شدند
 و در امری که حکم الهی و فرمان حضرت رسالت پناهی من متعلق بود منازعت کردید و بشورت چند نفر
 خایفه از برای رسول تعین نمودید و درین حال عثمان بن عفان با بنی امیه و عبدالرحمان عوف با بنی نضر
 بیايدند و عمر و ابوعبیده برخاستند و گفتند ای بنی امیه و ای بنی نضر بیايد و بیعت کنید با بنی کبریا
 بیايدند و بیعت کردند و ایشان جمعی بودند که عداوت ایشان با علی بن ابی طالب علیه السلام در حال حیات
 رسول خدا صلی الله علیه و آله مشهور تمام دهنست و عمر و جمعی کثیر بیايد و در برابر حضرت امیر علیه السلام
 و بنی هاشم بایستاد و گفت بیايد و بیعت کنید با بنی کبریا که اکثر مردان بیعت کردند و پیغمبر برخاست
 و دست بر قبضه شمشیر زد و گفت ای کجک یا بن خطاب علی بن ابیطالب علیه السلام را که برادر من است
 و عبدالعباس و رسائی بنی هاشم و خواص اصحاب رسول خدا را به بیعت و بیعتی که از آن
 ولایت می کنی ترا بن امر چو نسبت با آنکه خویشان رسول حاضرند و جمیع شرایط امانت و خلافت
 در ایشان موجود است و زبیر قصدان کرد که شمشیر خود را بر سر عمر و عمر فریاد برآورد که علیکم السلام
 فاکفونی شیره و سلم این سالم از عقب زبیر درآمد و دست بر زد و شمشیر از دست بر بست و گفت
 و بنی هاشم دست بر قبضه شمشیر کشید و بیکبار برخاستند امیر المؤمنین ایشان را شمع کرد تا هر چه بایستاد گفت که حکم الهی
 نیست که شما شمشیر از خلاف بیرون آرید و ما را بغیر از صبر چاره نیست چون امیر المؤمنین فرمود که منافق من بعضی
 باختیار و بعضی بظهور و جبار بیعت کردند و روی بانی کبر و عمر و خلافتی نکرد و گفت ای یاران از آنکه گفت پیغمبر خود کرد
 و حکم الهی را معطل نگه داشتید و من بدین کار سزاوارترم از آنکه من بر رسول اولیترم از خودم و در حق من
 وصی و وزیر وی ام و موضع ترویج و کتاب خدا و سنت رسول خدا را بر مردم از حبس شایسته و از جمع
 و افضح و اعلم و اتقی و این کلامی است از خدای تبارک و تعالی که بر رسول شرم بداد بدو حق من من کرد که بر عمر
 خاست و گفت یا علی اگر ما همه را گشته بیايدند متابعت تو کنیم و دست از نوایز ما بریم تا تو بیعت کنی

اول ابوالهشیم تهبان و سهیل بن حنیف و عثمان بن حنیف و خزیمه بن ثابت و ابی بن کعب و ابوالفضلاری
 رضی الله عنهم امیر المؤمنین علیه السلام گفت بخدا اگر چنین کشید شمشیر پاکشیده شود و جمله کشتن نکند
 و بی شمشیر شما اتفاق نکند و چون چنین شود مرا غنیمت مراعی باید کرد و رسول خدا را خبر داده است که با چنان
 ترا بصیر فرموده و خبر داده است مرا که است تو بعد از تو غدر کشند و عهد ترا بشکنند ای علی تو از من بهتر که باید
 از موسی و جاکیه بنی اسرائیل مارون را بکشد و کوسا را بکشد و کوسا را بکشد و کوسا را بکشد و کوسا را بکشد
 کشند گفتیم یا رسول الله مرا چه فرمائی حکم گفت صبر کن و با ایشان جهاد کن و گریه شمشیر پاکشیده شود و
 بخروج احمی المیت و بخروج المیت من احمی بر طرف شود و سلام نماید و شود زنها که خود را نگاهداری و در خانه
 حیر فرارگیری که امر الهی چنین است تا آن زمان که مظلوم من رسی چون رسول خدا من مونی نباشتن و دین و
 مشغول شدم چون از آن ببرد ختم میانه است این مخالفت دیدم بر جمیع ایشان حجت گرفتم مگر برین که از خود
 تا سه فوت بر چهار و هفت حجت با گرفتم تا ایشان را بر من حجتی نبود شما نیز بر وید و آنچه از رسول خدا
 شنیده اید با او بگرد و اتباع او گوید ایشان بر فتنه و گرد و منبر رسول خدا آورده اند و آن روز آید بود ابو بکر
 بر منبر شد این روز و ده کس از اصحاب کبار که شب و روز این و جلیس سید محمد و حیدر گرا بود و منبر سکی
 فضل فرمودند از فضایل امیر المؤمنین علیه السلام یاد کردند و ابو بکر را مدح و ستایش ملامت کردند و از خدا
 نیز ستایشند ابو بکر چون چهره های ایشان شنیدند فرمودند و هیچ جوابی نگفت بغیر این که بگویم بخت بخیر کم
 ایلوئی ایلوئی یعنی مراد الی شما گرد آمدند و من از شما بهتر شدم مرا قاتل کشید عروضا
 حکایت از ابی بکر شنید گفت انزل علیها بالک یعنی فرود آیی از منبر ای احمق خراش میس چون آب
 میانه اری پس آب بگرارد و شسته بخانه پیش بر دتا سه روز دیگر بیزدن نیاید روز چهارم خالد بن ولید
 با سه هزار کس در رسید و سالم مولی حقیقه با سه هزار کس دیگر در رسید و محمد بن می آمدند از منافقان
 عرب آنکه دلها بی ایشان از اتفاق امیر المؤمنین علیه السلام ملو بود جمله از خویش و اطهار اسلام بودند
 تا آنکه شکر عظیم جمع کردند و شمشیر پاکشیده و عمر در پیش افتاده متوجه مسجد رسول صلی الله علیه و آله
 شدند و امیر المؤمنین علیه السلام با خواص اصحاب در مسجد رسول صلی الله علیه و آله نشستند و در غم
 و اندوه با صحابه علی علیه السلام اگر کسی از شما امروز سخن گوید پس او را بر دارم و شمشیر پاکشیده
 شود و خالد بن سعید العاص رحمه الله علیه بر پایی خاست و گفت بخیر و خجاک
 بگشاید ما را از شمشیرهای خود می ترسانی باین شکر مطافی که جمع کرده شهید
 میدهی بخدای گمشده های ما از شمشیرهای شما ترست اگر چه بعد و اندکیم ولی از شما بیشتریم از آنکه

حجت خدا علی ابن ابیطالب است اگر نه آنست که طاعت خدا بر او واجب است شمشیر کشیدیم و با شما جهاد میکردیم و بعد خود
 آشکارا می ساختیم و رضایت مولای خود را میرا می نمودن علی علیه السلام گفت نبشین با خالده مقام تو معروف و سعی تو مشکور
 و نبشست سلمان فارسی بر پای ریخت و گفت آنقدر که بخند که باین دو کوش خود شنیدم از رسول خدا و از این
 باشد هر دو کوش من کر که با و گفت بنی اخی و ابن عمری جالس فی مسجدی مع نفرین اصحاب یکسبه جماعه من کلاب الهذ
 یعنی من فصلی اسد علیه و آله فرمود که وقتی باشد که بر آورم و ابن عمر نشسته باشد در مسجد من با جمعی اندک از یاران خود نگاه
 جمعی از سگان جهنم بروی در آیند و قصد قتل وی و یاران وی کنند من هیچ شک ندارم که سگان اهل جهنم نمایند عمر خطاب
 شمشیر کشیده از جای خود جهنم و قصد قتل سلمان کرد و میرا می نمودن از جای خود حبست و کریان عمر را گرفته و برایش خود
 کشیده پس از آنست چنانچه شمشیر از دستش در افتاد و دستار از سرش بهرید و در میان مردم خجل شد و بگویم که جمعی از
 اصحاب ریختند و عمر را نشاندند میرا می نمودن گفت یارب فحاک کجسته لولا کتاب من الله ما سبق و عهد من
 رسول الله لقد تم لوائت ابن اصفهنا ناصر او قتل عددا آنکه میرا می نمودن علیه السلام ریخت با یاران خویش و گفت حجت خدا
 بر شما آنکه عمر را بشکری حساب و در دنیا می کشند و یکبار از آن مرد می که خلافت ابی بکر را می کرد و می طلبید و قهر او جبر است
 میکرد او هر کجا جمعی در خانه های خود نهان بودند ایشان را بیرون آورده بیعت می نمود و بعضی را بقتل می رساندند
 و خبری غوغای خلافت و منافقان و در میان ایشان بود تا آخر بطلب میرا می نمودن علیه السلام رفته نصیحه حضرت سیده اسما
 علیها و آله و سلم کرد و عمر خطاب و ایزد و آزار رسیده آنها بر کمرش طاعت و مخالفت سید عباد و با و میرا می نمودن
 بنی حروف با ایشان و پسین سید بر چکری نشسته نیست و مالک نوزده باره بر کمرش از قبیل خود ایشان بیعت نکرد
 تا آنکه خالد بن ولید را فرستادند و آن مومن را در میان نماز باره هزار مومن بقتل رسانیدند و اموال ایشان را غارت
 نمودند و زنان و فرزندان ایشان را با سیری بردند ای ابراهیم پس چگونه جماع خواص امت شده باشند
 بتبرع و باز کردید از بنی امیه و فاسق و فاسد و با خدا و رسول این دلیری نکنید ای ابراهیم اگر اجماع را اعتبار
 بود در خلافت ابی بکر اجماع معتقد شده باشد پس چرا بنید و باقی بنی امیه که سفندان و کافران دین اعیان اند
 امام نباشد چرا که آنقدر از مردمان که با ایشان بیعت کردند و منافعت نمودند صد برابر آنان بودند که با ابی
 و عمر بیعت نمودند پس باین تقدیر معاویه و یزید و باقی بنی امیه امام باشند و هیچکس را شک نبود
 در کفر انگیزی که امامش آنان باشند که سر فرزند رسول خدا علی علیه و آله و سلم بریده و ولایت
 او را بر سرشته باشند با سیری برده باشند و مدت مدید سبب اهل البیت رسول الله کرده باشند
 ای ابراهیم بدان که اجماع معتقد نشده در میان اهل اسلام کرد و قتل عثمان که از خواص و عام است
 چنانچه از اهل اسلام کتابها نوشته و مردم را تحریک و تحریک نمودند و قتل و محاربه و سرکشی و کفر و کلام

و وزیر اقبال رسانید باقی وجوه و مدت چند لیسان بر پای میسخت چون سک مرده در کوه پای میسخت می
و گروه گروه از مسلمانان میرسدند و لکد بر روی او میروند و از ظلم و بی شکایت می گردانند ای ای
انگس که حکیم الهی خلیفه بود و مخصوص آبی حضرت رسالت پناهی در حق او بشمارا و را خلیفه الله و خلیفه رسول
میکویند و باز خود هیچ کتب اعتقادیه خود می نویسند که خدا و رسول تعیین خلیفه کردند و خلیفه کرد و عمر خطاب
ابی بکر را بر عمر شما و انکال مبشر می آبی بکر را خلیفه الله و خلیفه رسول میگویند و می نویسند پس بایستی که
او را خلیفه عمر بگفتند و می نوشتند ای ابراهیم با آنکه عمر خطاب و خالد و ولید و جمعی از منافقان بنی امیه
با علی ابن ابی طالب عداوت فطری بوده باشد و اینها را کرده باشند و چنین هزار خلق را از نظر حق
دور افکنده با سفلی السافلین فرستاده ای ابراهیم ای امی در دین پیغمبر خود این فساد کردند و باطلت پیغمبر
این ظلم روا داشته اند آیا را بود که برای نشی نفر خود کاهی حدیث عباد را خلیفه و والی کردند و باز
معزولی کنند و ابوبکر را بنشینند و کاهی عثمان را خلیفه سازند و باز بحال سگانش بقتل رسانند و آن
موافق اغراض ایشان باشد چنان کنند ای ابراهیم بدانکه این دو گروه که ضدیت و مخالفت و محاربت
و عداوت ایشان نسبت بیکدیگر جمیع امت ثابت است و انبیا و اول شیعه علی ابن ابی طالب را و امام
و امام حسن و حضرت سیده النساء علیهم السلام و سلمان فارسی و عباس و عبد الله عباس و عبید بن جراح
و ابوزر غفاری و مقداد بن اسود و الکندی و عمار بن ابی سرح و عثمان بن مطعون و محمد بن ابی بکر و خلیفه ایما
و ابی بن کعب و مالک بن سعید الحارثی و جابر بن عبد الله الانصاری و ابی ایوب الانصاری و ابی جراح
الانصاری و سعید بن عباد و انصاری و قیس بن سعد انصاری و ابی البیاض و ابی الهیثم و بنی تار و مالک
البحری و فضیل بن عباس و ابی الاصلح و جعفر طیار و ابی سعید الخدری و سلمان بن عمرو و سهیل بن جفیع و عدی
بن عامر طامی و اینها آنسانند که از اول اسلام تا آخر عمر رسول خدا خدمت و ملازمت آنحضرت بودند و در خلوات و غیر
خلوات با او سر می بردند و بر طریق رسول خدا و عبادت آنحضرت و اعمال و افعال و احوال او بهتر از دیگرین اطلاع
و شنید و پیغمبر حق هر یک از ایشان احادیث فرموده بعضی از اهل امت خود خوانده و بعضی با گفته که بوسی
در میان دو چشم منند و در باب هر یک از ایشان منقبت با فرموده و اما آنکه اهل بیت و خدای تعالی
بر طهارت و عصمت ایشان گواهی داده و همچنین خدای حجت ایشان را بر مردمان فرض کرده که قتل اسلام
علیه اجمعین الا المودة فی القربی و حکم الهی قول ایشان صادق و کلام ایشان نصیر و طمطم است ای
ای ابراهیم آنچه گویند از طریق رسول الله و عبادت آنحضرت از فرایض و نوافل و اخبار و احکام قول ایشان عمل
نمودن اولی و آری و اعتبار این نزد خدای تعالی و رسول میسر نیست با آنکه قصدین کردن و اعتبار نمودن قول ابی بکر و عمر و عثمان

و عایشه و حفصه و انس بن مالک و سعد و سعید و ابو سعید و جراح و عمر عاص و ابو بکر و برادرین غار بنو خالد
 بن و بنو و سلم مولای ابی حذیفه و سعد بن ابی وقاص و طحین بن عبد شمس بن عامر کرزیه و معاویه و یزید و عمر
 و عبید بن جری و مروان بن حکم و باقی تبعی امیه که نامان شما اند آیا بروی نمودن باین طایفه ادلی است
 یا آن گروه که در اول فکر کرده شد و اعتماد بر قول این طایفه بیشتر است یا آنکه اسامی شان و اول
 ذکر کردیم ای ابراهیم چون مخالفت این دو طایفه بر جمیع است طایفه و از روز وفات رسول خدا الی امین
 بدان این دو طایفه قصد قتل و قبیح یکدیگر کردند و در اعمال و افعال و عبادات و اعتقادات مخالفت این دو
 طایفه ثابت است این زبان بگوئی که این دو طایفه کدام بر حق بودند و کدام باطل ابراهیم مانند چهار که کرد
 آب و خطاب افاده باشد متحیر و بریشان نه قوت سکوت و نه طاقت جواب و نه دشت مارون بر آشفست
 و گفت ای ابراهیم چرا جواب نمی گویی طایفه که تو نامی و زبردین رسول الله بودند و ای امروز تو خود را اعلم و اصل
 علماء اسلام مبدائی کنیزی را الزام خوانی داد با چندین بیاد و اصل فضل که با تو منفق اند و همه خبر ابراهیم کفطر
 مانده بود چرا که اگر می گفت طریق اهل البیت رسول الله و معصومان و خاندان و صحاب کبار باطل است کفر و
 ناست می شد و مخالفت قرینه و حدیث می بایست کردن و بیم آن نیز بود که خطاب و سی و در مجلس مارون
 در زیر لکه ها که گفتند اگر می گفت که طریقی ای بکر و عمر و عثمان و اتباع ایشان باطل است یعنی اعتقاد اهل
 مذہب خود میکرد و بیم گشته شدن نیز بود مارون چون ابراهیم را بدان حال مشاهده نمود روی بجنبه کرد و
 گفت ای جنبه ابن علم از کجا حاصل کردی گفت حاصل کردم بنو فقیه خدا و بسی وجه نفس خود را در گفت
 ای جنبه استخوان و تو در علم علوم که بود جنبه گفت بر خلیفه زمان پوشیده ماند که چون من بسن پنج سالگی رسیدم
 فواجه من مرا بحرم محترم حضرت امام ناطق جعفر بن محمد صادق علیه السلام فرستاد که در خدمت و ملازمت
 بنده کان این جنبه علیه باستم و مشراط عبادت و قوام طهارت بیا موزم چون مدتی در آن حرم مخرم بخدمت گذارتم
 نمودم در طریق طهارت و تقوی و نماز و روزه اطلاع یافتم و بدان موطعت می نمودم تا آنکه مدت هفت سال
 از عمر من بگذشت بکر و حضرت امام علیه السلام بجرم محترم در آمده آب وضو طلب کرد اتفاقا آنکس که این خدمت
 برد مخصوص بود حاضر نمود من و لیری پیونده فی الحال دیدم و آنطرف آب بروشتم و بخدمت بجهت برد
 چشم مبارک آنحضرت بر روی من افتاد از من سوال کرد که تو چه کسی گفتی که من ملازم فلانم و مدتی شده که درین جرم محرم
 طریقه خدمت بخدمت پیوسته ام این من فرمود که ناز نسکنداری گفتی علی یا مولای من گفت طریق طهارت و وضو
 سیدانی لفتم علی و از هر چه که سوال نمود جواب موافق بفرموده میدادم آنحضرت را شکفت تمام روی داده
 متوجه ماند که بکینت حال مرا ملازمان عیبه علیه بخش نمود و کیفیت را بفرموده ساینند و در ساعت کس

تقریر

بالباران
بالحسن

فرستاد و خواهر که اینجا حاضر است طلبید گفت این کثر که تو بسیار عاقل هستی و زیرک هستی و از این بفروش غلام
من گفت یا بن رسول الله هزار جان من فدای تو باد کثر که در ملازمت تو باشد و من نیز یکی از بندگان کین و جاکران
کمترین تو ام از آن روزی که خدمت خاص آنحضرت بر من مقرر شده و چون اثر شد بر من طاهر شد به حضرت
مراقبت نمودی و کاهی نسبت آنحضرت دلیری نمیتوانستم نمود و حدیث اولاد و حجاب او که هر یک بخش فصاحت و غلبه
شده و آسمان علوم و فضایل با من بود و مطالعه علوم می نمودم و خداوند که بکثرت توجه آنحضرت مراقبت مطالعه حاصل شد و اکثر
از کتب تفسیر و احادیث مطالعه کردم و اکثر مسائل مشککه که علماء اسلام در تحقیق آن عاجز بودند و حقیقت آنرا از آن
معلوم می نمودم و قناعت اجتهاد و اتمام کردم که امروز در مجلس طایفه زبان حقیقت مذہب خود را برزاقی و عجایب
ثابت کردم و منقطع نشدم از رون گفتاری حسنی و حسینی از حضرت امام جعفر صادق علیه السلام در روایت است
گفت شنیدم که الاندما که الایضار و هوید لک الایضار و هوها للذلیف یا ابراهیم گفت ای حسنی
چون رویت برانست که مستحیل است پس چرا موسی علیه السلام که منبر او و الواعظ بود استقامت طلب رویت نمود
گفت مرتب ارفی انظر الیک ای حسنی این طلب محال از روی چهل بود یا از روی سیه و او آن هر دو محل
مذہب حسنی گفت ای ابراهیم طلب رویت موسی نه از روی چهل بود و نه از روی سیه بود بلکه موسی علیه السلام
در طلب رویت مجبور و مضبور بود و جهت آنکه در جایی که بطور میرفت بناجات مفاد کس از بنی اسرائیل اختیار کرده
با خود بر و چون آن قرآن مجید برین ماطن است که و اختار موسی صلی الله علیه و آله و سلم که چون موسی بن عیسی را خود
بر و یا موسی که شنید از تو استعدای کنیم که دعا کنی و از حضرت اعدای سکت نمایی که سخن خود را بگویش و رساند و محلی
که تو با خدا مناجات میکنی موسی علیه السلام بنا بر تکلیف قوم و الناس ایشان سکت نمود که حضرت پروردگار کلام
نمود و اسمع آنجا محبت رساند حضرت و حسب الطما یا اجابت نمود چون موسی علیه السلام از مناجات فارغ شد
با ایشان گفت که هلم کلام الله بما تکلم یعنی شنیدید کلام پروردگار خود را ایشان گفتند که یا شنیدیم
کلامی را اما نمیدانیم که کلام الله تعالی بود یا کلام شیطان یا با ورنه از عزم و قبول نمیکشیم تا آنکه نه بنیم الله تعالی را آشکارا
چنانکه خدا تعالی در قرآن مجید می فرماید که فقالوا لئن لم نر آیه من الله فاعوذ بالله من العترة
یظلمهم یعنی گفتند قوم موسی که ایمان نمی آوریم تا بنیم خدا را آشکارا پس ما عترة گفت و ایشان را بخت
بظلم کردی یعنی طلب رویت نمودی پس موسی علیه السلام گفت چنانکه قرآن بدان ماطن است که الله یظلمکم
فعل المستغفرا یعنی خداوند اما پاک است یعنی با نجه سفیهان پاکیزه یعنی طلب و پیا پس ای ابراهیم اگر قوم موسی
طلب رویت مصیبه بود و موسی و رویت ممکن بودی الله تعالی ایشان را بصاعقه هلاک کردی و اگر موسی و
رویت با ایشان شریب بودی الله تعالی و رویت داشتی یا بر عزم خود طلب رویت کرده بودی پس ایستی که موسی نیز مصیبه

ملاک شدی ابراهیم گفت احی سینیه بعد از آنکه موسی طلب رویت برخواست قوم خود کرد و بعد از سوختن ملاک شدن
 قوم خود چرا گفت که ثبت الیک حسنه گفت ای ابراهیم موسی سوال پیش از دستوری کرد و اولی آن بود
 که دستوری خواستی و بعد از آن سوال کردی و آن عدم دستوری نه کبر و نه صغیر و از آنجا که دوست و نیکو
 است جهت ترک ادب استحقاق گفتند چرا که ایشان معصومان و برگزیدگان اند ابراهیم میان من و تو بحث رویت
 من مبتدل بودم بعد از رویت ثبت الیک و بحث رویت دلیل من است و شاید بعد از علم من ای ابراهیم بلکه
 خدا متعالی موسی علیه السلام گفت این ثنائی یعنی مرا سرگز نه منی در دنیا نه در عقبی چرا که من از برای نفی ابدیت کلامی که با تو
 با وجود تقرب نبوت و اولوالعزم و مکالمات متواتر و دین پس غیری و کلام چگونه تواند دین ای ابراهیم بلکه
 رویت مشروط است به شرط اول مکالمات خاصه بصیرت دوم صحت رویت مرئی سوم عدم حجاب و امر و نهی
 شرایط حاصل است اگر دیدنی بودی با سستی که در دنیا مرئی شدی و چون مرئی نمی شود دلیل است بر آنکه رویت او
 محال است و نیز اگر رویت احدی را جایز بودی جسم بودی یا جوهر یا عرض و محال است که او جسم و جوهر و عرض باشد جهت
 این شرایط حادث و اود هم است و ای ابراهیم بلکه لازم است که هر چیزی که مرئی شود او را با کیفیتش توان دید و ذات الکیف
 محدث باشد و نیز هر چه او را بنده باید که در برابر بنده باشد و هر چیزی که باشد در مکان و جهت باشد و اجل وجود و
 وجهیت نیست پس دینی می محال بود ابراهیم گفت احی سینیه چگونه در آنست و جوهه یومئذ ناظره ای بی بها ناظره
 حسنه گفت ای ابراهیم بلکه این است از سؤالات الی بها ناظره یعنی الی نعمه بها ناظره یعنی نعمت
 و رحمت او نگزیده باشد بلکه مضامین و صفات و مثل این در قرآن بسیار است بلکه نظر کردن این همه باشد جهت
 و این بر خدا متعالی و نیست زیرا که جسم و جسمانی نیست و دیگر اینکه هر کجا نظر باشد رویت که دیدار است لازم باشد خاک
 گوید نظرت الی البلال و لم راه یعنی ماه نظر کردم ندیدم و اگر نظر معنی رویت بودی سخن متناقض بودی ابراهیم گفت
 احی سینیه چگونه معنی این است که من کان بدی جواب القادر تر است حسنه گفت بلکه لقا و دیدنی بود در مقابله متعریف
 شما که خصم دیدن در مقابله بر خدا متعالی و نیست و دیگر اینکه لقا اگر معنی دیدار بودی خدا متعالی و در مقابله معنی افتادن است
 کرده است فاعقبهم نفاقا فی قلوبهم الی نفاقا یعنی نفاق در دلهای ایشان خواهد بود و نفاق نفاق است
 با نفاق جمیع مذاهب منافقان بود و در خدا متعالی نخواهد بود پس معلوم شد که سر کجا در قرآن ذکر نفاق است مراد از آن دیدار
 اگر نسبت به من است ثواب خدا و رحمت و سستی و اگر در حق کافران و منافقان است مراد از آن چشم خدا و عذاب است
 خدا که می فرستد و ان کثیرا من الناس یلقوا بهم کافرا و در بین آیت بمعنی رحمت و ان آیت شامه آن است که فاما الذین
 کفروا و کذبوا یا ابناءنا و لقاوا الاخر فاولئک و العذاب علیهم و مراد از آنجا که لقا و اخرت غرض ثواب آخرت است ای ابراهیم
 اگر رویت در دنیا ممکن بودی در آخرت ممکن بودی خدا متعالی و در باب معنی قوم کسی که کنانی فی الدنیا یعنی در دنیا و کنانی

و آخرت بین برادران نفی مکلف است یعنی را نه منی و توانی دیدن چون حسنه شی بدینجا رسیده بارون و را
منقطع کرده گفته ای حسنه مولای تو جعفر بن الصادق علیه السلام بجه دلیل مردمان را از شیعه خود ترغیب کرد
بمنع کردن و امر نمود با آن حسنه گفت بنابر کلام بعضی ملک علام که مری باید بداند استماع بیهوش فاقه هوش
اجور هوش در هیئت یعنی آنچه متعه حسنه شما چیزی بر زمان بدید مصر را می نشان بار جلیقه زمان واضح باشد که
جمیع هنران و فقها متفق اند که مراد از نکاح متعه است ابراهیم گفت که این آیت منسوخ است و بیان اهل سنت است
خلافت و بعضی نمی ند که در باب اسلام در قی حلال بود و بعد از آن حرام شد و بعضی که می ند که در دفع مکر حرام شد حسنه
که ای ابراهیم نکته سبکویی از کمال نصیحت است چه که علماء شما و دنیا با خبر مختلف مضطرب روایت کرده اند متعلق
و الحقی که ناقص بعضی بدان ای ابراهیم که در قرآن هر آیتی که منسوخ شده ناسخی دارد و اگر کسی از شما سوال کند که
کدام منسوخ است که نام است چه بگوید ای ابراهیم عاجز شده گفت که منع عمر مار است که اگر آیت منسوخ نبود و در وقت
از آن منع نکرد و عمر منع نکرد و حسنه گفت ای ابراهیم دلیل روشن و برهان مبین است جلالت متعه و عدم نسخ او منع
است چرا که اگر منع من عند رسول الله صلی الله علیه و آله و سلم منسوخ و حرام می شود البتة روشنی که عمر از آن منع کرد می نماند
آیت یا بدین حدیث می شد و آنرا سند نیست و می گفت که خدا و محمد صلی الله علیه و آله و سلم منسوخ فرموده یا رسول بدین حدیث منع کرده
و گفتی که متع انکانتا مملکتین علی محمد رسول الله ما جرمها و اعاقب علیها متعه الحج و متعه النساء این منع عمر بیان
شاید است بر آنکه متعه از جانب خدا و رسول خدا منع نبوده بلکه ما موریم کردن آن چرا که از جانب خدا و رسول ما منع
بودیم کردن آن زیرا که درش حکمی واقع نشده و هیچیک نقل کرده بلکه در کوشش و ذاب عظیم مرتب است و آنچه از احادیث
در طریق اهل البیت علیهم السلام واقع شده بی نهایت از انجمله آنست که حضرت امیر المؤمنین علیه السلام فرموده که کولان عمر
نبی عن المتعه ما ذنی الا لا شقی و الا لا شقی نیز خوانده اند ای ابراهیم آنچه از احادیث و اخبار در طریق شما واقع است
و اصحاب حدیث شما نقل کرده اند بیان کنیم روایت کنند از عمر بن حصین که گفت انزلت المتعه فی کتاب الله و قلنا
مع البنی صلی الله علیه و آله و سلم بنزل قرآن مجید ما لم یینه البنی عند حیثات یعنی آیت متعه نازل شد در کتاب خدا
و ما کردیم با نبی آن کار را و هیچ چیز از قرآن نازل نشد و حرمت آن و بمعنی صلی الله علیه و آله منع نکرد ما را از آن
تا آنکه از دنیا رفت و بخین روایت کند عبد الله بن مسعود و بدین عبارت که قال کننا نقرأ مع رسول الله و لیس معنا
نساء قلنا الاستحضر لتسار فنهنا عن ذلک و خص لنا ان تکمل الذی بالکتاب الی اجل ثم فاعجب بعد کما
ایما الذین امنوا لا تحموا الحیثما احل الله لکم یعنی عید سعود روایت کرده اند عمر می کردیم ما را رسول خدا و آن
بنو ذبا با پس گفتیم یا رسول الله یا حاضر کنیم زمان خود را رسول خدا نمی کرد و وضع فرموده ما را حاضر کردن نمانش

پس خود

نسخه در متعه که در زمان رسول خدا و بعد از آن در زمان ائمه اطهار علیهم السلام منع شده است
نسخه از آنرا در بیان عقوبت بدین بیان که متعه از کتاب الله و قرآن مجید منع شده است
نسخه از آنرا در بیان عقوبت بدین بیان که متعه از کتاب الله و قرآن مجید منع شده است

ثبات کردن فتوای

پس خود خصم داد و مار که عقد نکاح منع کنیم زنان را بجای آنکه وقت معین پس عبد بهر مسو و این آیت خواند که آنها کی ایما آوردند
حرام گردانید طیبات و کذب شما حلال کرد و اندیشه این روایت است از ابن عمر بن روایت که سئل عن عبد
ابن عمر صل من اهل الشام عن سقنه لیساق قال هی حلال فقال ان اباک قد عنی عنها فقالت ان عمر را بیت ان کان
ابا قد عنی عنها و ضعیفها رسول الله ﷺ ثم کالتة و منع قول ابی مضمون انک شخصی از اهل شام پرسید از عبد به
بن عمر از سقنه زنان که حلال است یا حرام عبد الله عمر گفت که حلال است آن شخص گفت که پدر تو بهی کرد و منع فرمود
از ان عبد الله عمر گفت که اگر پدر من بهی کرد و خدا و رسول خدا امر کرد و بگردن آن حاشا که ما ترک کنیم آنرا و
متابعیت پدر کنیم بدان ای ابراهیم که اصل در جمیع اشیا اباحت است تا وارد شود منعی و بر او منع محتاج است بدلیل
و هر جا که دلیل نیست منع نیست اگر کسی که مانع عمر است چنانکه مذکور شد میگویم که از دو حال بیرون نیست یکی آنکه
مسئله منع او یا دلیل باشد یا اجتهاد و اگر دلیل باشد مسلم اما این ظاهر است که هیچ دلیلی نیست نه شرعی نه عقلی که
منع او باشد و اگر منع او از روی اجتهاد باشد لایسالم از برای آنکه اجتهاد در حق الله و رسالت و احکام الهی
باطل بود و دلیل دیگر قول ابراهیم بن علی علیه السلام و قول قنوی در دین حجت است از جهت عصمتش و اجماع اهل بیت
و عبد الله عباس و عبد الله مسعود و سعید بن جبر و جابر بن عبد الله و دلیل واضح است بر حلیت منع دیگر بدان ای ابراهیم
که روایت کنانی راجع از فقهای تابعین است از صفوان بن معلی از پدرش که او گفت که سبب آن بود که عمر از سقنه
منع کرد و از ان بهی بود و سقنه عمر بن جریب زنی باشد که عمر از او پرسید که در حالتی که منع کردی که حاضر بود و در
که کردی گفت که ما در و داد او عمر گفت اینها احشای ان مکون ذلک فرغ لا ابی و بعضی منع اند که در ان
منع میگویم که می ترسم که آن سقنه ای باشد و همین سخن که مذکور شد مستند منع خود است و در همان روز منع کرد و روایت
و دیگر آنست که عمر خطاب بنجا خواهرش رفت دید که غسل میکنید گفت شوهر نداری و ایام حیض تو نیست غسل چرا
میکنی گفتند که در سقنه حاضر نموده امر کرد که دیگر سقنه مشغول باشد ای ابراهیم خبر و آنکه کسی ترسد که در عقیده
از عقود و شرعیه و احکام ملت اذخا مساوی شود اگر جایز باشد محرم آن عقد و بهی نمودن از ان و جایز باشد محرم
عقد و بهی نمودن از ان و جایز آن باشد محرم آن و بطلان جمیع عقود و شرعیه ان از برای آنکه ممکن است که در جمیع
ابو هر عصبه و احکام ملت اذخا مساوی شود ای ابراهیم اگر کسی بموجب قول خدا و رسول خدا افتد عمر نابد و اثر نابد
و انیه تا انرا برافضی کند و تفسیر کسی کشید و بقتلش رسانید بهی عناه و تعصب و که ای دیگر بدان ای ابراهیم که در
نقل صحیح و اذخا شده که روزی عبد الله عباس متوجه بود بجای چون پدر مسجد حرام سعید ملازمان با وی گفتند که سعید
ز بهی بجای از ای عباس و کسی حاضر است و در انوقت عبد الله میریزد عطالت کردی و عبد الله عباس آخر عمر کفون شده بود
فرمود ان شوهر شد چون منم زبیر بودی و انما مقام تعرض گفت جائزنا علی اعمی الله قلیه و انما الحظیفه

حضرت رسول خدا رسول خدا صلعم فاطمه علیها السلام را گفت خدا می داند که پدر تو در زیر فلک جز از فک ملک نماند و آنروز
 فک را به سبب آنکه فک را بوی شکم کرد و سیال در زبان حیات رسول الله صلعم عالم حضرت فاطمه را در آنجا بود و
 فک را با حضرت می رسید و بعضی گویند پنج سال و بعد از رسول صلعم ابی بکر فک را از حضرت بستند چون حضرت دعوی کرد
 که فک حق منست ابو بکر آنرا زد و در این میان حضرت امیر المومنین و امام حسن و امام حسین علیهم السلام و امامین و فقیران
 و ائمه که پیغمبر خدا فک را با حضرت فاطمه بخشیده و حضرت امیر المومنین حب التماس حضرت فاطمه رفت و گواهی داد
 گفتند هذا ملک بجزیره نفسه فلا تحکم به ما و تری یعنی این شوهر شست جز منفعت از برای خود میکند حال آنکه این حدیث
 نزد شما ایشان نیز ثابت است که پیغمبر فرمود که علی مع الحن و الحن مع علی با وجود این گواهی و پیغمبر مذکور برفع
 آن برای خود میکند حال آنکه برفع آن کافر زندقه از برای خود کرد که حدیث سخن معاشرا را بسیار وضع کردند و این
 این ظلم صریح با بیست رسول خود نمود و گواهی امامین نشینند که حکم شکم گواهی زنی در آنجا از رسول مانده بود و از ایشان
 و از این قصص کردند و فک را استرنا نمودند و گفتند که فک ملک رسول الله بود و در قصص حضرت فاطمه بود و بر سبیل
 طعمه بود ای ابراهیم پیغمبر که بر سبیل طعمه بود باشد چنانکه ایشان گفتند کسی که دعوی اسلام کند چگونه جایز بود که چیزی که
 رسول صلی الله علیه و آله در حال حیات بر سبیل طعمه بخورد و خود داده باشد بعد از وفات آنکس از او بگیرد
 و اینکه ابی بکر نقل کرده که فاطمه این را میراث نباشد هیچکس دیگر از اصحاب از رسول خدا صلی الله علیه و آله این
 حدیث نشنیده و روایت نکرده الا ابی بکر و دخترش عایشه و رسول الله صلی الله علیه و آله هیچکس از عرب
 و با هیچ یک از اهل البیت و صحابه نگفته بود که در اهل البیت من از من میراث نبرند ای ابراهیم اگر ابی بکر
 کاذب و غادر و ظالم بودی با پستی که اهل البیت و جمیع صحابه بر این اطلاع داشتند و پیغمبر صلی الله علیه و آله
 با ایشان اظهار فرمودی که هر چه از من بماند صدقه است تا اهل البیت او بعد از و طلب چیزی که ایشان
 حرام بودی نکردی و باین حلال و حرام تمیز کردی جهت آنکه اتفاق است که صدقه بر منی باشد و حرام است
 پس ازین سخن ابی بکر لازم می آید که رسول الله صلی الله علیه و آله کما یفنی او امری رسالت کرده باشند و امین الله
 اکملت لکم دینکم غیر واقع باشد چرا که رسول الله صلی الله علیه و آله رسالت بود بر عالمیان عموماً و بر اهل بیت و اقارب و غیر
 خود خصوصاً و مقتضای آیت و آذین عیشی قک الا قرابین مامور بود که عشار و اقارب خود را اندازد نماید پس
 اگر سخن ابی بکر راست بود ملائمت رسول الله تقصیر کرده باشد و او امری رسالت و ظلم کرده باشد با اهل البیت
 که ایشان را اعلام کرده که شرعاً جایز نیست که شما از من میراث برید و آنچه از من بماند صدقه است و بر شما حرام
 ای ابراهیم جواب بگوئی و خدا را و دار و این زندقه را بر خود روا داشته اند که برای تصحیح کلام ابی بکر
 خود تقصیر ظلم بر غیر که از من کما است لازم دارد ای ابراهیم اگر گوئی که غیرت و اهل البیت خود گفته بود که میراث نباشد و چه
 بماند صدقه است و بر شما حرام است و ایشان سخن نمی شنیدند و قبول نکردند این و اهل عصبان بگویند که نشان حال آنکه خدا

بکشت غصب قدری

که تا بیدارید عذرا که از حبس اهل بیت و بطریق کتبی و با قنای عالمیان از غنا انصاف و توانایی
از اهل بیت اندیشه خدا و رسول مملکت کینه بهشت و دوزخ اند و ساقی حوض کعبه بقول شما و غیره شما از احادیث
که شمار است می کنید پس چون شمار را جواب شافی نیست بر ثابت شد که ابی بکر حدیث در وقوع وضع کرده و کذب علی
و علی الرسول با عتقا و شما و جمیع مسلمانان کفر است و چنین ظلم او نسبت بخیر النساء صلوات الله علیها و کذب شما است
حضرت امیر المؤمنین علیه السلام و امام حسن و امام حسین علیهم السلام و بر هیچ عاقل منصف پوشیده نیست که چنین
افعال و اعمال نسبت به غیر خود و اهل البیت او کفر صریح است و ظلم صریح است ابراهیم و ابویوسف و شافعی و حنبل و حاکم
حاضر بودند هیچ یک را جواب نماند و مجال نطق نبود و بارون الرشید نیز از افعال قبیله خود فراموشه بود و دیگر مرتبه
گفتای ابراهیم در حالتی که حضرت فاطمه علیها السلام دعوی فدک کرده گفت که غیر صلح در حالت حیات فدک را بر نداشت
و ملک فرموده ابو بکر از کوه طلبید آیا بشیر بن جراح کرد یا خلاف شرع نمود ابراهیم از ترس آنکه با دشمنی گوید که موجب الزام
و فضیلت او شود زیاد و بر آن خشنه و شیخی گفت حسنه گفت ای ابراهیم حضرت سیده النساء علیها السلام صاب می بود
و ابی بکر در شیخی خنجر معاشره لایبیا بوجب حکم صاحب شرع که البقیة علی المدعی و البین علی من ادعی که حضرت فاطمه که صاب می بود و کوه
طلبید از مدعی هل بود یا ظلم کرد ای ابراهیم شیخی خدائی که جواب بگوید یا از کسی زرین بر نراند و یا بچه آتش کن ابراهیم و شافعی و حنبل
بکر خود را می بود و جمیع خلائی بر ایشان میخندیدند و از ترس بارون هیچ غنیمت نداشتند گفت رسول الله کند که بارون را بر شیخی
بحسب صورت و لطف سیرت آریسته و پیرسته و بغایت صاحب کمال بود نام وی خالد بن عیسی و در حبس اهل بیت
شهرت تمام داشت و سرگز تقیه نکردی و بر بارون نیز ظاهر بود که او بطریق اهل بیت است از آن جهت که بارون را بدو
محبت تمام بود و هر چه خواستی کردی و گفتی کسی را یاری آن نبود که با وی متعرض شود و کند که وی نزد یک حسنه نشسته بود
و در هر سله حسنه الزام ابراهیم کردی و می یک کف از دهنم و دینار جرسینه شمار کردی تخمین می نمودی و برابر ابراهیم
دیگر آن نیز خندیدی و با ایشان متحر کردی و هیچ طعنت به بارون و من و افندی و دست من فضیلت تن زود و در حفظ حسنه
کوشیدی که با کسی در مقام اندازد و شود و هر لحظه حسنه را و لاری میدادی و تحریص نمودی و محبت کردی و آن حسنه
روی به بارون و جمیع علماء بکر و گفت بدانید که در آن که حضرت علی علیه السلام در باب فدک گواهی داد و ابو بکر امتناع نمود از
فرموده ای ابی بکر اگر دو کس نزد تو آیند یکی از ایشان دعوی کند بر دیگری که فلان ملک محمد و در محسن که در قصر خدا است
ملک نیست و او بغیر من متصرف است و غاصب است ایچ در دعوی قبل از آنکه ظلم مدعی علیه نزد تو ثابت شود و معلوم کنی که
غاصب است از مدعی میستانی و مدعی تسلیم کنی ابو بکر گفت که نه امیر المؤمنین بر رسید که گواه از مدعی طلب میکنی یا از
مدعی ابو بکر گفت از مدعی طلب میکنم که رسول الله فرموده که البقیة علی المدعی علی من ادعی که امیر المؤمنین علیه السلام فرمود
که پس چرا فرزند و نوور دیده و بضعة رسول الله بخلاف قول خدا و رسول عمل کردی ابو بکر گفت چگونه یا امیر المؤمنین

ایم المؤمنین علیه السلام

ایرالمین با فرموده آنکه فاطمه علیها السلام بر علیها ذوات بیست و تصرف فذل و انکس که دعوی سخن معاشران باشد
بر اوست که اقامت بنیه نماید بر طبق خود بقیه یکدیگر منبر صلح و حال حیات خود سبیده النساء داده باشد حکم اسلام باینکه در
در شر رسول الله بود و باشد تا زمانی که مدعی حدیث اقامت بنیه عادل نماید بر طبق مدعی خود و باید که گواه کسی باشد که صدق
بر وی حرام بود و شرعاً از صدقه خصم نبیرو آن کرده بنی هاشم اند که صدقه بر ایشان حرام است و سوا بنی هاشم جمیع مسلمانان
در حدیث قدس کتاب اند و از آن حدیثی برند پس جمیع آنهاست که در صدقه شریک باشند گواهی ایشان را در باب فذل نزنند
باشد الا کرده بنی هاشم پس انکس که مدعی فذل باشد اگر گواه عاجز باشد غایت ما فی الباب برگردنی منوجه فاطمه بود
میباشد که کسی اعتقاد بر عصمت اهل بیت نداشته باشد ای بود که فاطمه عصمت محکم آنی چون نواز بود که مصوب
مرکتب کیا میشود و دعوی باطل نماید یا بکبر خجل شده بر در زیر آنگاه که توانی بر اینهم سرور زیر آنگاه که نه چوایی که توان
بود توانی گفت نه بکمر ای و صلوات خود معتزف توانی شد و یکراستی بر اینهم سخن ای بکبر باطل است و حدیثی سخن معاشران
موضع است از آنچه که مخالف نص کلام است که یوحسبک الله فی اولادکم اللان کوشش خطه الا نشین و او کسی است که
باین خطاب رسول الله است و این حکم عام است و در قرآن بسیار است از آنجا که اینها را امر است بود و است خیار
که در دنیا سلیما داد و عذر و همچنین بر قرآن است که ذکر یادگار و از خدا طلب فرزند کرد که از و آل یعقوب
میباشد و در این بصر است فیهما من لادن لادن و یثی و یثی من الیقین فی جعله رتباً پس موجب نص قرآنی است
که اینها را میراث بود و حدیثی سخن معاشران اینها را کتب قرآن میکنند و معلوم میشود که واضح این حدیث قرآن نیست
و اگر دانستی خبری روایت کردی که قرآن برکذیب و مخالف آن بودی ای بر اینهم اگر اندک خبر حدیث را چنین می
انامین بنی الانبیاء الا و شرا و انرا یکدیگر صلوات علی المسلمین باری به طریق کذب و بطلان آن منقذی میباشد
قرآن معلوم نیست اما الله تعالی جهت هدایت قاری قرآن آن کافر منقذی که واضح این حدیث است که گردیده
تا ظاهر شود بر اهل معرفت که نسب بطلان او بکوبای بدیع و کی از علمای اخبار که از تلامذه او چنین بود وید که بر اینهم
گفت ای چنین است بلکه سلیمان از او و علم و نبوت میراث گرفت نه مال و عقار و ضیاع حسنه گفت این سخن است که قبل از آنکه
و دیگر نیز گفته اند و این از قبل عقل و کثرت جهل و تعصب و غنا و ثناء است چرا که سلیمان علیه السلام در حالت حیا
و از او علم بود و منبر شده بود و نص قرآن است که داود و سلیمان اذ یحکم ان فی الحیث و انقشت فیه غم القفر
لنا حکم شایسته فیهما هاتان کلمات اینها حکماً و بلا که میراث را اطلاق بر خبری میکنند که بعد از نبوت میان و رده و منقسم
و نبوت قابل قسمت نیست مگر چنین بودی باینستی که او لا و آدم اینها جلیس است بنی بودند و چون آدم علیه السلام
بنی بود و لا و آدم میراث است اینها بوده تا انقضای عالم بنی باشند و حال آنکه در میان او لا و آدم هیچ شایسته
این نبوت میراث نباشد بلکه نبوت وحی الهی باشد و جمیع استحقاق و همچنین اگر کوئی که ذکر او را نبوت بقدری است و از آن

از سخن تو فتح نبوت و کبریا لازم می آید نفوذ با اسد بلکه معصیت و کفر او چنانست و کلام ابراهیم گفت از جهت نبوت
گفت از آن جهت که ذکر یاد و دعا گفت و آنحضرت را از آن و کانت است و عاقلان گفت که این را در میان خود
وین بین الی و یقیناً واجعله شایسته جمیعاً بدانکه اجماع اهل نفس نیست که مراد از سوالی اینجا پس این علم اند که اگر مطلقاً
نوارث نبوت بوده باشد از الله تعالی است دعا کرده باشد که وارث نبوت بن ده که تا پس از آن علم من بنی نباشند و
پس ترسم که پس از آن علم من بنی شود و میراث نبوت برسد پس مرا پسری ده که تا پس از آن علم من بنی نباشند و میراث نبوت
و من بنی دلالت کند که ذکر یا بقضای الهی راضی نبوده باشد و بر پس از آن علم حسدی کرده و این دلالت کند که ذکر یا
بلکه کفر و نفوذ با اسد من در الا اعتقاد یا خود گرفته در آخر دعا گفت که واجعله شایسته جمیعاً پس اگر مراد ذکر یاد
است مذکور نبوت بودی واجعله شایسته جمیعاً نکفتی و گفتن این بنیاده بودی شایسته جمیعاً که بسیار میراث
بود در لایل عقلی و نقلی و حدیث سخن معانی را بنیاب بر وضع الهی کبر کا و ذنب و غار و ظالم بوده باشد چرا که حدیث
بخالف قرآن است و در حدیثی که است از آن حدیث و آنهم قلیتون نازل شد پیغمبر صلی الله علیه و آله بر نبوت و گفت
ای یاران من پسندید که بعد از من اصحاب از غرض من دروغ بسیار نقل خواهند کرد و من بجهت دعا می خود احادیث
وضع خواهند نمود پس محسوب خواهند شد بدانکه میراث که از من روایت کنند و آن موافق قرآن نباشد اعتبار
در حدیثی قرآن بود اعتناء کنید و حدیث این است که فاذا جاءکم الحدیث فاضربوه علی کتاب الله فاروی
کتاب الله فخذوه و ما خالف کتاب الله فادفعوه و بگردان ای ابراهیم چون حضرت رسالت نماند از دار
باز رفتار حلت نمود استر و شمشیر و ناله و عامه و دیگر چیزها از آنحضرت مانده بود امیرالمومنین علیه السلام آنرا شایسته
شد و زره حضرت مر چون بود در حالیکه آنحضرت رحلت نمود امیرالمومنین علیه السلام آنرا از زمین بیرون آورده
که از جمله مواهب آنحضرت رسالت بود و بچگونگی و بی شایسته نگردان و این در کتب شماست و بچگونگی گفت که رسول
میراث نیست و چرا آنحضرت را متصرف میشوی پس بایستی که آنها را نیز از امیرالمومنین علیه السلام بگیرند و اگر گو
بگویند آن طلبیده علی ظلم کرد پس ایشان که تسلیم کردند و ایشان عاجز شدند حاشا که امیرالمومنین علیه السلام ظلم کرده باشد و خبری
او را شرعاً در آن تصرف نتوان کرد و بی تصرف نام آنخبر بر وی حرام باشد نفوذ با اسد بکفر نزدیک بود و اگر گویند
که رسول در حین حیات آن مخالفات را تمکیک امیرالمومنین کرده بود باطل و دروغ بود چرا که اگر چنین بودی
حدیث مجمع فیہ درین باب وارد گشته بودی که رسول در حین حیات مخالفات خود را تمکیک امیرالمومنین علیه السلام
کرده پس معلوم شد که بارت بدان حضرت منتقل شد و این کلامی است که از دست چنین سخن بدینسانه روح گفت ای ابراهیم و ای علی
پس که حاضرید چون جواب چنینه فرمود و در وضع و ابطال از منب شما نمود و شما ساکت شدید و سکوت علامت رضا است پس چرا
و احضار نکنید میراث را زیرا آنکه در این دگر میراث چنینه گفت ای ابراهیم و ای علی که حاضرید میانیکه در جمیع تواریخ شما که
است و اتفاق است است که ابوکر چون رد شهادت نمود و کرد و کواهان حضرت فاطمه زهرا حضرت فاطمه گفت ای ابوکر تو از

میراث میکردی و تن از پدر خود میراث نبرم و بر ایشان حجت بسیار گرفت و الزام ایشان نموده بر ایشان لعنت کرد و بخیرید
 بهاجرت نمود و بکر بست و سوگند یاد کرد که در قیامت نزد حضرت ثالث از ایشان شکایت نمایم و در جنتی که از دار فنا
 بدار بقا رحلت می نمود و وصیت فرمود بحضرت امیرالمومنین ع که مرثیه و دفن کنید و نگذارید که ابی بکر و عمر و اتباع ایشان
 بر جنازه آنحضرت نماز کنند پس حضرت امیرالمومنین ع وصیت آنحضرت را بجا آورد و او را در شب و دفن کرد و در میان
 آنحضرت رسول ع حکم حدیث امین قبری و بنی روضه من ریاض الجنه و موضع قبر آنحضرت ساخته و عمر آنرا نزد
 خود نگاه داشت و عمر با جمیع اصحاب و انصار خود بدر خانه امیرالمومنین ع رفتند و قریب آنحضرت گشتند و از حال آنحضرت
 و کفن و دفن وی سوال کردند حضرت امیرالمومنین ع فرمود که او را بسبب دفن کردیم ابی بکر و عمر بر سینه که بر آنجلس را
 از اصحاب خبر کردند امیرالمومنین ع گفت که وصیت وی عمل کردم و بنحو استم که مخالفت وصیت وی کنم چه تهمته مخالف
 وصیت نوعی از این است و شما بکرات و مکرار حضرت رسول شنیده اید که فاطمه بضعتی من است اذ انا فقد اذانی
 اذانی هذا اذ ابید پس چگونه حاضر بودم که اذ او و اذ او و اذ او و رسول خدا فاطمه را بر سر خود گرفته و گفت
 برویم و او را از قبر بیرون بیاوریم و خاک کنیم و هر چند قبر او را طلبیده ام ای امیرالمومنین ع حکایت را برین طریق کیا
 کردم اجماع است و یکسری خلاف نیست پس بخند حضرت فاطمه و غضب وی و محروم شدن مهاجر و انصار از خانه
 وی و این است که بر کمال قبر و غضب سیده النساء از جهت ظلمی که بر او کردند و بر شوهر بزرگوار وی از غضب امانت
 و بر فرزندان نامدار وی از ناشنیدن شهادت ایشان و مجوع ایشان از مهاجر و انصار در روی این جا بیست متفق اند
 که حضرت رسالت صلوات الله علیه فرموده که ان الله یغضب لغضبک و یرضی لرضاک یعنی ای فاطمه خدا غضب میفرماید از غضب
 تو و خوشنود می شود بخوشنود وی تو پس بموجب این حدیث اول که فاطمه بضعتی من است اذ انا که فاطمه صلوات الله علیه
 رنجانیده باشد خدا تعالی را رنجانیده باشد و خدا تعالی سفاک باشد ان الذین یؤذون الله و رسوله لعنهم الله
 فی الدنیا و الاخریه پس بلا شبهه ابوبکر و عمر و اتباع ایشان کافران و غاد و ظالم باشند و لعنت خدا و رسول و اهل
 و غضب آل بیت بر ایشان باشد چون حسین بن علی بن ابی طالب و ابیوسف و شافعی و جمیع علمای کبیرا بر زبان ستند
 قتل حسین نمودند و در مقام حق و آزار او شدند و او نیز بقدر قوت خود سعی نمودند و برین ابراهیم بیست خود گرفته
 ننگ داشت و مارون مشاهده میکرد و چون یکی از حواریان را بدید نزد مارون آمد و گفت تو امروز بجای سوختی
 و کنیزی که جمیع علمای زمان الزام نموده و جمله را حاکم کرده و ایشان بظلم بقدری در مجلس تو قصد قتل و انیاد می کرده اند
 و هر یک از امرا و اهلان دولت حکایتی از جانب حسین تقدیم نمایند تا مارون متعجب شود و این علمای مارون که از
 کجینان و حیثان الالبیت بودند و مشرک شده بودند و ابراهیم و علمای کبیرا دست از حسین کوتاه کردند و بجای خود نشسته اند
 بانک بر ابراهیم زد و گفت هیچ از خدا شرم ندارد که جمیع شما که حاضرید و در اعلم و افضل آنان سیدان جواب کنیز غادر و مشرک

و مردمان با شما نمیکنند با وجود این هر منتهی نیستند و قصد قتل و آزار و اذیای می میکنند چون خلافت این امر را چون این
 سخن شنیدند از مسلمانان و امر او عیان همه بیکبار ملاست آغاز کردند و ابراهیم و جمیع علمای راند مست تشیع بنمودند
 حسین با وجود آن هجوم از ایشان خایف نبود و ساکن نشد و دیگر مرتبه آغاز سخن بنموده گفت که ای معابدان گمراه
 وای دشمنان خاندان رسول الله از خدای تبرسید و از روز بازخواست یا و کشید و از برای جاه دنیا
 و حیات پنج روزه که عداوت مصطفی و مرتضی و اهل البیت علیهم السلام در میان جان استوار گشته است
 و غیر خرافات و مهملات که از قبیل افسانه و افسوس است چشم کورته نظران را می پوشید که فلان با نقابتی فلان
 خلیفه و فلان از پی فلان امیر است پس افضل باشد و امثال این حکایت و امیه و زوایت لاغیه را در علم راست
 و نبوت و امامت و عصمت و طهارت و اسرار طایفه و تحقیق و حقایق و حجت ساخته اند و در زبان این
 اذخه حیر از روز قیامت و حشر و نشر و عذاب ابدی و تیا آورید و از عذاب و غضب الهی تبرسید و صبر
 فتنه و میان خلافت برید و دید و مردمان را صد هزار فرسنگ از شناختن خدا و رسول و امام دور انداختند
 و در ظلمات بعضی کد مشبه و اکثر از حکایت و روایت و احادیث موضوعه شما نقل از ظالمان
 اهل البیت و فاسقان و زنان و کودکان گنجشک و باز است که از قبیل افسانه و خواب و خیال است و این
 و بدان مانده که شخصی فاسق می گوید و جمعی از زنان و کودکان استماع مینمایند و بعضی خواب میکنند چون افسانه بام
 رسد نامهای کودکان گنجشک باز و زنان و فاسقان را در مسلک روایت و احادیث و اخبار نویسد که قال
 فلان و روی فلان و در افواه می اندازد فلان حدیث فلان شیخ خود نمیدانم فلان شیخ حجازی مفسر قرآن است و فلان
 جالبی بصیرت در فلان را دیده صاحب البیت است و از اولیا اکابر و مقدسای روزگار است و فلان شیخ در خواب
 دیده و از غیر خواب چنان شنیده و غیر چنین فرموده و علی بن القیاس جلال بنی بصره و ابیها بنی معرفت و کور
 را دیده هالت و عولان با دیده ضلالت از اطراف و جوانب و بلاد و همصار و عین بسیار مشرب و نر و تبرک جویند و
 از شما کنند و بنای معرفت و غیر بصیرت و طریقت و حقیقت بر خواب و خیال و وهم و کمال بر نقل و روایت نمایند
 و ذوق این مهملات چنان در خیالات عوام اهلها و نام تمام مستحکم شده و چنان باشد که بسیار فضا و فساد
 زایل نموان کرد و ازین جهت هیچ و تعدیل و طبع و تکفیر و سیاه عوام پدید آورید و زمانها بدین گذشت و اولاد و اولاد
 ایشان بدین شیوه در وجود آورید و خواسته اند و نفی عداوت اهل البیت و اولاد و شیعیان و سیر و ایشان را
 میراث گرفته و مخالفت ایشان و طریقی ایشان بنمودند و می نمایند و ظالمان و فاسقان و اهل بدی خاندان رسول
 که عمر ببت پرستی و شرب خمر و کفر و کینه ایمنه بودند بر معصومان خاندان مقدم میدارند و جلالان و قصایان
 از یکدیگر روایت می کنند و حال بدان رسید و کار بدان انجامیده که نقل و روایت و حدیث و آیت
 از امر الهی علیه السلام

اینها را از جناب علی علیه السلام و امام حسن و امام حسین و باقی اهل البیت علیهم السلام که با اتفاق عالمیان منصوص و مظهر اند قبول کنید
 و قول ایشان اعتبار نداشته و حدیث و روایت از عایشه و انس بن مالک و ابوسهره و عمر فارغ و معاویه و غیره
 اعتبار کنید که هر یک از آنها بدترین اهل روزگار و خبیث و دون جمیع کفار اند و با عتقاد جمیع اهل ایمان پس این گروه
 از واجب عبادات و حسن سادات است ای ابراهیم مقتدایان تو و آنها که متابعت ایشان کردند و کفر و ضلالت
 بر شما علی ابن ابیطالب علیه السلام اندرز ما و او را و حکایات بی اصل وضع کردند و بغزوات و در حق رستم و کیش و وادان
 و کاوس و غیره ایشان ترقیب و او را و در آفاق و اسواق میخواندند و شمشیر را می دارند و هر یک را بعنوان شجاعت
 و دلوری می ستودند تا مرغان باشد بر شجاعت مهر المؤمنین و مردمان ذکر شجاعت آنحضرت نموده اند فراموش کنندند
 آنحضرت چرا که تاب شنیدن معجزات و غزوات آنحضرت نداشتند و دلیری کفار را می نویسد و بنویسد با وجود این
 میگویند که عداوت اهل البیت مذایم و اظهار محبت و نمایندگی از صدیق اکبر است و غار و قاع عظمی و جبهه و فضیلت دارند
 تا بشنوم کدام صدق و چه راستی بر تمام عالمیان ثابت است که این محض تسخیر است و کدام علم و ضلالت و کدام تقوی
 عبادت و کدام خرافات و مروت و کدام لیر می شجاعت شایسته این نامها باشد و کدام جناب نامی بسیار کرده اند و در
 که شکند اند و کدام دست بردار محکم نموده اند و کدام شکل که حل کرده اند و کدام معجزه و کرامت که نموده اند ای ابراهیم
 معنی مگوی که بچه چهره حاصل می شود و بگوی که اگر تو ای ابراهیم عیسی و محمد و غیره معنی دارد و آن ثواب از چه برکد حاصل شده
 و بچه چهره حاصل میشود که بر همه چکس از عالمیان ثابت نیست و شنیده اند و در قرآن و احادیث و اخبار واقع نشده ای
 ابراهیم و ای علمای جاهل مژم از خدا بدارید و در این محلات کنید و بداند که از اول زمان خلافت تا غایت بنامی بر حسب
 دولت شما بر حسب و عتقاد و ظلم و تعدی بوده و هرگز هیچیک از سادات اهل البیت آموخته و هیچ زمانی مجال بحث نداده اند
 شنیده است که بیک اظهار بر حسب اهل البیت نامیده و فتنی بر حق ایشان داده و عوام را بقتل ایشان تحریص و ترغیب نموده
 گفته اند که ایشان هستند که این را و صد خوار می قتل رسانیدید از خوف آنکه شما را فضیلت کنند و اظهار بر حسب شما ننمایند
 و شوق و تسلیم امامان و مشوایان شما اگر اعدای رسول و الهییت او نباشد شما ثابت کنند شما که من ثابت کردم بر شما بدولت
 زمان ای ابراهیم بر جمیع عقلا ثابت است که شما ای اهل البیت رسول اید و امامان شما قائل اهل البیت و اعدای ایشان
 و عداوتی که با رسول خدا داشتند و نفاتی که با آنحضرت می ورزیدند و اظهار می توانستند کرد و خدا می رسول خود از ان خبر داده
 و ایشان را بر سوار خدا و مقام نفاق بودند و باطلی طریق کفر را می نمودند تا آنکه بعد از رسول خدا را بر عذر دهند و مقام اهل البیت
 کشیدند و نمایان بر وی نهادند و از اهل و الهییت رسول الله و شیعیان و پیروان ایشان را در عالم کشیدند و ستم کردند
 ایشان را قطع کردید و باز دعوی اسلام و مسلمانی میکنید و میگویند که ما بروین محمد ایم و الله که محمد از شما میراث علمای بیکبار کشیدند
 که بیزایمان از اعدای الهییت علیهم السلام و آنکس که با ایشان در مقام عداوت است حیثیت بخوابی که دروغ می گویند و شما را محسوس است از

پس در حضور خلیفه زمان بر شما ثابت کنم چنانچه میکوشی ای ابراهیم اول کن و در عهد قربان که علما و مستحقین
 ارباب سب ناموس اندامایان و خواجگان و سایر عوام شما در پای منبر حاضر می شود به چون خطیب منافق بر منبر رود
 و قصه ابراهیم و اسماعیل و قربان کردن او بنیاد می کشید شما گریستن آغاز می کنید و بهانی های می گویند
 هر وقت که می شود که ابراهیم کار و برگرفت و قصد کشتن اسماعیل کرد و فریاد می کشید و چون کار و بجلت او نزد
 شود دستار با از سر می اندازید و پیشکشانان بسیار که فرو میریزید و حبشها سرخ می کشید حال آنکه هیچ چراغی
 با اسماعیل نسیده و در می نیافته و عاقبت کوفسندی کشید که هر روز از آن کوفسند صد هزار بار در راه طاعت
 و اکثاف عالم بکشند و یا که نذرند و چون عاقبت الامر برخیزند بیک کرب و فریاد از برای کوفسندی بوده باشد که چهار هزار
 سال از آن گذشته است و در شهر و دیار که شیعه مونی دوستداری چه بنده که از برای نوز دیده رسول الله و کوشه
 امیرالمومنین و فرزند ارحمه سیده عالم عالمین و برادر با جان برادر حسن و شعیب اهل انجمنه هاشمیه و مظلوم
 در روز عاشورا یا در غیر آن گریه کنند که نه جدی چون جدوی و نه پدری چون پدری و نه مادری چون مادری
 و نه برادری چون برادری و نه فرزند چون فرزند و سی جمعی از کافران و ظالمان امت و منافقان سی
 با او عذر کردند و بر ابطلم شهید کردند و همسار که او را بر نره گرفته و حرم او را عارت نمودند و هفتاد و دو تن
 از فرزندان و برادرزادگان و محاب و حباب آنحضرت را کشتند و بنیاد خنده را که مونی از برای ایشان
 و لشکری ناپایدارم دار و گریه کنند که رافضی است و اهل بدعت است چه مونی و شسته باشد که خبری که قبل از دوست
 و یاسی صد سال گذشته باشد یا آورند و گریه کنند ای ابراهیم چگونه شاید که از برای کوفسند بعد از چهار هزار سال توان گریه
 و دستار بر زمین توان زد و فراموش توان کرد و نه شاید که از برای حکم کوشه رسول و فرقه العین بنویس بعد از دوست با
 یاسی صد سال بگریه و ماتم دارند چون حسینه بنی بد بخارسانند دست بر سر زد و مصفحه از کبر شیده و لوحه و زاری آغاز کردند
 و دست بر سر مرز و می گفت حسین که بر کردن رسول خدا سوار می شد و با همایی خود بر آنحضرت میزد که زود تر براه رود
 و حضرت رسول صلی الله علیه و آله بر آن افتخار می نمود و می گفت نیکو سوارانید و نیکو مرکب است شما را و حلی مبارک است
 که بوسه گاه سید کائنات بود و بر تیغ میریزد و بر پیر و سب بر سینه مبارک وی دو اندید و حمله امان و بویان
 شما اند و حسنه دست بر سر میرزد و فریاد میکرد و چنانکه مارون و جمیع خلایق گریه و میخون بعسوق رسانیدند باران
 بر سید که مبادا فتنه بالا گیرد و در ساعت بغیر خود خلقهای فاحشه از برای حسنه آوردند و بخت حسنه را
 منقطع کرد حسنه گفت ای خلیفه زمان مرا چندان مهلت ده که یک سوال بکنم و سخن را بدان ختم نایم مارون گفت
 سوال کن حسنه گفت ای ابراهیم و ای علما و دیگر که حاضر اینجاست آنحضرت را معبود جمله عالمیان است آری است که گویند که هیچ
 جایافتگی ای که معجزه در حال حیات بچکس از بر حضرت علی علیه السلام مقدم شده باشد و بر او سیر کرده همه جمیع علما گفته اند

چنین گفت پس چون خدا و رسول و محمد گویی ای پادشاه من و چون روادارید بعضی از جلالان است کسی را بر روی
 سر او اندازی ابراهیم در محلی که رسول الله صلی الله علیه و آله سوره برات بانی کرد و او را با خلقی عظیم فرستاد که سرود
 برات بیکه برود و بر کفار بخواند حکم الهی شد که او بنزد علی بن ابیطالب علیه السلام برود و حکم الهی را بر کفار که بخواند
 خدا که می فرماید لایه و مهابا عنک الا انت اور جلا شک و حضرت رسول صلعم حضرت امیر را تنها نفرستاد که سوره
 ایتنی کر گرفت و او را باز کرد و امید با شکری که با او بودند و ابوبکر از شرم منگی نتوانست که متوجه بدین شود و از آن
 علیه السلام گتراس نمود که کس بفرست بخندمت رسول خدا صلعم و از برای من رخصت حج حاصل کن که من
 نکم و در خدمت تو باشم و حضرت امیر علیه السلام بنا بر مثال امر الهی تنها رفت و سوره برات بیکه بخواند که
 فاذا سلخ الا شهر الحرام فاقتلوا المشرکین حیث وجدتمهم و احضروهم و همچنین بشرطی که مقرر شده بود و بعضی
 از احکام الهی بدیشان رسانید و بکلی از امت درین خلاف مکرده ای ابراهیم کسی که لیاقت آن نباشد که آیتی از فرمان
 بیکه برود و او را به امر الهی بر گرداند از راه او چگونه صلاح است اماست و خلافت و وصای که بهترین کائنات و خلاصه
 موجودات و شایسته این نکتة است پس قتی که چون جبرئیل آیت برات آورد بر رسول خدا و گفت که آیات را که
 بکود بیکه بخواند خداوند جل و عالی را درین امر صلی عظیم بود که در اول حکم نفرمود برای آنکه رسولی خدا را ندانند که
 برای این امر جلیل و بعد از آن حکم و فرمان نازل شود که بفرست علی بن ابیطالب را و باز گردان آنکسی را که ستاده
 که اولیایقت و صلاحیت این کار ندارد و خداوند جل و عالی بخواند است الا کشف حال ای که بفرست او را
 مذلت و خواری که بانی بر یکسجد تجلی است عظیم و از شرم منگی روی هر جهت نیست نبوت رسول ای ابراهیم این در کتاب
 مسطور است باز ابراهیم گفت ای انکار این تواند کرد و حسب گفت ای ابراهیم در محلی که حضرت رسول در حالت تراء بود سامه
 بن زید را بر داشت که گرد او اند و گفت تو را بسمی مختلف چنین پیش الاسامیه الاعلی بن ابیطالب و قتل بن عباس لعن الله
 بر آنکسی که از جنت اسامه باز بپند و با وی نزد و در تحت رایت او نباشد الا علی بن ابیطالب و قتل بن عباس و غیر هم
 سخن بکرار می کرد و ابوبکر و عمر نشینده می انگاشتند از خوف آنکه اگر ایشان بودند رسول خدا علی بن ابیطالب را قایم
 مقام خود کرد و اند و بنا بر حکم حضرت رسالت بنامی اسامه خاق کس طلب ایشان فرستاد و رسول الله لعنت بر ایشان بگوید
 تا اگر متوجه عالم تقار کرد و بدو پیغمبر ایجای خود که نشسته بسقیفه ساعده و فتنه و متاع خلافت شد تا آنکه خبر اسامه زید رسید
 با نیک فرستاد که شما نوکر تابع منید شما را با خلافت چکار و با اتفاق جمیع امت بعد از مفارقت رسول خدا ایشان نوکر تابع من
 اسامه بودند اگر ایشان را لیاقت خلافت و وصایت می بود با نیست که اسامه در تحت رایت ایشان بود و بی چون رسول
 در وقت ولت و آن نفس آخر با جماعت بر ایشان لعنت می کرد و این در جمیع کتب شما مسطور است و انکار این نتوانند کرد
 و چون ابوبکر و عمر نوکر اسامه بودند و با وی رخصت و مخالفت رسول الله کردند و رسول خدا بر ایشان لعنت کرده است

به لعنت خدا گرفتار خواهند بود و آنکه پیروی نمایند ایشان را همچنین لعنت خدا گرفتار خواهند شد و عذاب ابد مستحق خواهند بود
 و خود بود با بر اسم و جمیع علما از شریعتی خلاصی سرور در زیر آغوشه بودند بعد از آن حضرت گفت که ای محمد و آل محمد که لعنت
 خدایتان این شکسته ضعیفه اوقات از فضایل و مناقب اهل البیت رسول الله علیه السلام و کفر و زندقه و ظلم و فحش
 اعدای ایشان آنچه در خاطر داشته علانیه بی خوف و وحشتی ظاهر کردند و اینهمه را الزام انسانی درین محبت و دلیل نمودم و این
 محبان و محابیان باین دولت موفق شده بود که این کیمیز رسید و اگر خلیفه زمان طالت نشود و خدا که منقطع از خود
 حق است دلیل نایم و بر حقیقت مذنب اهل البیت علیه السلام و از فضایل ایشان چندین بگویم که مستطاع است که در این
 نباشد بخوبی این خالده یکی روی با بر علیه السلام کرد و گفت هیچ تقصیر نکردید و حقیقت مذنب ثابت کردید و آنچه جمیع علما
 و سلاطین و امرا و عیان از موافق و مخالفان که از حال عالم آمده در آن مجلس بودند حسنه و عا که در آن مجلس بودند آفرین
 گفتند و در آن روز چهار صد کس غیر مذنب طریق اهل البیت علیه السلام اختیار کردند و هارون از آن روز نیز کفیه
 سادات اهل البیت کردند و متعرض شیعیان اهل البیت نشد و بفرمود که حسنه را و خواجه را خلع بهای فاسقه دادند و در
 محفل از طلا از زر خلیفه بطریق کثیف شده بود حسنه و خواجه وی دادند و نوازین بسیار فرمودند و حسنه را طلبیده
 آهسته با وی گفت که ازین شهر بیرون رو هر جا که میخواهی و اگر ترا ضایع کنند حسنه و خواجه وی بای بارون
 بوسیده از مجلس وی شکفته و خوشحال بیرون آمدند و سپهر عم هارون که از محبان خاندان بود و جمیع آنها کی محبت
 اهل البیت علیه السلام داشتند حسنه را بخشیدند و نوازینها فرمودند و ابوالسهم شمر بنده و روسایه از کرسی زین
 چاشته با ابویوسف و شافعی در رویا مان دیگر که این تقلید بر سر و گردن کرده راه عدالت اهل البیت
 می نمودند از آن مجلس بیرون آمده خلاصی بر ایشان می کردند و میخندیدند و سپهر عم هارون با ایشان شمر بنده و حسنه با
 خواجه خود بنهانی با جمیع سادات شهر بغداد بیرون آمده متوجه مدینه رسول الله شدند و خود را بخدمت علی بن ابی طالب
 علیه السلام رسانیدند و بانی سادات اهل البیت احمد بن علی ولایت اهل البیت الذین هم شمس الهدایه و بدرالدجی و علی البربره
 اعدایهم السلام الکون فی الاول والاخره مامل از اطاف عیمه و اعطاف حبشیان با صدق لعین و محبان
 و موالیان خاندان طیبین و طاهرین آنکه این مخلص کمترین را که ترجم این رساله شریف است بفتح فای و دستگیری نمایند
 که مقصود این حقیر از حدیث این کلمات نه اظهار فضیلت و شهرت و اعتبار است بلکه سببه عافی فاتحه و دعا و استغفار
 منطبق بر این غریب بحر عین عیوب و این حریف نایره و زوایب این سیاه کار و این گرفتار با ویه اوزار
 بدعای چریا و فرامیشتن اسد تعالی و تم بالحق بیعت اجنبائی اذکر و فی دعا علی فان دعاء کم اضنی السلام
 و دعاء کم مفتیح الامانی و مصباح المریه و بفتح ج و نه این رساله حسنه با تمام رسید
 تمت با تحمید

CALL No. { ۳۲۰۵۹ } ACC. NO. ۱۳۰۳۶
 AUTHOR ابراهیم ولی اللہ اسٹر آبادی
 TITLE رسالہ حسینہ

ss No. ۳۲۰۵۹ Acc. No. ۱۳۰۳۶
 Author ابراهیم ولی اللہ اسٹر آبادی
 Title رسالہ حسینہ

| Borrower's No. | Issue Date | Borrower's No. | Issue Date |
|----------------|------------|----------------|------------|
| | | | |
| | | | |
| | | | |
| | | | |
| | | | |
| | | | |
| | | | |
| | | | |
| | | | |
| | | | |

HECKED AT THE TIME
 BE



MAULANA AZAD LIBRARY ALIGARH MUSLIM UNIVERSITY

RULES:—

1. The book must be returned on the date stamped above.
2. A fine of Re. 1-00 per volume per day shall be charged for text-books and 10 Paise per volume per day for general books kept over - due.

